

صحابه
از دیدگاه قرآن و اهل بیت

تألیف :
عبدالله بن جوران الخضير

مترجم :
مریم محمدی

تحقیق:
شیخ عبدالله عبدالرحمن الراشد

بحث اول : تعریف لفظ «صحابی»

بحث دوم : قرآن و عترت اصحاب را ستایش می کنند

مطلب اول : منزلت والای اصحاب از نظر قرآن و عترت

طرح برخی سؤالات

مطلب دوم : منزلت سه خلیفه اول از نظر قرآن و عترت

مطلب سوم : منزلت مهاجرین و انصار از نظر قرآن و

عترت

مطلب چهارم : منزلت اهل بدر از نظر قرآن و عترت

مطلب پنجم : منزلت مجاهدین و انفاق کنندگان قبل از فتح

مکه و بعد از آن

بحث سوم : چگونگی ظهور فتنه ها میان اصحاب

اولاً : منشأ اصلی فتنه

دوماً : چگونگی آغاز فتنه

جنگ جمل

جنگ صفین

آنچه که پس از شهادت امام علی -علیه السلام- اتفاق افتاد

بحث چهارم : توطئه بر ضد اسلام و مسلمین

الف - تردید در عدالت اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

ب - تحریف سیره اصحاب

ج - غلو و افراط در مقام اهل بیت -علیهم السلام-

بحث پنجم : موضوع گیری درست در رابطه با اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

بحث ششم : رواج اسامی اصحاب در میان اهل بیت و روابط خویشاوندی و ازدواج میان آنها

بحث ششم : رواج اسامی اصحاب در میان اهل بیت و

روابط خویشاوندی و ازدواج میان آنها

بحث هفتم : طرح برخی سؤالات و پاسخ به آنها

سوال اول : آیا اصحاب بجز سه نفر همگی مرتد گشتند؟

سوال دوم : حدیث حوض

سوال سوم : آیا خداوند در قرآن، برخی از اصحاب پیامبر

را مذمت کرده است؟

چهارم : آیا اصحاب در صلح حدیبیه با امر پیامبر مخالفت

ورزیدند؟

سوال پنجم : واقعه ی روز پنجم

سوال ششم : حضرت ابوبکر نسبت به باغ فدک چه موقفی

داشت؟

سوال هفتم : آیا حضرت ابوبکر به فاطمه اهانت کرده

است؟

سوال هشتم : موقف خالد بن ولید نسبت به مالک بن نویره

و همسرش چگونه بود؟
بیانات نهایی و یقین بخش
فهرست منابع

مقدمه

شکر و ستایش خداوند جهانیان را و درود و سلام نثار پیام‌آور رحمت و هدایت و نور برای جهانیان و بر اهل بیت او که مشعلهای هدایت و روشنی بخش تاریکی بودند و نیز بر یاران پاک او که حاملان وحی آسمانی بودند و درود بر هر آنکس که تا قیامت بر منهج آنها گام برمی‌دارد.

اما بعد :

از جمله نعمتهای کامل و فضل بی‌مُنتهای خداوند، فرستادن پیامبری است که از نسل بشر بوده و همّ و غمّ و هدف دعوت او تزکیه ما و نجات از تاریکی و هدایت به سوی نور بوده است و اینکه ما را از شقاوت و بدبختی به سوی سعادت دنیا و عقبی رهنمون سازد.

پس از اینکه به پیشگاه «رفیق اعلی» شتافت، پرچم این دعوت مبارک را گروهی برافراشتند که منتخب و برگزیده خدای والا و بلند مرتبه بودند و از آنچه در قلبها و مورد توجه و علاقه آنها بود آگاهی داشت، پس رضوان و غفران خویش را که در شأن حالشان بود بر آنها نازل کرد.

اما این نعمت عظیم و مغفرت گیرا به سادگی شامل آنان نگشت، بلکه پس از آشکار شدن معدن و طینت پاک این گروه وارسته در احوال و اقوال و افعالی بود که دشمنان را قبل از دوستان شگفت‌زده کرد، البته «از کوزه همان تراود که در اوست». هرچند که تلاشها و ایثارهای بی‌دریغ آنها در راه نشر اسلام که جان و مال خود را فدا کردند مورد تأیید نظر برخی قرار نگرفت، یا به خاطر جهالت آنها به مقام و منزلت صحابه و یا به خاطر سطحی‌نگری آنها در دین چون تازه مسلمان شده بودند و دین خدا در قلوبشان جایگزین نشده بود. در هر حال، این برخورد

نامناسب با شأن صحابه از جانب گروهی، عالمانه و عامدانه و از جانب گروهی دیگر جاهلانه و متعصبانه و ناشی از شوری دور از شعور و براساس سخنانی باطل و بی‌اساس صورت گرفت. که هدف آن انهدام ارکان دین از اساس و برکندن نهال آن با حرکتی سریع و توطئه‌ای خطرناک بود. این کار با خدشه وارد کردن به مقام صحابه که ناقلان اصلی دین هستند، صورت گرفت.

این کتاب تلاشی ناچیز در جهت نمودار کردن منزلت مردان و زنان این گروه محبوب است؛ این گروه را دوست می‌داریم زیرا هر کسی محبت محبوبش را با محبت محبوبان او و کینه و دشمنی با دشمنان او در می‌آمیزد و حکم منطق و روش جاری بین مردمان نیز اینگونه است و جز تعداد اندکی کینه توز و گمراه از این قاعده خارج نیستند. بدین خاطر ما نیز صحابه و تمام محبوبان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را که تا لحظه وفات از آنها راضی و خشنود بوده دوست می‌داریم و دین ما بر همین اساس بنیان گرفته است، یعنی: دوستان خدا را به خاطر خدا دوست داشتن و دشمنان او را به خاطر او رها کردن.

و اگر در توضیح این قسمت (بیان منزلت صحابه)، تفصیل نداده‌ام به خاطر وضوح ذاتی مسئله بوده و در واقع توضیح واضح‌تر میشود که آن هم جز تشمت و پیچیدگی و دشواری فهم نتیجه‌ای ندارد. مانند کسی که در تعریف آب پس از شرح و مناقشه فراوان گفت: آب همان آب است.

هر چند که وضوح این جنبه مرا از تفصیل در آن بازداشت اما خود را نیازمند دریافت نصایح و راهنماییهای هر خیرخواه اندیشمندی می‌دانم که با دلایل و براهین منطقی مرا در راه محبت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و اهل بیت پاک و مطهر و اصحاب برگزیده و خالص او -رضی الله عنهم- ثابت قدمتر بدارد.

پیشگفتار

بسیاری از مردم بین دو معنی لغوی و اصطلاحی لفظ «صُحْبَه» به دلایلی فرق قائل نمی‌شوند. از جمله :

- ۱- جهل به مبانی وقواعد لغت عربی و فهم و اطلاع اندک در این زمینه.
- ۲- شناخت ناکافی در تشخیص و تمیز آن دو؛ و این به خاطر دانش کم آنها در زبان عربی است.

این دو مسئله سبب شده است که گامهای آنها از مسیر فهم درست منحرف شود و به اصحاب پیامبر -علیه الصلاه والسلام- بسیاری از ادعاهای باطل و اقوال و افعال نادرست و حتی نفاق و ارتداد و انحرافات عقیدتی دیگری را نسبت دهند. آن هم با استدلال به آیاتی که معنی آن بر آنها مشتبه شده و دلایل و قرائن مزعوم خود و با فهمی نادرست و دیدگاهی بی‌اساس. و در این جهت از کلمات پراکنده‌ای در احادیث متواتر و تأویل نادرست آنها سود می‌جویند که خود دلیلی بر کم‌خردی و کج فهمی آنهاست.

بخش دیگری از مبانی استدلال آنها را شناخت کم نسبت به زبان عربی و استناد به روایات ضعیف و باطل تشکیل می‌دهد. همانند غریقی که به ریسمان خیال چنگ می‌زند. و این شیوه هنگام بحث و گفتگو با آنها کاملاً مشخص است و نیز به راحتی می‌توان دریافت که هیچ گونه شناخت دقیق و کاملی نسبت به علم عظیم و مفیدی که انسان را از اشتباه مصون می‌دارد ندارند. یعنی علم شناخت اصطلاحات حدیث (درایه) و علم شناخت رجال حدیث (روایه).

بر این اساس قبل از ورود به اصل بحث یعنی عدالت اصحاب پیامبر -صلی الله

علیه وسلم- لازم است که مطالبی را پیرامون سؤالات زیر توضیح دهم :

- لفظ «صحابه» به چه معنی است؟

- آیا منافقان نیز در شمار صحابه هستند؟

- آیا شخصی که پس از وفات نبی مکرم -صلی الله علیه وسلم- مرتد شده است نیز مشمول کلمه صحابه می شود؟

- گفتار اهل بیت در باره اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به چه صورت آمده است؟

- اگر خداوند متعال از اصحاب اظهار رضایت و خشنودی نموده است، چرا در میان آنها اختلاف افتاد؟

- چه دلیلی بر ارتباط یا عدم ارتباط اهل بیت -علیهم السلام- با صحابه وجود دارد؟

و به امید خدا در صفحات آینده به این سؤالات و شبهه ها با استدلال به گفته های دو وزنه سنگین و معتبر هدایت یعنی (کتاب خدا و روایات اهل بیت پاک پیامبر -صلی الله علیه وسلم- پاسخ خواهیم گفت و در خلال بحث های زیر به عدالت و منزلت اصحاب خواهیم پرداخت :

بحث اول : تعریف لفظ «صحابه» در لغت و در اصطلاح.

بحث دوم : منزلت اصحاب در کلام خدا و گفتار اهل بیت :

مطلب اول : منزلت اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از نظر قرآن و عترت

مطلب دوم : منزل سه خلیفه اول از نظر قرآن و عترت

مطلب سوم : مهاجرین و انصار -رضی الله عنهم- از نظر قرآن و عترت

مطلب چهارم : اهل بدر -رضی الله عنهم- از نظر قرآن و عترت

مطلب پنجم : نظر قرآن و عترت در مورد انفاق کنندگان و مجاهدین قبل

از فتح و نیز بعد از فتح

بحث سوم : چگونگی ظهور فتنه ها در میان اصحاب -رضی الله عنهم- و اینکه چه کسی برای اولین بار آتش این فتنه ها را برافروخت.

بحث چهارم : توطئه بر علیه اسلام و مسلمین؟.

بحث پنجم : موضع گیری درست و مناسب راجع به اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

بحث ششم : بیان اسامی و روابط خویشاوندی میان اصحاب -رضی الله عنهم- و اهل بیت -علیهم السلام-.

بحث هفتم : طرح برخی شبهه ها و جواب آنها.

و در پایان، برخی از اشکالاتی را که پس از دیدن و شنیدن شبهه ها و آراء باطل و نیز شبهاتی که ممکن است به هنگام مطالعه این کتاب پیش آید، بررسی کرده ایم تا در زمینه عدالت اصحاب شبهه ای باقی نمانده و خواننده اطمینان خاطر پیدا کند.

و اکنون با اعتراف به اینکه نگرانی و اضطراب در مسیر قناعت به این مسئله به دلیل ازدیاد شبهه ها و طرح مجدد آنها در هر زمان و مکان وجود دارد اما امیدوارم آنچه که در رد شبهات و ریشه کن کردن اساس آنها و پاسخگویی به سؤالات و تلاشی که برای زدودن زنگار غفلتی که بر دلهای غافل نشسته است به خرج داده ام مورد عنایت خداوند واقع شده و راه را درست رفته باشم تا این مقدار تشویش و نگرانی هم باقی نماند.

بحث اول

تعریف لفظ «صحابی»

همانگونه که بیان کردیم لازم است قبل از ورود به بحث عدالت صحابه و بیان ادله و براهین در اثبات آن، مفهوم کلمه «صحابه» را بیان کنیم، زیرا واضح شدن معنی این کلمه و بیان حدود آن و دایره کسانی که زیر مجموعه آن قرار می گیرند ما را در فهم مطالب مترتب بر آن یاری می دهد.

حال به بیان معانی لغوی و اصطلاحی این کلمه می پردازیم :

اول : تعریف لفظ (صحابی) در لغت

صحابی : منسوب به صاحب است بمعانی متعددی آمده است ، که در تمام معانی آن، ملازمت و همنشینی و اطاعت، مشترک است.^۱

و قبل از بیان برخی از کار بردهای معانی لغوی () لازم به ذکر است که برخی از آنها در ضمن معنی اصطلاحی آن نمی گنجند زیرا تعاریف اصطلاحی مقید به دربرداشتن همه معانی لغوی نیستند، لذا من هم صرفاً به بیان برخی معانی آن که با معنی اصطلاحی مرتبط هستند می پردازم تا از اطلاق آن پرهیز شود :

۱- صحبت مجازی : بر شخصی که دارای یک وصف مشترک باشند هر چند که فاصله زمانی طولانی هم در میانشان باشد اطلاق می شود، همانگونه که پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- به برخی از همسرانش فرمود : (شما صاحبان یوسف -علیه السلام- هستید)^۲.

۲- صحبت اضافی : یعنی اضافه شدن این کلمه به کلمه ای دیگر به دلیل وجود تعلقی بین آنها، مانند اینکه گفته می شود : (صاحب مال، صاحب علم ...).

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۵۱۹.

۲- بحارالانوار : ج ۲۸، ص ۱۳۷.

۳- صحبتی که بر مبنای مسئولیت است: آنچنانکه در آیه زیر آمده است :

(:) .

«مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان بر نگزیده‌ایم».

۴- صحبت دیدار (ملاقات): کاربرد این معنی زمانی است که بین دو شخص دیداری صورت گیرد، اگر برای یک بار و به هر دلیل، سپس قطع شود. آنگونه که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در حدیث زیر اشاره کرده‌اند که (

: (...)' یعنی : فروشنده و خریدار تا زمانی که در

مجلس هستند اختیار فسخ معامله را دارند یا اینکه یکی از آنها اختیار را به صاحبش (طرف معامله‌اش) بدهد. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در این حدیث مشتری را (صاحب) نامیده است در حالیکه دیدار او با فروشنده فقط یک بار به هنگام خرید کالا صورت می‌گیرد.

۵- صحبت مجاورت و تقابل : که هم در ارتباط مؤمن با کافر و یا کافر با مؤمن کاربرد دارد، و آن مصداق این فرموده خداوند بیان شده است :

(:) .

«دوست مؤمن، در حالی که با وی گفتگو داشت، بدو گفت : آیا منکر کسی شده‌ای که تو را از خاک ناچیزی و سپس از نطفه بی‌ارزش آفریده است، و بعد از آن تو را مرد کاملی کرده است؟!».

و یا در آیه دیگر که فرموده است :

(:) .

«پس در گفتگو به دوست مؤمن خود گفت : من ثروت بیشتری از تو دارم و از

لحاظ نفرات مقتدرتر از تو و فزونترم».

و نیز اطلاق این کلمه بر کسی که دیگری را نمی‌شناسد و او را ندیده است نیز درست است، آنگونه که عبدالرحمن پسر عوف -رضی الله عنه- به دو نفر از جوانان انصار که در غزوه بدر برای کشتن ابوجهل به خاطر دشنامی که به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- داده بود، به دنبال وی می‌گشتند، گفت: (صاحب شما که دنبال او می‌گردید آنجاست).^۱

بنابر آنچه گفته شد مدلول همه معانی لغوی صحبت به معنی اصطلاحی آن تعمیم داده نمی‌شود و اگر لفظ صحابی را براساس همه معانی لغوی آن معنی کنیم، همه ما نیز جزو صحابه خواهیم بود و یهود و نصاری و منافقان و مشرکان نیز که پیامبر را دیده‌اند در شمار صحابه خواهند بود، زیرا در لغت برای لفظ صحابه، شروطی مانند دیدار همیشگی یا ایمان به خدا تا دم مرگ لحاظ نشده است.

نکته: در جریان بر حرمتی عبدالله بن ابی منافق به پیامبر -صلی الله علیه وسلم-، عمر -رضی الله عنه- از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اجازه خواست تا گردنش را بزند، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: (او را به خود واگذار؛ تا مردم نگویند که محمد اصحاب خویش را می‌کُشد).^۲

استعمال کلمه صحابی برای آن منافق توسط پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در این حدیث بر مبنای استعمال لغوی آن بوده است، نه اصطلاحی، و این از بلاغت و حکمت ایشان و بر مبنای قواعد لغوی متعارف میان عربهاست و هیچ مشکل و

۱- بحارالانوار: ج ۱۹، ص ۳۲۷.

۲- شرح اصول کافی / مولی محمد سالم مازندرانی، ج ۱۲، ص ۴۸۷. والصحيح من السيرة، سيد جعفر مرتضى، ج ۶، ص ۱۶۳.

اشتباهی در فهم اطلاقات لغوی پیش نمی آمد و آنهم به دو :

اول : به کار بردن معنای لغوی مستلزم جدایی بین ایمان و نفاق نیست؛ زیرا قاعده‌ای برای آن نیست.

دوم : پیامبر -صلی الله علیه وسلم- برای جلوگیری از اقدام عمر -رضی الله عنه- در کشتن منافق فرمود: (تا مردم حرفی نزنند). استعمال کلمه «ناس» گروه مخالف اصحاب را شامل می شود؛ و قرآن هم اینگونه خطاب را در خود دارد، که برای مؤمنان از تعبیر :

(:) .

و برای خطاب قرار دادن کفار یا عموم مردم از جمله کفار و مؤمنان، از خطاب

(:) .

استفاده می کند.

واضح است که کافران بیشترین دشمنی را برای لطمه زدن به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و دعوت ایشان داشتند و اگر عبدالله پسر ابی توسط پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و یارانش کشته می شد، اینگونه شایعه می کردند که او اصحاب و یاران خویش را می کشد، نه اینکه شخص مستحق قتل را کشته است. و انتشار چنین خبری در راستای اهداف کفار بوده و به مانعی برای قبول دعوت و توجه مردم به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- تبدیل می شد.

فهم معانی لغوی کلمه صحابی برای کفار و منافقین سخت و مشکل نبود، (که نتوانند نیات و مقاصد خود را براساس آنها تفسیر کنند). و البته مؤمنان که از شناخت کافی در این زمینه برخوردار بودند برتری لازم را در این مجال داشتند. چراکه اکثر آنها جزو انسانهای باهوش و زیرک و با تجربه در عرصه لغت و ادب عرب بودند به طوریکه هر کس از فهم و نوع نگرش آنها نسبت به این قضیه

برخوردار شود، توفیق خدا برای فهم درست و رأی صحیح و توانایی کافی برای حل مشکلات و مسایل پیچیده شامل حال او خواهد شد.

دوم: تعریف لفظ صحابی در اصطلاح

تعبیر مختلفی برای معنی صحابی بیان شده است که دقیق‌ترین و روشن‌ترین و شامل‌ترین آنها تعریف زیر است: (کسی را گویند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را ملاقات کرده، به او ایمان آورده و مسلمان بمیرد).

شهید ثانی^۱ می‌گوید: (کسی را صحابی گویند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را دیده و به او ایمان آورده و مسلمان بمیرد هر چند که قبل از وفات خویش و در طول عمر خود هم دچار ارتداد شده باشد. و مراد از ملاقات با پیامبر -صلی الله علیه وسلم-، همنشینی، همراهی و حتی دیدار در مسیر راه را نیز شامل می‌شود، حتی اگر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- وی را ندیده و با او گفتگو ننموده باشد).^۲

بنده در جهت توضیح بیشتر دیدار با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌گویم که: اگر ملاقات با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در حیات ایشان بوده باشد، برای صحابی کافی است، هر چند که ایشان را هم ندیده باشد، همانند: عبدالله پسر ام مکتوم؛ زیرا او از بینایی محروم بوده و در ملاقات با ایشان، وی را ندیده است. اما کسی که پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- ایمان آورده و قبل از دفن ایشان وی را دیده باشد از جمله صحابی به شمار نمی‌آید.

۱- منظور علامه زین الدین بن نور الدین عاملی جبعی است.

۲- الرعایه: ص ۳۳۹.

منظور از ایمان به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اینست که به خود ایشان و آنچه بر وی نازل شده است ایمان آورده باشد، پس هر کس که ایشان را ملاقات کند اما بر کفر خود بماند، چه از اهل کتاب باشد یا در زمره منافقین درآید و بعد از وفات ایشان مسلمان شود، جزو اصحاب محسوب نخواهد شد.

و منظور از مسلمان بودن وی تا دم مرگ اینست که اگر پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مرتد شود و در این حال بمیرد، جزو صحابه نخواهد بود و ارزشی برای اسلام اولیه او نیست.

خلاصه بحث

از آنچه گذشت دریافتیم که همراهی با معانی لغوی و اصطلاحی در تبیین واژه‌ها و کلمات شریعت اسلام براساس فهم دانشمندان متخصص و به دور از تفاسیر مغرضانه و دور از هوی وهوس، تا چه اندازه ما را در نگرش درست به اسلام و قضایای آن یاری می‌دهد. پس به دلیل اهمیت این قسمت از مسئله در فهم صحیح از اسلام و آنچه که در فصول آینده به عنوان بحث اصلی کتاب بیان می‌شود، لازم دیدم که مطالبی را به عرض خواننده گرامی برسانم (که امیدوارم مورد قبول واقع شده باشد). حال به بحث اصلی کتاب می‌پردازم.

بحث دوم

قرآن و عترت. اصحاب را ستایش می‌کنند

بر هر فرد مسلمانی واجب است که معترف به بلندمرتبه‌گی مقام اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و برتری آنها بر سایر افراد امت باشد، و اینکه دوره آنها بهترین دوران اسلام بوده است. که این مقام به دلیل پیشتازی آنها در پذیرش اسلام و افتخار هم‌صحبتی با پایان بخش رسولان، حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- و مبارزه به همراه او، و انجام مسئولیت انتقال شریعت به آیندگان و تبلیغ کامل (و موفقیت آمیز آن) بوده است. و نیز لازم است که هر فرد مسلمان به اختلاف درجات و وجود ترتیب افضلیت در میان آنها معتقد باشد که براساس سبقت در پذیرش اسلام، شرکت در غزوه‌ها و هجرت و برحسب موضع‌گیری آنها در قبال پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و دین اسلام، تعیین شده است.

به عنوان نمونه، مسلمانان، مهاجرین را بر انصار و شرکت‌کنندگان در غزوه بدر را بر بیعت الرضوان و مسلمین و مجاهدین قبل از فتح مکه را بر مسلمین و مجاهدین پس از فتح مکه، ترجیح می‌دهند. و این برتری بخشیدن نیز، نه بی‌اساس و با تفکرات صرف خویش، بلکه بر مبنای دلایل و تفصیلات وارده در کتاب خدا و عترت پاک پیامبر -علیه السلام- می‌باشد. پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- توصیه فرموده‌اند آنها را دوست بداریم.

قرآن کریم و روایات اهل بیت لبریز از شهادت بر عدالت اصحاب و رضایت ذات باری از آنهاست و روایات بیشماری بر ستایش آنها در کردار نیک و پندارهای نیکویشان، وجود دارد.

تفصیل مدح و ثنای اصحاب در اقوال ثقلین محور این بحث است براساس مباحثی که می‌آید :

مطلب اول : منزلت والای اصحاب در قرآن و گفتار اهل بیت

هر مسلمان اندیشمند و عاقل برای دریافت صحیح این مطلب با مراجعه به قرآن کریم و با تفکر و تدبر در آن در می‌یابد که از بیان فضائل و رتبه والای اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و چگونگی انتخاب، گزینش، ترتیب و ترقی شخصیتی آنها لبریز می‌باشد.

منزلت والای اصحاب کرام -رضی الله عنهم- در قرآن خداوند متعال می‌فرماید :

(:).

«محمّد فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان رادر حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزرگران را به شگفت می‌آورد تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

شیخ محمد باقر ناصری می‌فرماید :

() یعنی با صفاتی که در این قسمت از آیه بیان شده است خواستار نعمت بیشتر خداوند و طالب رضوان او می‌باشند، یعنی نشانه و علامت ایشان در روز

قیامت اینست که مواضع سجده آنها بسیار سفید نورانی است،

یعنی آنچه که از اوصاف ایشان بیان شده، همان است که در تورات، بیان شده است و نیز در «الانجیل». یعنی آنرا محکم و تقویت کرده است و در نتیجه، آن زرع مستحکم شده و بر روی ساقه و ریشه‌اش راست ایستاده است. واحدی می‌گوید : خداوند این مثال را در مورد حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب او بیان کرده است و در این مثال منظور از «ذرع»، خود پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و منظور از «شطأ» اصحاب ایشان و مؤمنان پیرامون ایشان است که در مرحله اول دعوت، ضعیف و اندک بودند، همانگونه که هر نهالی در اوایل رشد خویش اینگونه است، سپس اعضای آن همدیگر را تقویت کرده و تا آنجا رسیدند که . یعنی ازدیاد تعداد مؤمنان و وحدت و انسجام

آنها در اطاعت خداوند اسباب خشم و ناراحتی کفار شده بود»^۱.

خداوند متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید :

(:). «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی،

روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را بخوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند».

۱- مختصر تفسیر مجمع البیان، و نیز، جامع الجوامع من وحی القرآن، ذیل سوره فتح، آیه ۲۹.

شیخ امین الدین ابوعلی طبرسی می‌فرماید: مراد از این آیه کسانی هستند که به سمت هر دو قبله نماز گزارده‌اند، و گفته شده که: منظور کسانی هستند که در غزوه بدر حاضر شدند و مشارکت داشتند، و از انصار هم کسانی هستند که اهل بیعت عقبه اول که دوازده نفر و اهل بیت عقبه دوم که هفتاد مرد بودند می‌باشد و نیز کسانی که توسط مصعب بن عمیر، قرآن را آموختند را نیز شامل می‌شود.^۱

نکته:

برخی از فتنه جویان و هواپرستان تلاش می‌کنند که این آیه را از تأویل صحیح و صریح و واضح آن خود که همان مدح و ستایش بر اصحاب است خارج نموده و به سوی دیگر سوق دهند، آنها می‌گویند: این آیات مزیت و اکرام همه صحابه را شامل نمی‌شود؛ زیرا خداوند متعال در قسمت اخیر آیه اول می‌فرماید:

(:) .

و در آیه دوم هم فرموده است:

(:)

و لفظ: (منهم) و (من) به کار رفته در هر دو آیه به معنی تبعیض است یعنی: از بعضی از اصحاب نه کل آنها، ما نیز در جواب این شبهه مسائلی بیان می‌کنیم:

اول: باید بدانیم که خداوند متعال در قرآن کریم آیات محکمی را که هم صریح‌اند و هم غیر قابل تأویل قرار داده است که هر کس خواستار تأویل نادرست آنها و به کارگیری آنها در غیر محل خود باشد، رسوا و مفتضح خواهد شد. و نیز آیاتی را متشابه را قرار داده که بسیاری از مردم در وهله اول و با نگاه سطحی، حقایق آن را با مسائلی دیگر اشتباه می‌گیرند، که راه حل آنها، ارجاع این گونه

۱- تفسیر جامع الجوامع، و نیز: تفسیر «من وحی القرآن»، عیاشی، (سوره توبه، آیه ۱۰۰).

آیات به آیات دسته اول یعنی محکّمات می‌باشد، در غیر این صورت دچار انحراف و کثری خواهند شد.

دوم : کلمه (منهم) در آیه ۲۹ سوره فتح و کلمه (من) در آیه ۱۰۰ توبه، از نوع تبعیضیه نیست، و این کلمه در قرآن کریم در دو مورد به کار رفته است :

مورد اول : مَنْ یعنی : از جنس اشیاء دیگر. یا مشابه اشیاء و اجناس دیگر.

نمونه این کاربرد در آیه:

(:) .

«آن (چیزی که گذشت، برنامه و مناسک حج بود) و هر کس اوامر و نواهی خدا را بزرگ و محترم دارد. از نظر خدا چنین کاری برای او بهتر است. (خوردن گوشت) چهارپایان برای شما حلال گشته است. مگر آن چهارپایانی که برایتان بیان می‌شود. و از (پرستش) پلیدیها، یعنی بتها دوری کنید، و از گفتن افتراء پرهیزید».

پس در این آیه نمی‌توان : «من الاوثان» را به معنی برخی بتها معنی کرد بلکه «مَنْ» به معنی جنس بتهاست و ما از طرف خداوند متعال مأمور به دوری از همه بتها هستیم، نه برخی از آنها، و معنی درست آیه اینست که از هر چه پلیدی است و هر آنچه که از جنس و مشابه این بتها باشد دوری کنید.

مورد دوم : لفظ «مَنْ» برای تأکید به کار رفته است.

و نمونه این مورد هم در آیه

(:) .

(

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایهٔ بهبودی و رحمت مؤمنان است، ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید».

حال اگر در این آیه «مَنْ» را به معنی تبعیض بگیریم، آیا هیچ مسلمان عاقلی می‌پذیرد که معنی آیه اینست که بعضی از قرآن شفاء و رحمت است و برخی دیگر اینگونه نیست؟

طبیعتاً هر مسلمان صاحب فکر می‌داند که همه آیات قرآن مایه شفاء و رحمت است و خداوند متعال با بکارگیری کلمه «مَنْ» قصد تأکید این مسئله را داشته است.

مورد سوم: سیاق آیه اولی فقط شامل مدح و ثناء بر تمامی صحابه است و هیچ بحثی از مذمت برخی از اصحاب نیست، خداوند می‌فرماید:

(:).

خداوند با این بیان، اعمال ظاهری اصحاب مانند سجود و رکوع و اظهار خشوع آنها را ستوده، سپس با بیان پاک درونی آنان را ستایش کرده است.

روش خداوند در مذمت اقوام نیز اینگونه است که هم ظاهر و هم باطن را مدنظر قرار می‌دهد همانگونه که در مورد منافقین می‌بینیم:

(:).

«بیگمان منافقان (دارای نشانه‌های نفاق هستند اما به خیال خود با پنهان کردن نفاق خویش) خدا را گول می‌زنند درحالی که خداوند است که (با جهت دادن به آنها در دنیا و آماده کردن عذاب اخروی) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند».

با این توضیحات در می‌یابیم که منظور از آیه ۲۹ فتح و ۱۰۰ سوره توبه، بیان جنس یا برای تأکید صفت اطاعت و کمال همکاری و همیاری با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌باشد.

منزلت اصحاب -رضی الله عنهم- از نظر اهل بیت -علیهم السلام-

بخاطر این مدح پر برکت قرآن از اصحاب پیامبر اکرم مژده بسیار بزرگی داده‌اند به کسی که با اصحاب هم عصر شده و یا یکی از آنها را دیده باشد. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: (خوشا به حال کسی که مرا دیده است و یا بینندگان مرا دیده است و یا بینندگان بینندگان مرا دیده است).^۱

خداوند حضرت امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- را پاداش نیکو دهد که برادران صحابی خویش را بسیار نیک می‌شناخت، بعد از اینکه اهل کوفه را آزمود و دید که چگونه ایشان را تنها گذاشتند و به وعده‌های خود عمل نکردند «در حالیکه آنها را بوعدهایشان یادآور می‌شد و اصحاب پیامبر را می‌ستود و می‌فرمود: من اصحاب محمد -صلی الله علیه وسلم- را دیده‌ام در میا شما نمی‌بینم کسی را که همانند ایشان باشد. آنان روزها را ژولیده‌موی و غبارآلود بودند (در اثر حضور معركة جهاد و قتال فی سبیل الله) و شبها را یا در سجده بودند و یا در قیام، گاه چهر بر زمین مستودند و گاه پیشانی، چون سخن معادشان به گوش می‌رسید گویی پای در اخگر دارند، و در اثر سجده‌های طولانی پیشانیهایشان چون زانوان بز پینه بسته بود، و بهنگام شنیدن یادی از خدا اشک چشمانشان گریبانهایشان را تر

۱- امالی صدوق، ص ۴۰۰ و امالی طوسی، ص ۴۴۰ و الخصال، ج ۲، ص ۳۴۲ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص

می‌کرد، از بیم عذاب و امید ثواب برخود می‌لرزیدند آنسان که درخت در روز طوفانی و بادناک می‌لرزد).^۱

حضرت علی -علیه السلام- حال خویش و اصحاب پیامبر -علیه الصلاه والسلام- را و رشادت و جوانمردیشان را در برابر دشمن در وقت کارزار دنین وصف می‌کنند :

(ما در میدان کارزار با رسول خدا بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را به خاطر دین می‌کشتیم و این کار جز بر ایمان ما نمی‌افزود، در راه راست پابرجا بودیم، در سختیها شکیا و در جهاد با دشمن کوشا. گاه فردی از ما و از دشمن، چون دو گاو نر، سر و تن هم را می‌گرفتند و هر یک می‌کوشید جام مرگ را به دیگری بنوشاند. گاه پیروزی از آن ما بود و گاه از آن دشمن. چون خداوند صدق را در ما دید، دشمن ما را خوار ساخت و پرچم پیروزی را به ما عطا کرد. به گونه‌ای که پرچم اسلام در هر شهر و دیار برافراشته شد و حکومت اسلام جاری گردید. به جانم سوگند، اگر رفتار ما همانند شما بود، نه ستون دین برجا بود و نه درخت ایمان شاداب. سوگند به خدا که از این پس خون خواهید خورد و پشیمانی خواهید برد).^۲

و همین شیوه نیکو و منهج مستقیم را سلسله مبارک اهل بیت (علیهم السلام) در مدح و ثنای نیکو از دوستان و رفقای علی -علیه السلام- از اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- پیش گرفتند.

به نیایش زیبای امام علی بن الحسین زین العابدین -علیه السلام- که در نماز

۱- نهج البلاغه، ص ۱۴۳ و : کافی، ج ۲، ص ۲۳۶ و بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۰۷.

۲- نهج البلاغه، ص ۹۱ و بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۴۹.

خویش برای اصحاب جدّش دعا می‌کند گوش فرا می‌دهیم که می‌فرماید : (بارالها و اصحاب محمد را به طور خاص مورد عنایت و توجهات قرار بده همان کسانی که بهترین شیوه را در همنشینی با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- داشته و بالاترین آزمایشات را در راه یاری او به موفقیت گذرانده‌اند، وی را حمایت کرده و با شتاب به حضور او مشرف شدند و در پذیرش دعوت او از همدیگر پیشی گرفته و با شنیدن دلایل رسالتش مطیع و متقاعد شدند. زنان و فرزندان‌شان را در راه اظهار دینشان رها کردند، با پدران و پسران بی‌ایمان خود و در جهت تثبیت و نصرت امر نبوت، به مبارزه برخاستند، کسانی که به خاطر محبت او گردهم آمده و تجارت پر سودی را در محبت او خواهان بودند. خداوندا، اصحاب پیامبر کسانی بودند که قبیله‌های عرب آنها را از کاشانه خویش بیرون کردند، به جرم اینکه به ریسمان نبوت آویزان شده بودند و به همین خاطر روابط خویشاوندی را ازهم گسستند و در زیر سایه خویشاوندی محمد درآمدند، پس بارالها آنچه را که برای تو و در راه تو رها کردند فراموش مکن و با عطا از رضوان خویش خشنودشان ساز، چراکه همراه پیامبر تو و برای تو و به سوی تو دعوت می‌کردند. آنها را به خاطر ترک کردن سرزمین اجدادیشان و پذیرفتن زندگی سخت به جای زندگی آسوده و خروج از جمع کثیر و زیاد به سوی جمع مظلوم و قلیل پاداش نیکو عطا بفرما. خداوندا به پیروان نیک روش آنها نیز که می‌گویند :

(:).

«پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند پیامرز».

بهترین پاداشها را عنایت کن به کسانی که قصدشان رسیدن به مقام آنهاست و در مسیر آنها و با شمایل آنها در حرکتند، هیچ شکی در بینش آنان وجود نداشته و

در پیمودن مسیر تبعیت آنها و پیشوا قرار دادنشان مانعی ایجاد نکرده است، حامی و پشتیبان اصحاب‌اند و به آیین آنها تدین می‌کنند، از هدایت آنها پیروی کرده و در مورد آنها هم نظر و متفق‌القول هستند و اتهامی در کردار آنها نمی‌زنند. و بار خدایا بر تابعین از امروز تا قیامت و بر ازواج و اولاد آنها و هر کس از آنها که در اطاعت و پیروی تو هستند، درودی چنان فرست که آنها را از خطر معصیت محافظت کرده و جای وسیعی را برای آنها در بهشت مقرر نموده و از مکر و حيله شیطان درامان نگه دارد.^۱

امام صادق از طریق اجدادش از حضرت علی -علیه السلام- روایت کرده است که فرمود: (شما را به احترام و اکرام اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- سفارش می‌کنم، مبادا دشنامشان دهید، آنها کسانی بودند که پس از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بدعتی در دین پدید نیاوردند و از هیچ بدعتی حمایت نکردند و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به رفتار نیکو در قبال آنها سفارش نموده است).^۲

واضح است که وجود نبی مکرم -صلی الله علیه وسلم- برای اهل این کره خاکی خیر و برکت است، پس شاگردان و دست پرورده‌های ایشان نیز همینگونه‌اند؛ زیرا در تبعیت و پیروی از دستورات ایشان کاملاً ملتزم بودند و این نشانه عظمت شأن و مقام آنهاست. و به همین خاطر دعای خیر آنها برای امت نزد خداوند پذیرفته شده است.

موسی بن جعفر -علیه السلام- از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت کرده است: (من مورد اعتماد و تکیه‌گاه اصحاب خویش هستم و پس از وفات من،

۱- صحیفه سجاده، ص ۴۲

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۵.

آنچه که به آنها وعده داده شده است تحقق می‌یابد، سپس اصحاب من تکیه‌گاه امت من خواهند بود و با سپری شدن دوران آنها وعده‌های موعود به امت تحقق می‌یابد و تا زمانی که در میان امت من یکی از صحابه من وجود داشته باشد، این دین بر تمام ادیان دیگر ظاهر و مسلط خواهد بود).^۱

در روایت دیگری از موسی بن جعفر وایشان از اجدادش روایت کرده‌اند و آنان نیز از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که فرمودند: (قرنهایی که امت من در آنها خواهند زیست چهار قرن خواهد بود، بهترین آنها قرنی است که من در آن به سر می‌برم، سپس قرن دوم و آنگاه سوم، و به هنگام قرن چهارم مردان با مردان و زنان با زنان روبرو شده و رابطه برقرار می‌کنند (منظور اینست که روابط درست خویشاوندی و زوجیت از میان می‌رود) و در اثر این حالت خداوند نور هدایت کتاب خویش را از سینه بنی‌آدم می‌گیرد و باد سیاه عذاب را می‌فرستد و تمام انسانها را قبض روح کرده و جز خود وی کسی باقی نمی‌ماند).^۲

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- برای جانشین آینده خویش دعای خیر و رحمت کرده است. هر چند شخص خاصی را صراحتاً برای پیشوایی امت تعیین نفرموده و فقط این را بیان نموده که آن شخص روش زندگی خویش را براساس تعالیم اسلام و روش پیامبر -صلی الله علیه وسلم- تنظیم می‌کند. و این عدم صراحت در تعیین شخص خاص، رهنمودی است برای اعتبار شخصی که اصحاب در مورد او اتفاق نظر خواهند داشت.

دراین مورد حضرت رضا -علیه السلام- از اجدادش روایت کرده است که

۱- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۹ و نیز: نوادر راوندی، ص ۲۳.

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۹.

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : (خداوندا! جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار بده. و سه بار این دعا را تکرار فرمود، پرسیدند : ای پیامبر خدا، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود : کسانی که پس از من می آیند و احادیث و سنت مرا برای مردمان روایت می کنند و به مردمان بعد از من تحویل می دهند).^۱

بخاطر این مقام رفیع و منزلت والا است که حضرت موسی آرزوی می کند آنان را ببیند.

امام رضا -علیه السلام- در این باره فرموده است که: (آنگاه که خداوند - عزوجل - موسی بن عمران را برگزید و ناجی قومش قرار داد و بحر نیل را برایش شکافت و بنی اسرائیل را رها ساخت و تورات و الواح دیگر را به او عطا کرد، مقام و مرتبه خویش را نزد خداوند مشاهده کرد (و به عظمت مقام اهل بیت (علیهم السلام) نیز پی برد)، به خداوند گفت : ای خدای من، اگر آل محمد آنگونه اند (که بر آل تمام انبیاء برترند) آیا در میان اصحاب سایر پیامبران کسی هست که مانند اصحاب من باشد؟ خداوند - عز و جل - فرمود : ای موسی، آیا نمی دانی که فضل اصحاب محمد بر یاران سایر پیامبران همانند فضل و برتری آل محمد بر آل پیامبران دیگر و مانند فضل و برتری خود محمد بر سایر انبیاء است. موسی گفت : خداوندا، کاش آنها را می دیدم! خداوند وحی فرستاد که : ای موسی آنها را هرگز در این دنیا نخواهی دید زیرا دوران ظهور آنها فرا نرسیده است، اما در باغهای بهشت - و در جنات عدن و فردوس - و در حضور محمد و در حالیکه غرق در نعمت و لذات و خیرات بهشتند، آنها را خواهی دید).^۲

۱- بحال الانوار، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۴۰ و تفسیر امام حسن عسکری، ص ۳۱ و تأویل الایات، ص ۴۱۱.

طرح برخی سؤالات

اگر شخصی پرسد که چه چیزی سبب شده است که اصحاب به چنین مرحله‌ای از محبوبیت و ثناء و رتبه عالی در نزد اهل بیت برسند؟ در جواب می‌گوییم روایات زیادی از اهل بیت آمده است که دلالت بر اخلاق و ادب والا و کریمانه و احترام و تقدیر بسیار زیاد و نیکوی آنها از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که خود بیانگر محبت و عشق سرشار آنها به پیامبر اکرم است. علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب «الشفاء» قاضی عیاض؛ در مورد شیوه نیکوی اصحاب در بزرگداشت و احترام پیامبر -صلی الله علیه وسلم-، روایتی را از اسامه پسر شریک روایت کرده است که او گفت: (به نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- رفتم، دیدم اصحاب او چنان مؤدبانه در حضور او نشسته بودند که گویا روی سر هر کدام پرنده‌ای نشسته است (یعنی تمام هوش‌هواسشان به پیامبر اکرم بوده).^۱

علامه مجلسی روایت زیبای دیگری نقل می‌کند که در عام القضیه (یک سال بعد از صلح حدیبیه را گویند) طبق تصمیم قریش، غروه پسر مسعود به نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- رفت (تا با او گفتگو کند). اما هنگامیکه نزدایشان آمد و برخورد اصحاب و یارانش را در تعظیم و بزرگداشت او دید (بسیار حیرت زده شد). او دید که اصحاب محمد -صلی الله علیه وسلم- هنگام وضو برای دریافت قطرات آبی که از وجود مبارک او می‌چکید به سرعت می‌شتافتند و گاهی کارشان

به نزاع می کشید^۱، و هرگاه آب دهان مبارک را پرت می کرد و یا قصد سرفه کردن و صاف کردن سینه اش را داشت، با دستان خویش آن را گرفته و بر چهره و سایر اعضای بدن خویش می مالیدند و یا اگر تار مویی از وجود مبارک ایشان می ریخت، به سرعت برای گرفتن آن می شتافتند هرگاه به کاری آنان را امر می کرد بی درنگ به آن مبادرت می ورزیدند. اگر سخنی از زبان ایشان جاری می شد در نهایت سکوت و آرامش بودند و از فرط تعظیم و تقدیر به چهره ایشان خیره نمی شدند. عروه با دیدن چنین حالات و مناظری به هنگام بازگشت به نزد قریش چیزی نتوانست بگوید جز اینکه: (ای طایفه قریش، می دانید که من کسری را در بارگاهش دیده ام، همینطور قیصر روم و نجاشی پادشاه حبشه را، اما به خدا سوگند هیچ پادشاهی را در میان قومش بمانند عظمت محمد در میان اصحابش ندیدم).^۲

اما کرامت والای اصحاب برتر از اینست که علامه مجلسی به این مقدار قناعت کند و باز از آنس روایت می کند که: (پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را در حالیکه حلاق، سرش را می تراشید دیدم و اصحاب ایشان در اطراف او بودند. آنها در تلاش بودند که هیچ مویی از سر پیامبر مکرم -صلی الله علیه وسلم- پائین نیافتد مگر اینکه در دستان یکی از آنها باشد).^۳

در حدیث قیله آمده است: (هنگامی که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را در حالت قرفصاء نشسته (برسرین نشسته و شکمش به رانهایش چسبانیده و دو دستش را بدور ساقها حلقه کرده بود) دیدم از شدت خوف از هیبت و وقار حضرتش لرزه

۱- در اصل متن، به جای یقتتلون، یقتلون، آمده است.

۲- همان منبع.

۳- همان منبع.

بر تمام اندام افتاد).^۱

در حدیث مغیره آمده است که : (اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به خاطر رعایت ادب و احترام، در خانه ایشان را با ناخنهای خود می زدند).^۲

براء بن عازب -رضی الله عنه- نیز می گوید : (می خواستم در مورد مسأله ای از پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- سؤال کنم اما به خاطر هیبت ایشان و شرم و حیا، چند سال آنرا به تأخیر انداختم...) قاضی عیاض می گوید : (بدان که توقیر و تعظیم پیامبر -صلی الله علیه وسلم- همانگونه که در قید حیات بودند بعد از وفات ایشان نیز لازم است، اظهار احترام و تقدیر هنگامیکه از ایشان یاد شود و یا حدیثی روایت گردد، و هنگام شنیدن نام مبارکشان و درود فرستادن برایشان، و بیان شرح سیرت مبارشان، و همچنین تعامل محترمانه با آل بیت و به نیکی از آنان یادکردن و تجلیل و تقدیر از اصحاب و یاران پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از نشانه های احترام ایشان است).^۳

آیا هرگز مثل این تعظیم و احترام شنیده اید، و یا دیده اید؟ پر واضح است که اینها همه نشانه محبت عمیق اصحاب -رضی الله عنهم- به پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- است.

مطلب دوم : منزلت سه خلیفه اول -رضی الله عنهم- از نظر قرآن و عترت

اکنون که به جایگاه اصحاب کرام -رضی الله عنهم- به طور عموم از نظر قرآن

۱- همان منبع.

۲- همان منبع. چون خانه ایشان در مسجد بود و در خانه مستقیماً به اتاق باز می شد، لذا شنیدن صدای آن مشکل نبود (مترجم).

۳- همان منبع.

و اهل بیت (علیهم السلام) پی بردیم لازم است که به طور خاص دیدگاه ثقلین را نسبت به سه خلیفه اول بررسی کنیم.

آنچه که قرآن در مورد منزلت اصحاب بیان نموده، عموم اصحاب را در بر گرفته و سه خلیفه اول پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را به طریق اولی شامل می‌شود. اما در روایات اهل بیت -علیهم السلام- به طور مخصوص، از این سه خلیفه -رضی الله عنهم- یاد شده است و بخش زیادی از روایات به بیان منزلت والای این گروه از اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اختصاص دارد، به گونه‌ای که نسبت به سایر اصحاب چنین توجهی نشده است و این به دلیل رابطه استوار و محکمی است که بین سه خلیفه اول با اهل بیت (علیهم السلام) وجود دارد. رابطه روشنی که از آتش روی بیرق نمودارتر است. به عنوان نمونه ازدواج پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر -رضی الله عنهم- در حالیکه با هیچ زن هم شاخه و نسب خویش (یعنی هاشمی نسب) ازدواج نکرده، خود دلیل محکمی بر اعتماد ایشان بر اصحاب است. کما اینکه ایشان دو دختر خویش، رقیه و ام کلثوم را نیز به عقد حضرت عثمان -رضی الله عنهم- درآورد.^۱

حضرت علی -رضی الله عنه- نیز دختر خویش ام کلثوم را به عقد عمر -رضی الله عنه- درآورد.^۲ و فرزندان خویش را به اسم آن دو خلیفه نام نهاد که فرزندان ایشان نیز از همین اسامی برای فرزندان خویش استفاده می‌کردند.^۳ در این راستا

۱- نگا: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۰۲ و اعلام الوری، ص ۱۴۱.

۲- نگا: کافی، ج ۶، ص ۱۱۵ و مرآه العقول، ج ۲۱، ص ۱۹۹.

۳- نگا: ص ۸۵ همین کتاب.

می‌توان از روابط نیکوی بین اصحاب -رضی الله عنهم- و اهل بیت (علیهم السلام) نیز نام برد که چگونه در راه اطاعت خدا و رسول او -صلی الله علیه وسلم- با یکدیگر محبت و مودت داشتند. و این مسئله برای صاحبان قلبی سلیم و چشمی روشن که پرده تعصب جاهلانه بر آن نیفتاده باشد، در کتب تاریخ و روایات حدیثی بسیار نمایان است. بنده در اینجا به برخی از این روایات که دانشمندان در کتابهای خود از ائمه (علیهم السلام) روایت کرده‌اند اشاره می‌کنم :

امام علی -رضی الله عنه- می‌فرماید : (سوگند به جانم که منزلت آن دو (ابوبکر و عمر) در اسلام بسیار بالاست و رحلت و کوچ آنها به آخرت، لطمه سنگین و درد شدیدی برای اسلام می‌باشد، خداوند آنان را رحمت کند و به نیکوترین شیوه پاداش دهد).^۱

حضرت علی در فرازی دیگر از سخنان خویش برهر سه خلیفه پیش از خود و بانیان انتخاب آنها درود فرستاده و می‌فرماید :

(من با قومی بیعت کرده‌ام که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده‌اند و مفاد بیعت من با آنها همان است که با سه خلیفه قبلی بوده است. نه آنانکه در اینجا حاضرند و نه آنانکه غایبند حق انتخاب خلیفه‌ای جز خلیفه منتخب مردم را ندارند و حق تشکیل شوری منحصر برای مهاجرین و انصار است. و اگر بر هر شخصی اتفاق نظر حاصل کردند و او را امام خواندند، آن شخص مورد پسند و رضای خداوند نیز هست. و اگر کسی کار آنان را عیب گیرد و یا بدعتی ایجاد کند شوری وی را به عدالت و بازگشت به مسیر حق و پیروی از منهج مؤمنان خدا خواه توصیه می‌کند، و در صورت بازنگشتن به منهج صحیح، با وی مبارزه می‌کنند و

۱- نگا : وقعه صفین، ص ۸۸ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۶.

خداوند نیز وی را به سرپرستانی دیگر غیر از خود وامی گذارد).^۱

امام علی -علیه السلام- در ستایش حضرت عمر -رضی الله عنه- می فرماید :
(پاداش نیک فلانی (عمر -رضی الله عنه) نزد خداست، زیرا کجی را راست کرده
و بیماران را مداوا ساخت، سنت را برپاداشت و فتنه و (بدعت) را پشت سر
انداخت و در حالی از دنیا رفت که دامانش پاکیزه و وجودش کم عیب بود. به
خیر دنیا رسید و از شر آن گریخت. طاعت حق را بجای آورد و آنگونه که شایسته
بود تقوا گزید).^۲

هنگامی که عمر -رضی الله عنه- برای اینکه خود به نبرد رومیان رود با علی -
رضی الله عنه- مشورت کرد، ایشان گفت : اگر شخصاً خود با دشمن روبرو شوی،
اگر مغلوب گردی مسلمانان پناهگاهی نمی یابند و بعد از تو مرجعی ندارند که به
آن بازگردند، پس مردی سلحشور و جنگ آزموده را بسوی آنها بفرست و سپاهی
گران همراه او کن که هم جنگ آزموده و هم خیرخواه اسلام است، اگر خداوند
پیروزشان گرداند این همانی است که تو خواستهای واگر کار گونهای دیگر افتاد
تو پناه مردم و مرجع مسلمانان خواهی ماند).^۳

تقدیر و احترام دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما-) توسط اهل
بیت (علیهم السلام) حتی بعد از وفات آنها نیز تا مدت زیادی ادامه داشت، به
گونه ای که بر مسیر حرکت آنها تداوم داشته و مسایل انجام شده توسط آنها را
تغییر ندادند، بلکه از روش و علم و فتاوی آنها استفاده می بردند. دلیل ما بر این

۱- نهج البلاغه، ص ۳۶۶ و بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۷۶.

۲- نهج البلاغه، ص ۳۵۰. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بیان می دارد که منظور از «فلان» عمر -رضی
الله عنه- است (مترجم).

۳- نهج البلاغه، ص ۱۹۲ و بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۳۵.

ادعا روایات زیر است :

امام علی علیه السلام- در پاسخ سؤال شخصی که چرا باغ فدک را پس نگرفت، فرمود : (من از خداوند شرم دارم که چیزی را بازستانم که ابوبکر آن را منع کرد و عمر نیز همان را تأیید کرده است).^۱

امام محمد باقر علیه السلام- همیشه به یاران و پیروان خویش توصیه می کرد که همانند او از علم و دانش ابوبکر بهره گرفته و از وی پیروی کنند، نمونه این قضیه زمانی بود که در مورد جواز تزئین شمشیر با جواهرات از ایشان سؤال شد! ایشان فرمودند : آری، ابوبکر صدیق نیز شمشیر خویش را با نقره تزئین کرده است. شخص سائل با تعجب پرسید : آیا شما می گوید «صدیق»؟ امام باقر با هیجان از جای خویش برخاست و فرمود : (بله صدیق، بله صدیق و هر کس که وی را به این صفت وصف نکند، خداوند، نه در دنیا و نه در قیامت کلامش را تصدیق نخواهد کرد).^۲

این موارد بیانگر نحوه برخورد اهل بیت (علیهم السلام) که نزدیکترین فاصله زمانی را با شیخین داشتند می باشد که عملکرد آنها را فراموش نکرده و رفتار آنها را نادیده نگرفته اند. آیا با این وجود گواهی و نظر ائمه در مورد این سه نفر از خلفاء برای ما کافی نیست؟ یا روش ائمه (علیهم السلام) را نمی پذیریم و بر منهج گمراهان گام برمی داریم؟

مطلب سوم : منزلت مهاجرین و انصار از نظر قرآن و عترت

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۵۲.

۲- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۴۷.

خداوند متعال مهاجرین و انصار را بر سایر اصحاب -رضی الله عنهم-

برتری خاصی بخشیده است و این به دلیل پیشتازی آنها در قبول دعوت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و ورود به دایره اسلام و تحمل انواع مشقتها و مصیبتها در این راه بود. از میان این دو گروه نیز خداوند متعال مهاجرین را بر انصار برتری داده است، زیرا آنان هم در هجرت و هم در نصرت برای دین خدا شریکند، خانه و خانواده و وطن خویش را رها کرده و غریبانه به سرزمینی هجرت کردند که در آن، جز نصرت خدا و پیامبرش هیچ چشم داشت دیگری نداشتند.

انصار نیز با پیشوازی شایسته در سرزمین خود و نصرت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و تقسیم مال و دارایی و زنان خود با مهاجرین بر سایر صحابه برتری دارند.

قرآن و عترت اهل بیت (علیهم السلام) نیز این مزیت و فضیلت را نادیده نگرفته و بر فضل و برتری آنها گواهی داده‌اند. آیات زیادی از قرآن کریم به توضیح صفات اصحاب پرداخته و جایگاه عظیم و والای آنها را نزد خداوند متعال بیان نموده است، که امامان اهل بیت نیز در شرح و تفسیر این دسته آیات بلاغت و شیوایی خویش را به کار برده‌اند.

فضل مهاجرین و انصار در قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید:

*

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. و آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس نیاز نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند».

شیخ محمد باقر ناصری می گوید :

کسانی که از مکه و اطراف به مدینه هجرت کردند

و آمدند که طلب کنند فضل و

کرم خدا را و نصرت دین خدا را انجام دهند،
منظور مدینه

است که انصار قبل از مهاجرین در آنجا سکنی گزیده بودند و یا قبل از ایمان آوردن مهاجرین که عده‌ای از اهل آن در شب بیعت عقبه که هفتاد مرد بودند به پیامبر بیعت جنگ و نبرد با سرخ و سفید (کنایه از نژاد) را دادند،

منظور انصار است که به نیکویی با مهاجرین رفتار کرده و آنها را در خانه‌هایشان اسکان داده و در اموالشان شریک کردند و موقع تقسیم غنائم بنی نضیر که مقدار بیشتر به مهاجرین داده شد، هیچ گونه حسد و خشمی از آنها به دل نگرفتند، یعنی با وجود شدت فقر و

نیازشان یعنی کسی که بخل درونیش را دفع می‌کند

پیروزمندان و رستگاران نزد خدایند).^۱

شیخ محمد سبزواری نجفی نیز ذیل همین آیه می گوید :

. منظور کسانی است که مکه و پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

را ترک کرده و قصد هجرت به مدینه و فرار از دارالکفر به دارالاسلام را کردند،

آنها کسانی هستند که مال و مملکت خویش را ترک

کردند در حالیکه مالک آن بودند به خاطر دستیابی به

فضل و رحمت و رضایت خداوند ... یعنی هجرت آنها برای نصرت

دین خدا

و پیامبر او بود و برای قدرت بخشیدن به او در برابر دشمنانش

در عمل خود صداقت را نشان دادند، زیرا قصد نصرت دین را داشتند و

به ندای خدا و رسولش لبیک گفتند. خداوند پس از مدح و ستایش اهل مکه و

اطراف آن که هجرت را برگزیدند در ادامه آیه به مدح و ستایش انصار در مدینه

می پردازد، زیرا از دریافت «فیء» خودداری کرده و آن را برای مهاجرین محتاج

ترجیح دادند، خداوند سپس می فرماید: . یعنی مهاجرین به

سرزمینی رفتند که انصار قبل از مهاجرین آن را آماده کرده بودند بیانگر

اینست که ایمان انصار بعد از ایمان مهاجرین بوده است. در واقع بعد از هجرت

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- جز عده کمی از اهل مدینه ایمان نیاورده بودند.

اینکه در آیه مهیا کردن ایمان را بر خانه عطف کرده است بار ظاهری دارد، نه

معنوی؛ زیرا مهیا کردن ایمان مفهوم واضحی ندارد، و تقدیر آیه اینگونه است که

ایمان را بر کفر ترجیح دادند، . یعنی : قبل از راهیابی مهاجرین به مدینه

۱- تفسیر مختصر مجمع البیان، و نگا : تفسیر کاشف و المنیر، سوره حشر، آیات ۸ تا ۱۰.

و نیک رفتاری انصار با آنان که در خانه‌های خود، اسکانشان داده و در دارائی خود شریک کردند،
 یعنی : دردل‌های آنها هیچ
 رشک و حسادتى به خاطر اعطای زیاد غنایم به مهاجرین در دل آنها وجود ندارد،
 بلکه بسیار خشنود شدند
 یعنی : انصار،
 مهاجرین را بر خود ترجیح می‌دهند . هر چند خود هم محتاج
 و در فقر باشند، اما مهربانی آنها با برادران ایمانی و برای کسب اجر و ثواب
 اخروی آنان را واداشت که حق خود را نیز ببخشند . و
 در نتیجه این صفات نیکو به فوز و رستگاری نایل شده و به بهشت و نعمتهای آن
 دست یافتند.^۱
 خداوند می‌فرماید :

*

(: -) .

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد
 نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) حقیقتاً با
 ایمانند و برای آنان آمرزش و روزی شایسته است. و کسانی که پس از (نزول این
 آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما جهاد نموده‌اند، آنان از زمره
 شما هستند و کسانی که با یکدیگر خویشاوند هستند برخی برای برخی دیگر
 سزاوارترند و (حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته

۱- تفسیر جدید، سوره حشر، آیات ۸-۱۰.

است و) بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است».

شیخ محمد سبزواری نجفی می‌فرماید :

یعنی : کسانی که پیام پیامبر -صلی الله علیه

وسلم- را تصدیق کرده و به وجود خدا و وحدانیت او یقین کردند و سرزمین

خویش را برای حفظ دین و به همراه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- ترک نموده و

به همراه او مبارزه کردند

یعنی مؤمنان حقیقی هستند که

قول و عمل آنها یکسان است و حقانیت ایمان خویش را با براهین واقعی و در

عرصه حیات به تحقیق رساندند، پس این گروه

خداوند به

آنان وعده مغفرت داده است ، که از بدیهایشان در گذرد و روزی بسیار فراخ

و بزرگ عطا کند که هیچ آلایندهای آنرا ناگوار نخواهد کرد ...

یعنی مؤمنان پس از فتح مکه. و در رأی ضعیفی آمده که منظور

کسانی است که پس از شما ایمان آوردند

یعنی پس از هجرت شما به

مدینه هجرت کردند

یعنی با کفار و مشرکین مبارزه کردند

یعنی آنها هم از جهت ایمان و هجرت و جهاد جزو شما به

حساب می‌آیند و نیز در احکام دوستی و میراث و نصرت هم همان حکم را دارند

و تأخیر آنها در ایمان و هجرت سبب محرومیت آنها از این حکم نمی‌شود).^۱

خداوند متعال می‌فرماید :

(:)

«کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و

۱- تفسیر جدید، و نگا : الصافی، الوجیز، تقریب القرآن، ذیل آیه ۷۴ انفال.

مال جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند، و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان (سعادت‌مندان دنیا و آخرت) می‌باشند).

سید محمد حسین فضل الله می‌گوید :

یعنی کسانی تمام مشقات دوری از وطن را تحمل کردند تا آنجا که بتوانند آزادی حرکت در مسیر دعوت و جهاد را به دست آورند و از زیر بار فشارهایی که منجر به فتنه و آسیب در دین می‌شود نجات یابند. این عمل آنها نشانه اخلاص زیاد آنها برای خداست که آن را با کنار نهادن تمام احساسات و عواطف درونی و علایق در راه خدا نشان دادند، و کسانی که جهاد کردند جهاد کردند و از مال و دارایی خویش برای

دعوت و جهاد اتفاق کردند و خطرات مادی و معنوی زیادی را در این راه تحمل کردند به گونه‌ای که تمام زوایای زندگی شخصی خویش را نثار این اهداف کرده و به یک عنصر فعال که در تمام مسیرهای مرتبط با خدا و زندگی در تکاپوست تبدیل شدند، دارای بزرگترین پاداش نزد خدایند و هیچ حرکت دیگری در راه خدا ارزش اعمال آنها را ندارد و فقط

اینان هستند، به کمال رحمت و رضوان و جنات خدا دست می‌یابند).^۱

باز هم خداوند در این باره می‌فرماید :



۱- تفسیر من وحی القرآن، و نگا : التبیان، تقریب القرآن (سوره توبه، آیه ۲۰).

(: -) .

«پروردگارا! ما از منادی بزرگ توحید شنیدیم که مردم را به ایمان به پروردگارشان می خواند و ما ایمان آوردیم پس پروردگارا گناهانمان را بیامروز و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان و در مسیر آنان بمیران * پروردگارا آنچه را که بر زبان پیغمبران خود به ما وعده داده ای، به ما عطا فرما و در روز رستاخیز ما را (با بردن به دوزخ) خوار و زبون مگردان، بی گمان تو خلاف وعده نمی کنی * پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کدام از شما را که بکار خاسته باشد - خواه زن باشد یا مرد - ضائع نخواهم کرد. پاره ای از شما از پاره دیگر هستید. آنان که هجرت کردند، و از خانه های خود رانده شدند. و در راه من اذیت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می بخشم و به بهشتشان در می آورم. بهشتی که رودخانه ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خدا است و پاداش نیکو تنها نزد خدا است».

سید عبدالله شبر در تفسیر این آیه می گوید :

آنچه را که خواستند که من

هر که باشد ذکور و اناث شما در اسلام

یکی است و دوری از شرک و ترک اوطان و اقوامشان را به خاطر

دین در راه دین من و و به سبب آن

محو و پاک می کنم،

استحقاق آن را دارند . برای پاداش اعمالی که دیگران

توان جزای آن را ندارند).^۱

پس ای خواننده دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) در مطالب گفته شده بسیار دقت کن و بدان که این مطالب مقدار اندکی از روایات و آیات وارده در فضیلت اصحاب -رضی الله عنهم- می باشد.

روایات وارده از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و عترت (علیهم السلام) در بیان فضیلت مهاجرین و انصار

روایات زیادی در این رابطه از جانب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و اهل بیت وارد شده است که برخی از آنها را ذکر می کنیم :

جریر پسر عبدالله -رضی الله عنه- از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نقل می کند که فرمود : (مهاجرین و انصار اولیاء یکدیگرند هم در دنیا و هم در آخرت و رها و بخشیده شدگان قریش و آزادشدگان ثقیف نیز در دنیا و آخرت اولیاء یکدیگرند).^۲

در روایت دیگری که از کعب پسر عجره نقل شده است آمده است که : (میان مهاجرین و انصار و بنی هاشم بر اینکه کدام یک نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- محبوبترند نزاع و بحث ایجاد شد، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : شما ای گروه انصار بدانید که من برادر شما هستم، آنها با شادی فریاد الله اکبر سر داده و گفتند : به خدای کعبه سوگند که او را از آن خویش کردیم، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- ادامه داد : و شما ای گروه مهاجرین، بدانید که من از میان شما برخاسته‌ام

۱- تفسیر شبر، سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۲- امالی طوسی، ص ۲۶۸ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱.

(و به شما تعلق دارم)، آنها نیز با شادی گفتند: الله اکبر! به خدای کعبه سوگند که از آن ما شد. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- ادامه دادند: و شما ای بنی هاشم، بدانید که شما از من هستید و برای من. (راوی می گوید: سپس همه در حالیکه از نسبت خویش با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خرسند بودیم از مجلس برخاستیم).^۱ ابوسعید خدری -رضی الله عنه- می گوید که از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- شنیدم که می فرمود: (من در میان شما دو شیء گرانبها به ودیعت نهادم، البته یکی از دیگری بزرگتر است ... واهل بیت من چشم من هستند که به آنها میل دارم و انصار مایه استحکام دین هستند، پس از خطا کار آنها در گذرید و نیکوکار آنها را یاری دهید).^۲

این نصوص مبارک از اذهان اهل بیت پنهان نمانده است، بلکه آنها را فهمیده اند.

از آن جمله آنکه امام علی -علیه السلام- نیز آن را فراموش نکرده و در جواب معاویه می گوید: (سابقان در دین به رستگاری رسیدند و مهاجران اولیه اسلام با فضل و بزرگی خویش دنیا را ترک کردند).^۳

و نیز می فراید: (خیر و برکت زیادی را در مهاجرین مشاهده کردیم، خداوند به آنها بهترین پاداش را دهد).^۴

امام حسن از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت می کند که فرمود: (هر کس که به خاطر حفظ دینش از سرزمینی به سرزمین دیگر بگریزد حتی اگر به مسافت

۱- المناقب، ج ۳، ص ۳۳۱ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۲.

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱.

۳- نهج البلاغه، ص ۳۷۴ و بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۴ و وقعه صفین، ص ۱۴۹.

۴- وقعه صفین، ص ۸۸ و بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۱۰.

یک وجب باشد، بهشت بر او واجب می‌شود و جزو یاران ابراهیم (علیه وسلم) و محمد -صلی الله علیه وسلم- به حساب می‌آید^۱). ارزش هجرت به تأثیر آن است، چراکه مقداری اندک و قطراتی چند از دریای هدایت اگر بر قلبی جریان یابد، مرهم شفا دهنده و نور روشنگر آن شده و آنرا از غفلت به سوی بیداری سوق می‌دهد و نیز اگر بر گروهی از انسانها نازل شود، آنان را پیشوا و سرور قرار داده که راهبر دیگران باشند، خداوند اهل بیت را پاداش نیک دهد که با درک منزلت این نور و هدایت، مهاجران و انصار صحابه را در توصیفات ارزشمند کلام خویش گنجانده و هیچکدام را از آن خارج ندانسته‌اند.

مطلب چهارم: منزلت اهل بدر در قرآن و گفتار اهل بیت

بعد از ستایش عمومی اصحاب -رضی الله عنهم- و سپس مدح دو گروه برتر آنها یعنی مهاجرین و انصار -رضی الله عنهم- نوبت به گروههای کوچکتری از اصحاب رسیده است که به سببی خاص و دلیلی منحصر به خود به مرتبه‌ای بالا و درجه‌ای متمایز از دیگران رسیده‌اند.

یکی از این موارد اهل بدر هستند، خداوند افضلیت و مراتب والا را در میان اصحاب به کسانی داده است که در غزوه بدر شرکت داشته‌اند. دلیل فضل آنها هم اینست که هنگام اتفاق این غزوه تعداد مسلمین کم بود و ندای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- برای مواجهه با سران و لشکریان قریش امری سنگین به شمار می‌آمد. و در نتیجه می‌بینیم که خداوند با فضل و کمک خویش همین گروه اندک را بر

۱- بحار الانوار، ج ۹، ص ۳۱ و مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۳ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۹۰ و تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۴۱.

لشکر مسلح و توانای قریش پیروز گردانید و حتی سبب شدند که در دل کل عرب خوف و هراسی عظیم و بی سابقه افکنده و در میان قبایل آنها جایگاه ویژه‌ای کسب کنند.

خداوند نیز بلافاصله مزد این مردان پاک را عنایت فرمود و به آنها بشارت داد که تا آخر عمر از کفر در امان خواهند بود و تمامی لغزشهای آنان مورد مغفرت خداوند قرار خواهد گرفت.

پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- نیز این مطلب را در خطابی به عمر -رضی الله عنه- که قصد کشتن حاطب بن ابی بلتعہ را داشت، تأکید کرده و فرمود: (ای عمر تو چه دانی که او از اهل بدر است و مورد غفران واقع شده باشد و خداوند در مورد آنها فرموده است: «هر چه می خواهید انجام دهید، چرا که همه گناهان شما آمرزیده شده است»)^۱.

واضح است که این غفران و تزکیه خدایی، امری موقت نبوده و اهل بدر طبق بیان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- تا روز قیامت مورد رضایت خداوند متعال قرار گرفته اند.

مطلب پنجم: منزلت مجاهدین و انفاق کنندگان قبل از فتح مکه و بعد از آن

بعد از بیان ارزش و جایگاه اهل بدر به خاطر پیشتازی آنها در مبارزه به همراه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- دایره ارزیابی اصحاب گسترده تر شده تا گروهی دیگر را که با انفاق و قتال، قبل از فتح مکه و بعد از آن از دیگر صحابه متمایز شده اند

۱- نگا: بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۹۲ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۸۹

را نیز در برگیرد.

هر مسلمانی باید بداند که یکی از این دو گروه نیز بر دیگری مزیت و برتری بیشتری دارد که گروهی که انفاق و قتال قبل از فتح وصف آنان است، آن مزیت را از آن خود کرده‌اند.

و باید دانست که منظور از فتح، صلح حدیبیه می‌باشد که خداوند آن را فتح نامیده است :

(:).

«ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم».

و حدیبیه نیز اسم چاهی در نزدیکی مکه است که «بیعت الرضوان» در آنجا صورت گرفت و صلح حدیبیه نیز در زیر درختی در همان محل انجام شد. و علت آن هم این بود که مشرکین راه ورود پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- را به مکه سد کرده بودند. و اصحاب نیز مجدداً با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بیعت پیروی تا مرگ دادند. و دلیل اینکه اصحابی که در این جریان حضور داشتند به این صفت متمایز شدند این بود که این بیعت کمک شایانی به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و یارانش در جذب مردم و انتشار دعوت و کسب قدرت بیشتر کرد و بسیاری از مشکلات را برایشان هموار نمود. این صلح و آنچه که قبل و بعد از آن بوقوع پیوست از بیعت اصحاب با پیامبر و نتایج بسیار عظیم دیگری که در پی داشته در واقع پیروزی آشکاری بود برای مسلمانان (بهمین دلیل فتح المبین نامیده شده است).

جالب توجه است که به هنگام بیعت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با اصحاب که تعدادشان بیشتر از ۱۰۰۰ نفر بود، عثمان -رضی الله عنه- که نماینده پیامبر -صلی الله علیه وسلم- برای گفتگو با قریش در مورد توضیح اینکه پیامبر و مسلمانان

از آمدن به مکه قصد انجام زیارت عمره است، در هنگام بیعت در مکه به سر می‌برد و در جلسه بیعت حضور نداشت، لذا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- یک دست خویش را به نمایندگی از دست عثمان روی دست دیگر گذاشت، تا بیعت عثمان -رضی الله عنه- نیز انجام گرفته باشد، و برخی از مسلمین با توجه به مکانث عثمان نزد قریش، گمان می‌بردند که خوشا به حال عثمان. چراکه در حال طواف خانه کعبه و سعی بین صفا و مروه و انجام سایر مناسک حج می‌باشد. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: می‌دانم که او مناسک حج را انجام نمی‌دهد. هنگام بازگشت عثمان -رضی الله عنه- از مکه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از وی پرسید: آیا کعبه را طواف کردی؟ و عثمان پاسخ گفت: چگونه به خود اجازه دهم که قبل از شما و بدون شما، کعبه را طواف کنم.^۱

پس علت نامگذاری این بیعت به «فتح» به دلیل آثار و نتایج بسیار ارزشمند آن است که پیروزی واقعی را نصیب مسلمین کرد. به همین خاطر، خداوند متعال این مردان پاکیزه و نیکو را ستوده است و از تزکیه ظاهر و باطن آنها خبر می‌دهد و می‌فرماید:

(:). «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که

در زیر درخت با تو بیعت کردند. خداوند می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود. لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد».

شیخ امین الدین ابوعلی طبرسی در تفسیر این آیه می گوید :

(این آیه بیعت مذکور را «بیعه الرضوان» نامیده است، (زیرا)^۱ اصحاب، زیر درخت معروف «السَّمُرَه» واقع در حدیبیه با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بیعت کردند . از صداقت و اخلاص در قتال و صبر و وفاء آنها و تعدادشان آگاهی داشت که ۱۵۰۰ یا ۱۳۰۰ نفر بودند. ضمیر به مؤمنین برمی گردد و منظور از سکینه، آرامش و لطفی است که سبب تقویت ایمان در قلوبشان شده و به آنان اطمینان می بخشد . یعنی : فتح خبیر)^۲.

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید :

(:) .

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه به سپاه اسلام کمک کرده اند و از اموال خود) بخشیده اند و (در راه خدا) جنگیده اند (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه در راه اسلام) بذل و بخشش نموده اند و جنگیده اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می دهد، و او آگاه از هر چیزی است که می کنید».

شیخ محمد سبزواری نجفی در تفسیر آیه می گوید: . یعنی مساوی نیستند . کسانی که از مال و دارائیش در راه خدا انفاق کردند . و با کفارستیز کردند قبل از فتح مکه ، زیرا «اولئک» عاملین

انفاق و جهاد در راه خدا قبل از فتح مکه

۱- این کلمه به خاطر وضوح معنی اضافه شده است.

۲- تفسیر جامع الجوامع. و نگا : مقتنیات الدرر و تقریب القرآن، ذیل سوره فتح، آیه ۱۸.

یعنی بلند مرتبه ترند از آنهایی که بعد از فتح مکه - خدا بدانجا عزت دهد - پس انفاق بر سپاه اسلام و جهاد قبل از فتح مکه بسیار ارزشمندتر از انفاق و جهاد پس از فتح آنجاست . یعنی هر چند که ترتیب درجات آنها متفاوت است اما هر دو گروه در بهشت خواهند بود.

یعنی او به عملکرد شما آگاه بوده و رفتار و گفتار و انفاق و جهاد شما بر او پوشیده نیست، بلکه او تمام نیت و اعمال شما را در کنترل دارد).^۱

خداوند متعال در آیه زیر کسانی را که وعده حسنی به آنها داده شده است را مفتخر به صفات زیر کرده است :

*

*

). (: -) .

«آنان که (به خاطر ایمان درست و انجام کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعده نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دورنگاه داشته می‌شوند * آنان حتی صدای آتش دوزخ را هم نمی‌شنوند و بلکه در میان آنچه خود می‌خواهند و آرزو دارند جاودانه به سر می‌برند * هر اس بزرگ ایشان را غمگین نمی‌سازد».

ابوجعفر طوسی در این باره می‌گوید:

.

یعنی وعده به بهشت ... سپس می‌گوید : هر کس که چنین صفتی داشته باشد

۱- تفسیر جدید، و نگا : تفسیر صافی و تفسیر شبر و مقتضیات الدرر والجوهر الثمین، ذیل آیه ۱۰ سوره حدید.

از آتش جهنم دور خواهد بود).^۱

تاکنون دریافتیم که صلح حدیبیه مسلمانان را که در سختی و حرج شدید بودند به چه صورت به فتح و پیروزی کارساز رساند، اما غزوه تبوک نیز با نمایان کردن نفاق منافقین و تفکیک آنها از مخلصین، خصوصیات خاص خویش را دارد. زیرا بسیاری از مردم تحت تأثیر نیرنگهای آنان قرار گرفته بودند. قرآن کریم بسیار شفاف به بیان اهمیت غزوه تبوک و توصیف مجاهدین همراه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - در این غزوه می‌پردازد :

(:) .

«خداوند توبه پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبه مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک) را پذیرفت، مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (جنگ تبوک) از پیغمبر پیروی کردند، بعد از آنکه دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود، باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چراکه او بسیار رئوف و مهربان است».

سید محمد تقی مدرسی در تفسیر این آیه می‌گوید :

منظور از توبه خدا بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اعطای خیر و برکات بیشتر به ایشان است، اما توبه خدا بر مهاجرین و انصار ممکن است بخشش گناهان آنها باشد. اما سؤال اینجاست که سبب و چگونگی مغفرت آنها چگونه است؟ جواب سؤال در عملکرد اصحاب نهفته است که از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در

۱- تفسیر التبیان، و نگا : تفسیر الحدید، ذیل آیه ۱۰۱ سوره انبیاء.

سختترین مراحل جهاد که کاری بسیار بزرگ بود تبعیت کردند و خداوند نیز اعمال نیکو و ارزشمند را سبب پاکی و طهارت از گناهان قرار می‌دهد و این بخش از آیه
این مضمون را صریحاً تأکید می‌کند. زیرا صبر بر مصائب و سختیها نزد خداوند چنان عظیم و ارزشمند است که سبب مغفرت گناهان می‌شود).^۱

شیخ طبرسی می‌فرماید: (پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در ماه رجب برای غزوه روم آماده شده و به قبایل عرب که مسلمان شده بودند نامه نوشت و پیکی برای تشویق و آماده کردن آنها برای جهاد به نزد آنها گسیل داشت و موقع حرکت برای جهاد خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خدا و تشویق آنها به همیاری و دستگیری از فقراء و بخشش در راه خدا اولین شخصی که از میان اصحاب قصد انفاق کرد، عثمان بن عفان -رضی الله عنه- بود که با ظروفی پر از نقره نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آمد و آن را در دامن ایشان ریخت، و عده‌ای از مجاهدین فقیر را ساز و برگ پوشانید. به دنبال او عباس آمد و مالی نیکو داد و عده‌ای را تجهیز کرد، سپس انصار و بعد از آنها عبدالرحمن و زبیر و طلحه نیز آنچه در توان داشتند بخشیدند. عده‌ای از منافقین نیز به خاطر ریاء و تزویر مقداری از اموال خویش را بخشیدند).^۲

تمام آیات و روایاتی که بیان شد به طور روشن و کافی شأن و منزلت اصحاب -رضی الله عنهم- را توضیح می‌دهند و بیان می‌دارند که چگونه همه ثروت و دارائی خویش را برای یاری و نصرت دین خدا و اطاعت از اوامر پیامبر -صلی الله

۱- تفسیر «من هدی القرآن، و نگا: تفسیر الجدید و تفسیر من وحی القرآن، ذیل سوره توبه، آیه ۱۱۷.

۲- نگا: إعلام الوری، ص ۱۲۱ و بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۴۴.

علیه وسلم - نثار کردند.

هر کس که در اقوال و نظرات دانشمندان دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) که در مورد اصحاب -رضی الله عنهم- بیان شد عاقلانه و منصفانه تأمل کند، در می یابد که این گروه مبارک دارای چه اعمال نیکو و خالص و نورانی بوده اند و پیروی آنها از سنت محمد مصطفی -صلی الله علیه وسلم- آنان را به چه منزلت والایی رسانده است و چگونه مورد شهادت نیکوی کتاب خدا و عترت نبی -صلی الله علیه وسلم- واقع شده اند.

بحث سوم

چگونگی ظهور اختلاف در میان اصحاب

پس از اینکه با کمک خداوند روایات مربوط به فضل صحابه -رضی الله عنهم- را که در بیان شأن و منزلت آنها نزد خداوند متعال و ائمه (علیهم السلام) و سایر دانشمندان بود با استناد به آیات قرآن و روایات صحیح بیان کردیم، لازم است به سؤالاتی مهم که ممکن است در ذهن برخی از مسلمین ایجاد شود پاسخ دهیم، با محوریت این پرسش که اگر اصحاب دارای چنان صفات و خصال نیکو بودند، چگونه در بین آنها اختلاف و تفرقه روی داد؟

اولا : منشأ اصلی فتنه

شاید بتوان گفت که زندگی آرام و آسوده‌ای که در جامعه اصحاب -رضی الله عنهم- حاکم بود و فتوحات مبارک و پیروزیهای بزرگی که بر دشمنان خدا حاصل شده بود و دشمن اول خدا یعنی یهودیان از مدینه و سپس از کل جزیره العرب طرد شدند و به دنبال آن مملکت فارس و پادشاهی آن ریشه کن گشته، گروههای بسیاری وارد دایره اسلام و حیات اجتماعی مسلمانان شدند که هر کدام دارای تفکرات و عادات و عرفهای پیشین قبل از اسلام بودند که در اذهان و افکار آنها همچنان باقی بود، بستر مناسبی برای ایجاد اختلاف و تفرقه در صف امت اسلام ایجاد شد.

از سوی دیگر زندگی آسوده مسلمین و گسترش فتوحات، هوا پرستان را خوش نیامد لذا آنها نیز در کاشتن بذر تفرقه و اختلاف در جامعه مبارک و نمونه اصحاب و تلاش بسیار در شعله‌ور کردن آتش فتنه و بدعت‌گذاری در دین از

طریق ایجاد شکاف در صفوف اصحاب تا سر حد جان تلاش کردند.

اولین قدم در شرر شعله‌ور ساختن آتش تفرقه و کاشتن تخم شک و شبه در میان مردم بود و آن از راه فریب انسانهای ضعیف‌النفس، از این رو بدعت طعن در صداقت و درستی پیامبر علیه الصلاه والسلام پایه‌گذاری شد تا بدینوسیله بنیان محکم جمع صحابه را سست سازند و در میان مردم تفرقه ایجاد کرده و قوتشان تبدیل به ضعف شود.

لازم به ذکر است محور اصلی این توطئه‌ها در جامعه مدینه و پرچمدار آن، عبدالله بن سبا یهودی می‌باشد که مردم را برای قتل خلیفه سوم، عثمان -رضی الله عنه- تشویق و ترغیب می‌کرد. و در مرحله‌ای دیگر شروع به دروغ پردازی از زبان امام علی -علیه السلام- و نسبت دادن اقوال و اعتقادات یهودی به او کرد و آن را در میان بسیاری از کوتاه‌فکران کم ایمان و دوستاناران فتنه اشاعه داده و مقام ایشان را تا حد الوهیت و خدایی بالا برد. او ترویج کرد که وی دارای حق خلافت بوده و از جانب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- برای خلافت تعیین شده است، اما صحابه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آن را از وی غصب کرده و حق او را پایمال نموده‌اند.

امام علی -علیه السلام- با گسترش این بدعت‌های خطرناک و تحت تأثیر قرار گرفتن بسیاری از مردم و دیدن این حالت که مسایل غلوآمیز درباره ایشان بر سر هر زبان رایج است، آرام ننشسته و نسبت به آن بی‌توجه نبود، بلکه با خشم و جدیت فراوان اقدامات بسیار جدی و بی‌سابقه‌ای را در پیش گرفت، ایشان به یاران خویش دستور دادند تا چاله‌هایی از آتش حفر کرده و هر کس را که زبان به اغراق در شخصیت ایشان بگشاید بسوزانند، زیرا این گفته‌ها و شایعات با اصول و اساس

دین در تضاد کامل بود. امام در پی‌گیری این قضیه عده‌ای را سوزاند و عده‌ای را نیز از وطن بیرون کرد.

علامه مجلسی در بحارالانوار روایت می‌کند که : (مردی نزد امیرالمؤمنین آمده و گفت : کنار باب مسجد عده‌ای از مردم جمع شده و در مورد ربوبیت و خدایی تو سخن می‌رانند! امام علی آنها را فراخواند و فرمود : وای بر شما! من بنده‌ای مثل شما بیش نیستم، غذا می‌خورم و آب می‌نوشم، از خدا بترسید و از این باور زشت دست بردارید.

اما آن عده از مردم دوباره به تکرار ادعای باطل خویش در روزهای بعد ادامه دادند تا اینکه امام، قنبر را طلبید. وی به همراه عده‌ای نزد ایشان آمد، امام دستور داد تا بین مسجد و دارالخلافة گودالهایی حفر کنند و آن را پر از آتش نمایند، سپس آن گروه گمراه را خواست و به آنها گفت : یا از گفته‌ی خویش پشیمان شده و از آن دست کشید یا با عذابی بی‌سابقه جان خواهید داد. آنها بر موضع باطل خویش پافشاری کردند و امام آنها را سوزانید.

برخی از یاران امام می‌گویند : که آن گروه را نسوزانید، بلکه فقط با دود و گرمای آتش آنها را آزار داد. شعر زیر به امام منسوب است :

لما رأیت الأمر أمراً	أوقت ناری ودعوت
منکراً	قمبراً

ثم احتفرت حفراً	وقنبر یحطم حطماً
وحفراً	منکراً

«هنگامیکه به شناع و زشتی این امر پی بردم آتشی شعله‌ور کرده و قنبر را بانگ زدم سپس چاله‌هایی برای آن ایجاد کردم و قنبر نیز با تلاشی بی‌نظیر برای آن هیزم می‌شکست».

بسیاری از علماء به بیان شرح حال عبدالله بن سبا پرداخته‌اند از جمله :

۱- سعد بن عبدالله اشعری قمی (۳۰۱ هـ) می‌گوید : فرقه‌ای که به سبئه مشهورند یاران عبدالله بن سبا هستند. او عبدالله پسر وهب راسبی همدانی است که عبدالله پسر حرسی و ابن اسود نیز او را در توطئه‌هایش یاری می‌کردند و این دو نفر از یاران نزدیک وی بودند. ابن سبا اولین شخصی بود که به ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب بدگویی و اهانت کرد و از آنها اعلان برأت نمود).^۱

۲- نوبختی (۳۱۰ هـ) می‌گوید : عبدالله بن سبا از جمله کسانی است که بر ابوبکر و عمر و عثمان و سایر صحابه تهمت بست و از آنها دوری گزید، ... سپس می‌گوید : علی -علیه السلام- وی را فراخواند و از او درباره ادعایش پرسید. وی جواب مثبت داد و به آن اعتراف کرد و علی -علیه السلام- دستور قتلش را صادر کرد که مردم فریاد برآوردند : ای امیرالمؤمنین! آیا شخصی را که ادعای حب اهل بیت و ولایت شما را می‌کند و از دشمنان شما دوری می‌جوید، می‌کشی؟ امام علی به خاطر آن جمع (که خود آنها نیز فریب خورده بودند) به تبعید وی به مدائن اکتفا کرد. نوبختی ادامه می‌دهد که ... عبدالله بن سبا با شنیدن خبر شهادت حضرت علی، گفت : شما دروغ می‌گوئید، اگر مغز سر امام را در هفتاد پارچه پیچیده، برایم بیاورید و هفتاد مرد عادل را گواه قتل او گیرید ما یقین داریم که او وفات نکرده و کشته نشده است و او تا زمانیکه مالک کل زمین نشود نخواهد

مرد).^۱

۳- کَشّی (۳۶۹ هـ) می‌گوید: از ابان بن عثمان روایت است که گفت: از اباعبدالله -علیه السلام- شنیدم که می‌فرمود: خداوند عبدالله بن سبا را لعنت کند که در باره امیرالمؤمنین ادعای ربوبیت می‌کرد، بخدا قسم امیرالمؤمنین -علیه السلام- فقط بنده‌ای مطیع برای خدا بود و بس.

عذاب سخت برای کسانی است که نسبت به ما دروغ پردازی کنند، عده‌ای از مردم در مورد ما چنان نقل کنند که هرگز آن را نمی‌پسندیم. ما از آنان به خدا پناه می‌بریم، ما از آنان به خدا پناه می‌بریم.

و نیز می‌گوید: برخی از علما بیان کرده‌اند که عبدالله بن سبا یهودی بود، اما مسلمان شده و علی را مولای خویش گزید، او در هنگامیکه یهودی بود در مورد یوشع بن نون که جانشین موسی بود غلو می‌کرد و در ایام مسلمانی پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز همین ادعا را در مورد علی انجام داد. او اولین شخصی بود که اعتقاد به امامت علی را فرض می‌دانست و از مخالفان وی براءت جست و بر علیه آنان جبهه گرفت و آنها را کافر دانست.^۲

۴- شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی (۴۶۰ هـ) که در باب (اصحاب علی -علیه السلام- از کتاب خویش به بیان شرح حال عبدالله بن سبا پرداخته، می‌گوید: او کسی است از اسلام به کفر برگشت و سپس در مورد علی غلو کرد.

و در حاشیه کتاب آمده است که: عبدالله بن سبا - با «سین» بی نقطه و «باء» خوانا که زیر آن نقطه است خوانده می‌شود - شخصی غالی و ملعون است که

۱- فرق الشیعه، ص ۲۲.

۲- نگا: رجال کشی، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.

امیرالمؤمنین وی را سوزاند، زیرا گمان می‌برد که علی -علیه السلام- خداست و او پیامبرش).^۱

۵- علامه علی قهبائی (۱۰۱۶ هـ) : در کتاب رجال خود می‌نویسد : عبدالله بن سبا کسی است که از اسلام به کفر برگشت و در علی علیه السلام مرتکب غلو شد).^۲

۶- علامه اربلی (۱۱۰۱ هـ) می‌گوید : ابن سبا شخصی غالی و ملعون است ... او به الوهیت علی و نبوت خویش معتقد بود).^۳

۷- میرزا نوری طبرسی (۱۳۲۰ هـ) : وی در کتاب مستدرک الوسائل در باب (حکم غالیان و جماعت قدریه) روایتی را از عمار سابطی روایت می‌کند که : امیرالمؤمنین -علیه السلام- به مدائن آمده و وارد ایوان کسری شد. به همراه وی دلف پسر مجیر که ستاره‌شناس کسری، حضور داشت. بعد از ظهر به دلف فرمود : برخیز و با من بیا... سپس نگاهش به جمجمه‌ای پوسیده افتاد. به یکی از یارانش گفت : آن را بیاورید، سپس در ایوان نشست و دستور داد طشتی بیاورند و در آن آب ریختند، سپس فرمود : جمجمه را در طشت بگذارید و آنگاه خطاب به آن فرمود : تو را قسم می‌دهم که بگویی من کیستم؟ و تو کیستی؟ جمجمه به سخن درآمد و گفت : تو امیرالمؤمنین هستی که سید اوصیائی و من بنده خدا و پسر کنیز خدا، کسری انوشیروان هستم.

افرادی از اهل سباط که شاهد این ماجرا بودند به خانه‌های خویش بازگشتند

۱- رجال طوسی، ص ۵۱.

۲- رجال قهبائی، ج ۳، ص ۲۸۴.

۳- جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۸۵.

و مردم را به آن چه دیده و شنیده بودند آگاه کردند. مردم درباره حضرت علی -علیه السلام- دچار شگفتی و اختلاف شدند و عده‌ای از آنها همانند مسیحیان که در مورد مسیح غلو کردند در مورد علی -علیه السلام- نیز آنگونه معتقد شده و بر منهج عبدالله بن سبا و یارانش حرکت کردند. یاران علی -علیه السلام- به او گفتند: اگر این مردم گمراه را رها کنی، کفر آنها مردم دیگر را نیز در برخواهد گرفت. امام با شنیدن این سخن از آنها مشوره خواست که چگونه با آنها رفتار کنیم؟ گفتند: همانگونه که عبدالله بن سبا را سوزاندی اینان را نیز بسوزان).^۱

با بیان این روایات دیدیم که برخورد علما در بیان حقیقت مفسدین و افکار اغراق‌آمیز و دروغ‌پردازیهای آنها است، که همانند سم و زهری برای پیروان شریعت مبارک اسلام است چگونه بوده است.

و اگر همیشه امثال چنین علمایی در صحنه حضور داشته باشند آیا حقایق روشن و واضح، خواهند مرد و جای خویش را به اباطیلی چون باورهای اغراق‌آمیز در حق علی -علیه السلام- خواهند داد؟.

دوماً - چگونگی آغاز فتنه

روشن است که نقطه آغاز فتنه از بستر مناسبی برمی‌خواست که توطئه‌های عبدالله بن سبا یهودی برای نشر و گسترش کینه نسبت به اصحاب و انتشار افکار زهرآلود در میان مردم عوام و کم‌ایمان سرزمینهای مختلف، فراهم کرده بود. و خوشه چین این فتنه‌ها که عده‌ای اراذل و اوباش و سفهاء بودند بر خلیفه مسلمین

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۶۸ و مدینه المعاجز، ج ۱، ص ۲۲۶.

هجوم برده و وی را در خانه خویش به شهادت رساندند، آری اولین قربانی این طرح شوم، عثمان بن عفان -رضی الله عنه- بود.

و شناخت امر با شهادت عثمان -رضی الله عنه- بالا گرفت، یعنی در زمانیکه جرثومه‌های شر و فساد در میان صفوف مسلمین پراکنده شده تا سموم خویش را در میان آنان جایگزین کنند.

به هنگام بیعت امام علی -علیه السلام- با مردم و انتخاب وی به عنوان خلیفه، عده‌ای از همان عوامل تباهی به عنوان خوارج که پیرو مسلک سبئیت بودند با افکار پلید خویش میان شهروندان مدینه و سپاه مسلمین لانه کرده بودند و چنان اوضاع را در کنترل داشتند که امام علی -رضی الله عنه- به خاطر حساسیت امر و ترس از آثار شوم فتنه‌ها و جلوگیری از ریختن خون اهل مدینه، همانند آنچه که بر عثمان -رضی الله عنه- گذشت، قصد مبارزه را در حال با آنان نداشت و نمی‌توانست که سپاه خویش را از عاملان قتل خلیفه مقتول پاکسازی کرده و حق او را بگیرد.

این بود که وقتی با درخواست اهل مدینه مبنی بر دادخواهی عثمان -رضی الله عنه- و قصاص قاتلین او مواجه شد، فرمود: (ای برادران من! من نیز به آنچه شما می‌گویید آگاهم، اما چه کنم که اوضاع به گونه‌ایست که آنها با قدرت و ساز و برگ خویش ما را در احاطه دارند و ما بر آنان تسلطی نداریم، بردگان شما نیز با آنان همراه و قبایل عرب با آنان همسو شده‌اند، آنان حتی در مدینه و در میان شما به خواست خویش عمل می‌کنند و شما را یارای مقابله با آنان نیست. آیا می‌توانید به خواست خویش عمل کنید؟ مسئله‌ای است با قواعد جاهلیت که به نفع این گروه شورش کرده است. مردم نیز نسبت به این قضیه به چند گروه تقسیم شده‌اند:

گروهی با شما هماهنگ، گروهی با دشمنانتان هماهنگ و گروهی نه با شمایند و نه با آنان. پس صبر پیشه کنید تا مردم آرام گیرند و قلوب آنها در هر مسیر که خواهند ثابت شود و امکان گرفتن حقوق به آسانی فراهم گردد. پس به من مهلت دهید و رأی مرا مورد قبول قرار دهید و کاری نکنید که قدرت ما را تباه ساخته و کار از دستان بیافتد و ترس و ذلت حاکم شود. من امور را در اختیار خویش خواهم گرفت و تمام تلاشم را به کار می گیرم و اگر هیچ راهی پیش رویم نماند جنگ و مرگ را انتخاب می کنم.^۱

از این زمان بود که فتنه ها بین اصحاب جوشیدن گرفت و سبب تقسیم آنها به گروه های مختلف فکری و اجتهادی شد، گروهی خواستار خونخواهی هر چه سریعتر خلیفه شهید، عثمان -رضی الله عنه- شدند و گروهی دیگر با امام علی هماهنگ بوده و معتقد به تأخیر خونخواهی تا استقرار کامل حکومت علی -علیه السلام- بودند، اهل تباهی و فساد نیز در میان این دو گروه جای گرفته و در کمین بودند.

اهل تفرقه و فساد به وضعیت موجود قناعت نکرده و از هر فرصت ممکن برای بر پا نمودن آتش تفرقه و اختلاف و ترویج شر و فساد استفاده می کردند که در این میان خروج گروهی از اصحاب از مکه به سوی عراق فرصت خوبی به دست آنان داد تا احساسات مردم را با شایعات دروغ تحریک کنند و صنوف مسلمین را به هم درآویزند ... که حادثه جنگ جمل نتیجه این تلاشها بود.

جنگ جمل

۱- نهج البلاغه، ص ۲۴۳ و بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۵۰۲.

روایت‌های معتبر تاریخی دال بر اینست که حرکت طلحه و زبیر و ام المؤمنین عایشه -رضی الله عنهم- و اطرافیان آنان از مکه به سمت عراق به هدف جنگ با حضرت علی -رضی الله عنه- نبوده، و اساساً آنان نه داعی نزع خذفت از حضرت علی بودند نه طمع‌ی به آن داشتند، بلکه به قصد اصلاح و حل اختلاف میان مسلمانان و متحد کردن آنها و نیز انتقام از قاتلین خلیفه مسلمین عثمان -رضی الله عنه- و بیرون راندن آنها از میان مسلمانان عراق بوده است. این مطلب را بسیاری از کتابهای تاریخی بیان نموده‌اند و لازم است بدانیم که جنگ صفین نیز دنباله‌گیری همین قضیه بوده است.

خلاصه قضیه به شرح زیر است :

پس از اینکه سپاهیان علی با سپاه طلحه و زبیر و ام المؤمنین عایشه (رضی الله عنها) طبق قرار قبلی در میعادگاه به هم رسیده و بر اخراج قاتلین عثمان -رضی الله عنه- از لشکر علی -رضی الله عنه- با کمک و هماهنگی یکدیگر به توافق رسیدند، و نمایندگان دو لشکر به قرارگاههای خویش بازگشتند، خوارج با تعجب و اندوه فراوان که زحمات آنها رو به نابودی است در فکر چاره‌ای جدید بودند، زیرا متوجه شدند که دو سپاه در عین آرامش و اطمینان است و گویا قصد جنگ نداشته و به توافق رسیده‌اند. آنان می‌دانستند که توافق دو لشکر به ضرر و زیان آنها خواهد بود، لذا توطئه‌ای جدید چیده و از غفلت سربازان دو سپاه استفاده کرده و شعله جنگ را روشن کردند. خوارج با به قتل رساندن عده‌ای از سپاهیان هر دو لشکر به طور مخفیانه، سایر سربازان را تحریک کرده و جنگ به طور جزئی میان آنان پا گرفت و به سرعت تمام بدنه دو لشکر را در بر گرفت. زیرا هر دو لشکر گمان می‌بردند که طرف مقابل خیانت کرده است.

جنگ صفین

جنگ صفین نیز از نظر شکل و هدف با جنگ جمل تفاوتی نداشت، به همین دلیل مؤرخین بیان کرده‌اند که علت این جنگ، طمع معاویه به خلافت علی نبوده است هر چند که برخی از نویسندگان مدعی این قضیه‌اند و آنرا ترویج میکنند، اما معاویه برای رسیدن به خلافت هیچ تمایلی نشان نداده و حتی یک نفر هم با او بر سر خلافت بیعت نکرده است و با علی -رضی الله عنه- نیز به دلیل تملک خلافت نجنگید. بلکه علت اختلاف، اطاعت نکردن از حکم علی -رضی الله عنه- در رها کردن امارت شام و بیعت نکردن با او بود.

و دلیل سرپیچی معاویه از دو مسئله مذکور قصاص نشدن قاتلین عثمان -رضی الله عنه- بود، زیرا در شام شایعه شده بود که علی -علیه السلام- با وجود اینکه به خلافت رسیده است اما از قصاص قاتلین عثمان -رضی الله عنه- خودداری کرده و حتی با سپاه ام المؤمنین که قصد خونخواهی عثمان را داشته‌اند مبارزه کرده است. علاوه بر این اومدینه را ترک کرده و کوفه را که محل تجمع قاتلین عثمان است به عنوان مرکز خلافت خویش برگزیده است و قاتلین عثمان -رضی الله عنه- آزادانه در سپاه علی -علیه السلام- به سر می‌برند.

در نتیجه حضرت علی -علیه السلام- چون بسیار دوست داشت که دلیل قصاص نکردن قاتلین خلیفه سابق و رها کردن آنها را در لشکر خویش توضیح دهد و گمانهای نادرست را باطل کرده، به اختلاف مسلمین پایان دهد، نامه‌ای به معاویه نوشته و به اثبات حقانیت خلافت خویش پرداخته و از قاتلین عثمان تبرئه جست. ایشان می‌فرماید: (همان افرادی با من بیعت کرده‌اند که قبلاً نیز با ابوبکر و

عمر و عثمان بیعت کرده‌اند و مفاد بیعت هم همان موارد است، نه حاضرین در بیعت و نه غائبین حق انتخاب خلیفه دیگری را ندارند و حق تشکیل شوری منحصرأ از آن مهاجرین و انصار است، اگر آنها بر شخصی اتفاق نظر حاصل کردند و او را امام خواندند آن شخص مورد پسند و رضای خداوند تعالی است. و اگر کسی کار آنان را عیب گیرد یا بدعتی پدید آورد و از رأی جمع خارج شد وی را به اعتدال و رعایت روش مؤمنان توصیه می‌کنند که اگر باز هم به انحراف ادامه داد برای بازگشت به راه مسلمین با وی جنگ می‌کنند و خداوند نیز وی را به دیگران وامی‌گذارد. ای معاویه به جانم سوگند اگر با تعقل بنگری و نه با پیروی از هوی، خواهی دانست که من نسبت به خون عثمان هیچ گناهی ندارم و خود می‌دانی که در زمان قتل او در عزلت بودم. (می‌دانم که حق برای تو روشن است) مگر اینکه مرا متهم گردانی و حقیقت آشکار را پنهان کنی، و السلام).^۱

اما (تلاش مفسدان برای وارونه جلوه دادن حقایق از قبل تأثیر خویش را بر اذهان گذاشته بود) و جنگ میان صفوف مسلمانان درگرفت و خونهای زیادی ریخته شد و سپاه معاویه با قرار دادن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها جنگ را پایان دادند. تا قرآن را حکم و داور میان خود قرار دهند، خلیفه مسلمین علی -علیه السلام- نیز به این قضیه راضی شد و به کوفه بازگشت، معاویه نیز با شروطی که هر دوبر آن اتفاق کردند به شام بازگشت.

امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- داستان جنگ صفین را برای بلاد اسلامی نوشت: (ما با اهل شام به جنگ پرداختیم و روشن است که خدای ما واحد، پیامبر ما واحد و ودعوت ما هم در اسلام یکی است ما از آنها در ایمان به خدا و

پیامبرش چیزی اضافه نداشتیم و نه آنها از ما. اختلاف ما هم فقط به خاطر خون عثمان بود و ما از این قضیه مبرائیم).^۱

پس اینگونه نبوده است که سبب اختلاف بین اصحاب -رضی الله عنه- در جنگ صفین بر مسلمین و یا اهل بیت (علیهم السلام) پوشیده باشد، بلکه قضیه روشن و آشکار و بر زبان ائمه نیز جاری بوده است، (که سبب جنگهای جمل و صفین قتل حضرت عثمان و قصاص قاتلین بوده است).

اما جعفر صادق از پدرش روایت می کند که : علی -علیه السلام- به جنگجویان خویش می گفت : (بدانید که دلیل جنگ ما با معاویه و سپاه او کافر دانستن آنها یا کافر شمرده شدن ما توسط آنها نیست. بلکه به این خاطر است که ما خود را بر حق می دانیم و آنان نیز خود را بر حق می دانند).^۲

اختلافات و فتنه های موجود میان اصحاب، کشتار و بغی گروهی بر دیگری و سپس اصلاح میان آنها و راضی شدن به حکم خدا و پذیرش آن توسط هر دو طرف ما را به یاد آیه شریفه ذیل می اندازد که خداوند می فرماید :

*

(: -)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته ای که ستم می کند و تعدی می ورزد بجنگید تا زمانی که به

۱- نهج البلاغه، ص ۴۴۸ و بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۰۶.

۲- قرب الاسناد، ص ۴۵ و بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۴.

سوی اطاعت از فرمان خدا برمی گردد و حکم او را پذیرا می شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

شیخ محمد باقر ناصری در تفسیر این آیه می گوید:

. یعنی دو گروه از مؤمنان که به جنگ هم برخاسته اند،
. یعنی میان آنان آشتی برقرار کنید،

. یعنی گروهی خواستار چیزی است که حق او نبوده و
ظالمانه با گروه دیگر می جنگید، مظلوم را کمک کنید،
متجاوز بجنگید زیرا که ظالم است،
فرمان بازگردد و ظلم و تجاوز را ترک کند، پس اگر بازگشت نمود و توبه کرد
شمانیز برای ایجاد صلح در بین آنها اقدام کنید، عادلانه و دور از جور،
عدالت را اجر کنید،
مؤمنان در دین با هم
برادرند پس بین دو گروه برادر عدالت و صلح برقرار کنید و مظلوم را یاری داده و
ظالم را از ظلم منع کنید).^۱

و حرص بر ایجاد صلح و تلاش برای آرامش بخشیدن به مسلمین و دور کردن
خشونت و تفرقه از مسلمانان خواست امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- بوده است
به همین دلیل از مسائل کینه آمیز و اسباب تفرقه مسلمین کاملاً پرهیز می کرد، لذا

۱- تفسیر مختصر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۰۸ و نگا : تفسیر المعین و بیان السعاده و مقتنیات الدرر و المیزان و الکاشف، ذیل آیه ۹-۱۰ سوره حجرات.

سربازان خویش را از گفتار ناپسند، نفرین و ناسزاگویی به سپاهیان معاویه با وجود اینکه در جنگ بودند نهی می‌کرد. عبدالله بن شریک می‌گوید: (حُجْر بن عدی و عمرو بن حَمَق با بیان انزجار و نفرت و نفرین شامیان^۱ در میان مردم آمدند، علی -علیه السلام- به دنبال آنها فرستاد و پیغام داد که ازاین کار دست بکشند. آنان نزد علی -علیه السلام- آمده و گفتند: ای امیر مؤمنان آیا ما برحق نیستیم؟ فرمود: آری. گفتند: و آیا آنان بر باطل نیستند؟ گفت: آری. گفتند: پس چرا ما را از بدگوئی آنان نهی کردی؟ فرمود: دوست ندارم که جزو لعن‌کنندگان و بدگویان باشید و اگر بدیهای اعمالشان را ذکر می‌کردید و از اعمال بد آنها سخن می‌راندید، این کار بهتر و مناسبتر بود و اگر بجای نفرین کردن و ناسزا گفتن می‌گفتید: خداوندا خون ما و آنها را از هدررفتن پرهیز و در بین ما و آنان صلح و آشتی و آرامش برقرار فرما و آنها را از گمراهی نجات بده تا جاهلان آنها، حقیقت را و قائلان به باطل و دشمنی آنان، توبه را برگزینند، در اینصورت کار شما را بیشتر می‌پسندیدم و برای شما هم بهتر بود).^۲

البته این نهی امام فقط مخصوص شیعیان نبوده بلکه تمامی سپاهیان را مورد خطاب قرار داده است به این قصد که نهی ایشان تمام زمانها و مکانها را در برگیرد، ایشان در جنگ صفین سپاه خویش را خطاب قرار داده و فرمود: (من از اینکه اهل دشنام و ناسزاگویی باشید ناخشنودم ولی اگر به وصف اعمال و احوال آنها پردازید نیکوتر است و به واقعیت نزدیکتر و اگر به جای دشنام به آنها بگویید: خداوندا خون ما و آنها را از هدررفتن پرهیز و رابطه ما را با آنان اصلاح فرما

۱- در اصل متن: من اهل الشام آمده است.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۶ و بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و وقعه صفین، ص ۱۰۲.

نیکوتر بود).^۱

آنچه که پس از شهادت امام علی -علیه السلام- اتفاق افتاد

پس از شهادت امیر مؤمنان علی -علیه السلام- به دست یکی از خوارج فاسد به اسم ابن ملجم مرادی، مردم با حضرت حسن -رضی الله عنه- پسر امام بیعت کردند و او را به خلافت برگزیدند. ایشان تمام تلاش خویش را در راستای ایجاد وحدت میان مسلمین مبذول داشتند و وعده پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در مورد ایشان تحقق یافت که خود یکی دیگر از معجزات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز به شمار می‌رود.

از ابوبکره نفع پسر حارث ثقفی روایت شده که می‌گوید: روزی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را در جمعی به همراه حسن دیدم که خطاب به جمع می‌فرمود: این پسر من سید و سرور است و امیدوارم که خداوند او را سبب اصلاح بین دو گروه بزرگ مسلمین قرار دهد).^۲

امام حسن -علیه السلام- برای صلح با معاویه این شرط را قرار داد که براساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا و بر روش خلفاء راشدین حکم کند).^۳

از دلایل هماهنگی برادرانه و عطوفت دینی میان امیر مؤمنان علی و معاویه (رضی الله عنهما) - با وجود اختلافات اجتهادی میان آنها - اینست که بعد از شهادت علی هرگاه معاویه از وی یاد می‌کرد، به گریه افتاده و اظهار محبت

۱- نهج البلاغه، ص ۳۲۳ و بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۶۱.

۲- کشف الغمه، ج ۱۱، ص ۵۱۹ و بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۸ و عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳- نگا: کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۷۰ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۴.

می نمود.

اصبغ پسر نباته می گوید : (ضرار پسر ضمیره نهشلی نزد معاویه -رضی الله عنه- رفت معاویه به او گفت : علی را برایم وصف کن؟ گفت : میشود مرا از وصف کردن علی معاف فرماید؟ گفت : نه ! باید علی را بریم توصیف کنی. ضرار گفت : خداوند رحمت خویش را بر علی ارزانی دارد! به خداوند سوگند همانند ما می زیست، هرگاه او را می دیدیم ما را به خود نزدیک می کرد و اگر از او سؤالی می پرسیدیم، ما را جواب می گفت و هر گاه به دیدار او می رفتیم ما را اکرام می کرد و هیچ دری بر او بدون ما بسته نمی شد (همیشه ملازم او بودیم) هیچ نگهبانی ما را از او منع نکرده و به خداوند سوگند با وجود اینکه رابطه ما با ایشان نزدیک بود اما به دلیل هیبت او توان سخن گفتن با او را نداشتیم و آغازگر سخن نبودیم و هرگاه می خندید دندانهای او که همانند مرواریدهای منظم چیده شده بود هویدا می گشت. معاویه گفت : از اوصاف او بیشتر بگو. ضرار گفت: خداوند غرق رحمتش کند به خدا سوگند بیداری او بسیار و خواب او کم بود و در اوقات مختلف شب و روز به تلاوت کتاب خدا می پرداخت ...

اصبغ می گوید : معاویه گریست و گفت : کافست ای ضرار! به خدا سوگند علی اینگونه بود، خداوند غرق رحمتش کند).^۱

رفتار آن برادران در گذشته اینگونه بوده است، که اختلافات اجتهادی آنها مانع ارتباط نیکو و رحم و عطوفت میان آنها و تخلیه قلوب آنها از کینه و خشم نشده است. تاریخ نیز بهترین یاریگر ما برای درک اتفاقات گذشته است، زیرا روایات تاریخی مستند، از باورهایی که مبنای عاطفی و احساسی صرف دارند و انسان را

۱- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴ و امالی صدوق، ص ۶۲۴.

در هر وادی و جهتی قرار می‌دهند که در نهایت جز گمراهی و انحراف شیطانی و
ایجاد شبهه، نتیجه‌ای در بر ندارد ما را منع می‌کند. پناه بر خدا.

بحث چهارم

توطئه بر ضد اسلام و مسلمین

دشمنان دین خدا و بدخواهان وحدت اسلامی از فتنه‌های واقع شده میان اصحاب و اختلافات و کشتارهای میان آنها وسیله خوبی برای هجوم بر شخصیت و عدالت آنها یافتند. و عده‌ای از نویسندگان جدید و قدیم بدعت‌گذار و گمراه نیز بر همین منوال حرکت کرده و آنچه را که خود نیز نمی‌دانند و نمی‌فهمند ساخته و پرداخته‌اند، خود را در میان اصحاب داور قرار داده و بدون هیچ پایه و اساس درستی، برخی اصحاب را تأیید و برخی را مردود شمرده‌اند. واضح است که علت راهیابی چنین عناصر نالایقی به عرصه قضاوت در مورد اصحاب پاک پیامبر - صلی الله علیه وسلم - جهل و بی‌خردی آنان است که طوطی‌وار گفته‌های کینه‌توزان مغرض بدعت‌گذار و سایر نویسندگان گمراه را تکرار می‌کنند، تا جائیکه بسیاری از مسلمین در آیات^۱ و روایاتی که بر عدالت صحابه دلالت می‌کنند، شک و تردید کرده‌اند.

این دسته از نویسندگان برای اعتبار بیشتر اعتقادات باطل و نوشته‌های

۱- کاشانی می‌گوید: آنچه را که از ظاهر گفته‌های مشایخ (ره) از جمله ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (قبرش پرنور) در می‌یابیم اینست که به تحریف و نقص قرآن اعتقاد دارد؛ زیرا روایاتی را در کافی نقل کرده که مسئله تحریف قرآن را مطرح می‌کند و کلینی آنها را مورد جرح قرار نداده است و در اول کتاب هم بیان کرده که هر چه در کتاب وارد شده جزو روایات صحیح است. استاد کلینی، یعنی علی بن ابراهیم قمی (ره) نیز در تفسیرخویش بسیاری از این روایات را همراه با غلو بیشتر ذکر کرده است. شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی نیز در کتاب الاحتجاج همین روش را دارد. (تفسیر صافی، مقدمه چاپ ششم، ص ۵۲ و نگا: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳ و آراء حول القرآن، اصفهانی، ص ۸۸ و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب خوئی، ج ۲، ص ۱۹۷).

مسخره‌آمیز خویش برخی از شبهه‌ها و روشهای پیچیده شیطانی را برای تحریف تاریخ و کاشت بذر فتنه و کینه میان مسلمین به کار گرفته‌اند که از جمله آنها موارد زیر بیان می‌شود :

الف - تردید در عدالت اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

این افراد در میان مردم عوام شایعه کرده‌اند : چگونه قرآن و سنت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را از افرادی بگیریم که مرتکب گناه و معصیت شده‌اند؟ چگونه دینمان را از کسانی بگیریم که خداوند حکم نفاق بر آنها صادر نموده است؟ باید بدانیم که هنگام طرح چنین شبهاتی و نشر چنین سمومی قصد مروجین آن یقیناً شخص گمنامی از اصحاب نبوده فردی که شرح حال وقایع او بیان نشده و زندگانی او اوراقی از تاریخ را به خود اختصاص نداده یا زنی از اصحاب که مرتکب زنا شده باشد سپس توبه کرده و نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اعتراف نموده و خواستار مجازات خویش شده است یا کسی که مرتکب شرب خمر شده و حد را بر او جاری ساخته‌اند، و حتی این شبهات افرادی مانند حاطب پسر ابی بلتعہ -رضی الله عنه- هم که خبر حرکت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را به قریش رساند نیست، زیرا این گونه افراد توبه کرده و خداوند نیز از آنها خشنود شده است، یا استغفار آنها را پذیرفته و یا حد و حدود شرعی در دنیا بر آنها جاری شده است.

اما مقصود اصلی طرح این شبهه‌ها و هدف مستقیم آنها خدشه وارد کردن در منزلت و شخصیت بزرگانی از اصحاب همانند ابوبکر و عمر و عثمان و غیره - رضی الله عنهم- می‌باشد که دشمنان اسلام با داستان‌پردازیها و بزرگنمایی اختلافات اجتهادی میان آنها، قصد خاموش کردن نور خداوندی را با لطمه وارد

کردن بر عدالت اصحاب دارند. چراکه پس از ایجاد شبهه و تردید در عدالت اصحاب راه برای ایجاد شبهه در کتاب خدا و سنت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که آنها حافظ و ناقل آن بوده‌اند هموار شده و در نتیجه کاشتن بذر اختلاف و تفرقه و فتنه و کینه در میان مسلمانان هدفی دست یافتنی خواهد شد.

و این هدف پلید با اندکی دقت در شایعه‌های پراکنده در میان مسلمین قابل شناخت است، زیرا مهمترین راه برای وصول به این هدف ترویج احادیث دروغ و داستانهای بی‌اساس در کتب حدیث است که کمک شایانی به آنها می‌کند، مانند داستان ضربه خوردن حضرت زهرا (رضی الله عنها) و سوزاندن خانه ایشان و کتک خوردن شوهر او یا غصب خلافت از علی توسط بزرگان صحابه و سایر دروغ پردازیهای وارد شده در کتب حدیثی و روایی.

جای تعجب است که این روایات میان مردم مقبولیت یافته در حالیکه حتی یکی از آنها نیز صحیح نبوده و از سند متصل یا مرفوعی که به امام علی -علیه السلام- یا یکی دیگر از اصحاب و یا راویان عادل شیعه اهل بیت (علیهم السلام) برسد برخوردار نمی‌باشد.

اینجا لازم است که نکاتی مهم را در برخورد با این مسایل متذکر شویم :

۱- فضیلت اصحاب در آیات قرآن کریم به طور صریح و روشن بیان شده است، همچنانکه سنت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و روایات ائمه نیز در تعریف و تمجید از آنها کاملاً گویا هستند.^۱

۲- اینکه در میان اصحاب افرادی منافق وجود داشته‌اند، دروغی محض است، زیرا همانطور که در تعاریف بیان شد، منافقین جزو اصحاب شمرده نمی‌شوند و

۱- نگا: همین کتاب، صص ۳۹ - ۱۱.

اغلب منافقین هم شخصاً و هم با بیان صفات برای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب شناخته شده بودند. زیرا قرآن کریم تمام حرکات و سکانات و حتی نیات درونی آنان را فاش ساخته بود.

و اگر به عنوان نمونه از غزوه تبوک مثال بیاوریم که جزو آخرین غزوه‌های پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بوده است می‌بینیم که افرادی با دلایل واهی مثل ترس از فتنه زنان رومی و یا دلایل زشت دیگر که عادت منافقان است از شرکت در جهاد خودداری نمودند. قرآن کریم در بسیاری آیات به بیان این مسایل پرداخته است، جائیکه جز برخی مردم منافق یا اصحاب معذور، سایر اصحاب به همراه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- برای شرکت در غزوه، مدینه را ترک کرده بودند.

از دلایل اینکه منافقین جزو اصحاب نیستند، اینست که خداوند - رب العزه - توبه و بازگشت سه نفر از اهل مدینه را که بدون عذر به جهاد نرفته بودند پذیرفت و توبه راستین و ایمان عظیم آنها را سبب بخشش آنها قرار داد. خداوند می‌فرماید:

(:) .

«خداوند توبه پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبه مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک) را پذیرفت».

تا این قسمت از آیه که :

(:)

«خداوند توبه آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بدون هیچ حکمی به آینده) واگذار شده‌اند. (و مورد بی توجهی قرار گرفته‌اند) به حدی که در اثر ناراحتی ایشان زمین باهمه فراخی بر آنان تنگ شد و جانشان به لب رسید و دانستند که

هیچ پناهگاهی جز بازگشت به خدا وجود ندارد آنگاه خدا به آنان پیغام توبه داد تا توبه کنند، بیگمان خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

شایان ذکر است که آیات سوره توبه، اهل مدینه را بعد از غزوه تبوک به سه گروه تقسیم می‌کند و از گروه چهارم سخن نمی‌گوید که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اجازه شرکت نکردن در جهاد را به آنان داد. که عبارت بودند از کسانی امثال امام علی -علیه السلام- و عبدالله بن ام مکتوم و فقرائی که به خاطر عدم استطاعت مالی توان جهاد نداشتند.

خداوند در آیه اول به بیان قبولیت توبه گروه اول اصحاب که در غزوه تبوک شرکت داشتند می‌پردازد و در آیه دوم منافقین را از اجتماع مدینه جدا کرده و جزو گروه دوم به حساب آورده و عدم خروج آنها را غیر معذور می‌شمارد و پس از آن به بیان وضعیت گروه سوم که سه نفر از اصحاب بوده و در جهاد شرکت نکرده بودند می‌پردازد که به خاطر صداقت و راستگویی آنها با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مورد عفو و گذشت خداوند واقع شده‌اند.

پس می‌بینیم که این آیات، صف منافقین را از صف اصحاب (حتی اگر بدون عذر هم در جهاد شرکت نکرده‌اند) جدا می‌سازد و در واقع اصحاب -رضی الله عنهم- بیشتر از همه مردم نسبت به نفاق پرهیز داشتند و تمام حالات درونی و بیرونی خویش را مورد دقت قرار می‌دادند که به نفاق دچار نشوند.

از سلام پسر مستنیر روایت شده که: (روزی نزد ابوجعفر -علیه السلام- نشسته بودم که حمران پسر اعین نزد او آمد و سؤالاتی پرسید، موقع رفتن به ابوجعفر -علیه السلام- گفتم: خداوند عمر شما را طولانی فرماید و ما را با وجود شما بهره‌مند سازد، می‌خواهم بپرسم که چگونه است ما به هنگام حضور در

خدمت شما دارای قلبی نرم و عطوف و نفسی بی‌رغبت به دنیا و بی‌تفاوت به دارائیهای دنیایی مردم می‌باشیم، اما به هنگام خروج و ترک شما و معاشرت با تاجران و سایر مردم، احوال دیگری داریم؟ ابوجعفر در جواب فرمود: این تغییر حالت شما وابسته به دگرگونی قلب شماست که گاهی سخت و گاهی نرم می‌شود، و اصحاب رسول خدا نیز از ایشان پرسیدند که: آیا شما نفاق را در ما نمی‌بینی؟ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: چرا چنین فکر می‌کنید؟ گفتند: هرگاه که نزد شما هستیم و از پند و ارشاد و تذکرات شما بهره‌مندیم، به دنیا و دارائی آنها بی‌رغبت شده، گوئی بهشت و جهنم را با چشم سر مشاهده می‌کنیم، اما با ترک شما و مراوده و معاشرت با زن و فرزند و اموال دنیا، نزدیک است که دگرگون شویم و گویی آن حالات پسندیده را نداشته‌ایم، آیا این را نفاق نمی‌بینی؟ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: هرگز، بلکه این تغییر حالات از تلاشهای شیطان است که شما را به سوی دنیا مشتاق سازد و از یاد خدا غافل کند و به خدا سوگند، اگر همیشه بر آن حالات نیکو که در نزد من دارید بمانید توان دیدن و مصافحه با ملائکه و راه رفتن بر روی آب را خواهید داشت و بدانید که اگر شما مرتکب گناه نشوید و سپس با استغفار آن را محو نکنید، خداوند مخلوقات دیگری جانشین شما خواهد کرد که گناه کنند و سپس از خدا مغفرت بطلبند. و خداوند نیز آنها را ببخشد. امام در ادامه فرمود: و بدانید که مؤمن کسی است که بسیار دچار لغزش شده و در مقابل بسیار توبه می‌کند، آیا این آیه را نشنیده‌اید که خداوند می‌فرماید:

(:) .

«بی‌گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست دارد».

(:)^۱.

«از پروردگار طلب آموزش کنید و به سوی او برگردید».

۳- رأی و نظر جمعی اصحاب معصوم است و امکان ندارد که همگی آنها یک گناه صغیره و یا کبیره را حلال دانسته و آن را انجام دهند. اما اینکه ارتکاب گناهان توسط افراد آنها دلالت بر عدم عصمت فردی آنها دارد لطمه‌ای به عدالت و منزلت آنها وارد نمی‌کند.

دلیل عدالت عمومی اصحاب نیز بررسی و تحقیقی است که امامان اهل بیت برای نقل روایات از آنها انجام داده‌اند که در این میان حتی یک صحابی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - یافت نشده که یک حدیث دروغ به پیغمبر نسبت داده باشد و با وجود اینکه در اواخر عصر اصحاب بدعت‌های جدیدی از جمله قدریه، خوارج و مرجئه در اثر حکومت افراد سفیه و کج فکر به وجود آمد اما در میان این افکار و پیروان آنها حتی یک صحابی هم نقش نداشته و در جرگه آنها وارد نشده است و این خود دلیل بسیار واضحی است بر هدایت عمومی و انتخاب و گزینش آنها توسط خداوند، برای هم صحبتی با پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و درک و فهم صحیح دین و ابلاغ کامل و درست آن.

ابوعبدالله - علیه السلام - می‌فرماید: (اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وسلم - دوازده هزار نفر بودند، هشت هزار نفر آنها اهل مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار نفر نیز بردگان آزاد شده بودند، اما در میان این تعداد هیچ قدری یا مرجئی یا حروری، و یا معتزلی و یا اهل رأی وجود نداشت، شبها و روزها را در گریستن و

۱- کافی کلینی، ج ۲، ص ۴۲۳ و بحارالانوار، ج ۶، ص ۴۱ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۹ و مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۱۰.

اندوه آخرت بودند و می گفتند : پروردگارا روح ما را قبل از اینکه به نان خمیر دست یابیم به نزد خود ببر).^۱

امام صادق نیز به عدالت اصحاب اعتقاد داشته و صداقت آنها را در روایت احادیث پیامبر -صلی الله علیه وسلم- تأیید می کردند.

از منصور بن حازم روایت شده است که گفت : به ابو عبدالله گفتم : چگونه است که هرگاه من در مورد مسأله‌ای از شما می‌پرسم، مرا جوابی می‌دهید و اگر دیگری همان را پرسد، گونه‌ای دیگر پاسخ می‌گوئید؟ فرمود : ما مردم را براساس سطح فهم آنها پاسخ می‌گوییم! پرسیدم : پس در مورد اصحاب رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- (که از شما پرسیده‌اند جوابی شنیده‌ام) مرا چگونه پاسخ می‌گوئید، آیا بر محمد -صلی الله علیه وسلم- دروغ می‌بستند یا خیر؟ امام فرمود : به یقین که هرگز دروغ نبسته‌اند. پرسیدم : پس چرا با یکدیگر اختلاف پیدا کردند؟ فرمود : آیا نمی‌دانی که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- گاهی در جواب سؤال یک شخص گونه‌ای پاسخ می‌گفت و در جواب همان شخص در مرحله‌ای دیگر جوابی متضاد می‌فرمود که جواب اول را نسخ می‌کرد و نسخ میان احادیث به این معنی است).^۲

پس با این تفصیل اگر شخصی ادعای دروغ‌پردازی یا نفاق یکی از اصحاب را مطرح کرد بلافاصله به او گفته می‌شود : دلیل تو برای استثنای آن صحابی از دیگران چیست؟ (و واضح است که هیچ دلیلی ندارد).

۴- اعتقاد به عدالت صحابه به معنی عصمت آنها نیست، زیرا آنها بشراند و دارای خطا و اشتباه نیز هستند، اما اشتباهات و خطاهای آنان در میان بیکران

۱- الخصال، ج ۲، ص ۶۳۹ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۵.

۲- کافی کلینی، ج ۱، ص ۶۵ و بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۸.

نیکبایان ناپیداست، آنان دارای چنان سابقه درخشانی هستند که هیچ کس هرگز به پای آنها نمی‌رسد. آنان بودند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را به هنگام هجوم اعراب بر ایشان یاری کرده و با ایثار مال و جان و اولادشان او را یاری کردند، و با پدران و برادران و قوم و عشیره گمراه خویش در این راه جنگیدند، اخلاص خویش را به خدا و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اثبات کردند، و در نهایت عشق گردنهای خویش را برای بالا نگه داشتن و اعتلای نام الله عطا کردند. و با چنین جان افشانی‌هایی بود که توانستند به نیکوترین شیوه اسباب نشر و گسترش و تبلیغ این دین تا به امروز را فراهم آرند. همین اعمال آنها کافی است که با لطف خدا تمامی گناهان صغیره و کبیره آنها -مادامی که به کفر نیانجامد- را از صفحه زندگی آنان پاک سازد.

خداوند می‌فرماید :

(:).

«از پرتو رحمت الهی است که تو با آن (که سر از خط فرمان کشیده بودند) نرمش نمودی. و اگر درشتخوی و سنگ دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان در گذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. و هنگامی که (پس از شور و تبادل آراء) تصمیم به انجام کاری گرفتی (قاطعانه دست بکار شو و) بر خدا توکل کن؛ چراکه خدا توکل کنندگان را دوست دارد».

علامه مجلسی می‌فرماید : آنچه که از ظاهر اقوال علماء بدون هیچ اختلافی بیان شده این است که اگر عدالت یک صحابی با ارتکاب گناه خدشه‌دار شود، با توبه از آن، عدالت وی نیز دوباره ثابت می‌شود. حتی اگر گناه او مستلزم اجرای

حد باشد، پس از آن توبه او قبول شده و عدالت وی همانند گذشته برای وی باقی بوده و شهادت او هم پذیرفته می‌شود. برخی از یاران ما اجماع علماء را بر این قضیه روایت کرده‌اند).^۱

سید ابوالقاسم خوئی می‌فرماید: (به محض ارتکاب گناه عدالت شخص هم مخدوش می‌شود، با انجام توبه، اثبات می‌شود و اینکه گناه صغیره یا کبیره باشد همان حکم را دارد).^۲

سید محمد حسین فضل الله فراتر رفته و عدالت امامان جمعه و جماعت عصر حاضر را پیش کشیده است، کسانی که نسبت به اصحاب، که شرف هم صحبتی با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را از خدا دریافت کرده بودند، درجه بسیار پایتتری دارند. وی می‌گوید: (عدالت به معنی عصمت نیست، چه بسا فردی عادل مرتکب گناه شده و سپس توبه کرده باشد و این وصف برخی اهل تقواست که خداوند می‌فرماید:

:) .

(

اما عدالت یک شخص چگونه ثابت می‌شود؟

باید گفت که سنجش ظاهری و رفت و آمد و معاشرت عمومی یک شخص در اجتماع به گونه‌ای که مردم وی را فردی متدین و دارای اخلاق فردی مثبت و اخلاق اجتماعی مشروع بدانند ملاک عدالت شخص است، همانگونه عدالت فرد ثابت می‌شود با شهرت نیکی که مفید علم و اطمینان خاطر باشد، و یا با تأیید شخص مطمئن نیز عدالت وی ثابت می‌شود، اما نظر شخص فاسق چه در تأیید

۱- بحار الانوار، ج ۸۵ ص ۳۰.

۲- منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۱۲.

عدالت و چه در رد عدالت افراد فاقد ارزش است).^۱

ب - تحریف سیره اصحاب - رضی الله عنهم -

با توجه به مطالب بیان شده دریافتیم که دشمنان اسلام برای به هم زدن وحدت مسلمین، روشهای پیچیده و خطرناکی را به کار گرفته و راههای مختلفی را تجربه نمودند و از انواع وسایل و امکانات استفاده بردند. اما باید دانست که تحریف سیمای زندگی اصحاب مهمترین محور تلاش آنها در این زمینه بوده است. که تلاشهای آنها آثار و نتایج ناگوار و دردناکی را در پی داشته که جواز لعن و دشنام و ناسزاگویی به آنان از جمله این نتایج است.

اکنون به بیان پاره‌ای دیگر از اقدامات زشت و ننگین دشمنان در این زمینه می‌پردازیم (تا هر فرد مؤمن و مسلمان با شناخت آنها خود را پرهیزد).

۱- دروغ‌پردازی و نقل داستانهای کذب از زبان فرد یا افرادی از صحابه - رضی الله عنهم -.

۲- اقدام به اضافه و یا کم کردن در اخبار حوادث و اتفاقات واقعی، یا نسبت دادن آنها به کتابها و مراجع حدیثی که اساسا در آنها موجود نمی‌باشد.

۳- اقدام به تأویل باطل و نادرست از حوادث و وقایعی که در قرآن یا در احادیث صحیح از پیامبر اکرم علیه الصلاه والسلام که در بیان فضل اصحاب نازل شده‌اند، براساس اعتقادات و باورهای هوس‌آمیز و باطل خویش. در واقع همان نقش بیماردلان را که خداوند در آیه زیر وصف نموده است، بازی می‌کنند:

:) .

.)

«و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است (و گریز از حق، زوایای وجودشان را فرا گرفته است) برای فتنه انگیزی و تأویل (نادرست) به دنبال متشابهات می‌افتند».

۴- تمرکز بر بیان و اظهار خطاهای احتمالی اصحاب -رضی الله عنهم- که به خاطر حدیث عهد بودندشان به جاهلیت در بدو گرویدنشان به اسلام از آنها روی داده است و همچنین تغافل و تجاهل نسبت به محاسن و خوبیها، ایثار و فداکاری و جهاد عظیمی که پس از تکامل علمی، معنوی و تربیتی، از آنان صادر شده است.

۵- اقدام به سرودن برخی اشعار خاص که در جهت اهداف پلید آنها، فتنه پراکنی، تفرقه و اختلاف میان مسلمین می‌باشد و نسبت دادن آن اشعار به شخصیت‌هایی بارز و مطرح از صحابه -رضی الله عنهم- همانند آن همه اقوال و ابیات شعری که به دروغ به علی -علیه السلام- نسبت داده‌اند.^۱

ج - غلو .. و دروغ بستن به اهل بیت (علیهم السلام)

دروغ و بهتان بستن به اهل بیت (علیهم السلام) در ابتدای ظهورش با برخورد شدید ائمه مواجه شده و اطرافیان خویش را از ورود در این وادی ضلالت نهی کرده‌اند، و خطورت آن را گوش زد می‌کردند.

از ابوبصیر روایت شده که می‌گوید: از ابوعبدالله -علیه السلام- شنیدم که می‌فرمود: (خداوند پاداش دهد کسی را که ما را محبوب مردم قرار می‌دهد، نه مبعوض، به خدا سوگند اگر مردم گفته‌های نیک ما را روایت کنند موجب عزت

۱- نگا: بحارالانوار، ج ۲۰، صص ۷۲، ۱۱۸، ۱۴۶، ۲۳۸ و ۲۶۴ و ج ۲۱، ص ۳۵ و ۲۵۱ و مستدرک الوسائل ج ۸، ص ۱۱۹ و ج ۱۳، ص ۷۵.

خویش می‌شوند و کسی نمی‌تواند دروغی به آنها نسبت دهد، اما کسانی از آنها هستند که از ما کلمه‌ای می‌شنوند و ده کلمه را به آن می‌افزایند.^۱

ابوعبدالله در روایتی دیگر می‌فرماید: (برخی از افراد که ادعای پیروی از اهل بیت را دارند به حدی بر ما دروغ می‌بندند که شیطان برای دروغ گفتن به آنها نیاز پیدا می‌کند).^۲

باز می‌فرماید: (مردم چنان اشتیاق زیادی به دروغ‌پردازی بر ما دارند، که گویی خداوند همان را بر آنها فرض کرده است و چیزی غیر از آن نمی‌خواهد، گاهی برای یکی از آنها حدیثی بیان می‌کنم، هنوز مرا ترک نکرده، دست به تأویل و تحریف معنی آن می‌زند، دلیل آن هم اینست که هدف آنها از روایت احادیث، محبوبیت ما نیست، بلکه دنیا را مقصد قرار داده‌اند).^۳

صداقت و راستی چندان اهمیت دارد که اهل بیت (علیهم السلام) پیروان خویش را به آراسته شدن به این رفتار نیکو توصیه کرده‌اند. ابوعبدالله علیه السلام - می‌فرماید: ما اهل بیت افرادی بسیار راستگو هستیم، لذا همیشه افرادی هستند که قصد خدشه‌دار کردن ما را با دروغ بستن بر ما دارند. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- هم از لحاظ لهجه و هم از لحاظ سخن، صادقترین و نیکوترین خلائق بود، لذا در مقابلش مسیلمه کذاب پیدا شد و بر وی دروغ می‌بست. امیرمؤمنان -علیه السلام- نیز راستگوترین مردم و پاکترین آنها بعد از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بود که در راه ایشان نیز شخصی مانند عبدالله بن سبا یافت شد و بر وی

۱- کافی کلینی ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- کافی کلینی، ج ۸، ص ۲۵۴ و بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۶ و رجالکشی، ص ۲۹۷.

۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۴۶.

دروغ بست).^۱

از ابان پسر عثمان نیز روایت است که از ابو عبدالله -علیه السلام- شنیدم که می فرمود: خداوند عبدالله بن سبا را لعنت کند که نسبت خدایی به امیر مؤمنان علیه السلام داد، در حالیکه ایشان جز بنده ای مطیع نبود، وای به حال کسی که بر ما دروغ بزند، افرادی هستند که بر ما دروغ می بندند و در مورد ما مطالبی روایت می کنند که ما در حق خویش آن را نگفته ایم. ما از آنها به خدا پناه می بریم، ما از آنها به خدا پناه می بریم).^۲

امیر مؤمنان -علیه السلام- می فرماید: (روزی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مرا فراخواند و فرمود: ای علی تو از جنبه ای با عیسی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مشابهت داری، یهودیان خیبر با وی کینه داشتند و بالاخره به مادر وی تهمت زدند و مسیحیان نیز وی را به طور افراط دوست داشتند به طوری که چنان مقامی برای وی قایل شدند که شایسته وی نبود. امام سپس فرمود: پس ای مردم بدانید که در مورد من دو گروه به گمراهی می روند، گروهی که از شدت محبت در مقام من افراط می کنند و کینه توزی که در نهایت به من بهتان می زند، ای مردم بدانید که من پیامبر نیستم و به من وحی نمی شود، من فقط بنده ای فرمانبردار و عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- هستم و حق من بر شما فقط در چارچوب فرمانبرداری خداست، چه دوست داشته باشید و چه بد بدانید).^۳

غلو و زیاده روی بیماری ویرانگری است خواه در فعل باشد یا در قول، و خطر

۱- رجال کشی، ص ۱۰۸ و بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۷.

۲- رجال کشی، ص ۱۰۷ و بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۶.

۳- بحار الانوار، صص ۳۵ و ۳۱۷ و العمده، ص ۲۱۱.

آن دوچندان خواهد بود اگر در امر دین باشد، و اگر حب بغض انسان را غلو و افراط رهبری کند یقنا اثر تخریبی عظیمی خواهد داشت.

بدین خاطر ائمه به شدت از غلو در حق آنها نهی کرده‌اند، امام علی -علیه السلام- می‌فرماید: (خداوندا من از غلو کنندگان بیزاری می‌جویم همانند عیسی پسر مریم که از نصاری بیزاری جست، خداوندا آنان را برای همیشه خوار و ناکام ساز و هرگز آنها را موفق نگردان).^۱

امام صادق می‌فرماید: (غالیان بدترین مخلوقات خدایند، بزرگی خدا را کوچک شماره و برای بندگان خدا حق ربوبیت و خدایی قایل هستند، قسم به خدا که آنان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان نیز بدتر و پست‌ترند).^۲

و در پایان باز متذکر می‌شویم که تمام روشهای مذکور، اسبابی در جهت ناسزاگویی به اصحاب -رضی الله عنهم-، خرده‌گیری و عیب‌جوئی از آنان و ... بوده و هنوز هم می‌باشد.

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۴.

۲- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۴.

بحث پنجم

موضع‌گیری درست در رابطه با اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

طبعاً موضع‌گیری درست درباره اصحاب و اتفاقات روی داده میان آنها همان حد وسط و معتدل است که دور از افراط و تفریط و دور از غلو و جفاست، طبق ارشاد خدا که می‌فرماید :

(:) .

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی قرار داده‌ایم».

بیان ما اینست که باید تمام اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را، مخصوصاً سابقین اولیه مهاجر و انصار و پیروان نیک سرشت آنها را در دایره محبت و ولایت خویش قرار دهیم، و به فضل و مقام و رتبه والای آنها شناخت داشته و آیات قرآن و احادیث پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را که در این مورد بیان شده‌اند سرلوحه رفتار خویش قرار داده و از اختلافات روی داده میان آنها چشم پوشیده و با استناد به روایات مجهول و دروغ و داستانهای افسانه سرایان و دشمنان دین، خود را قاضی حوادث روی داده میان آنها و ظروف و شرایط حاکم بر آن روزگار قرار ندهیم.

و بدانیم که تمام اختلافات روی داده میان آنها پس از شهادت حضرت عثمان -رضی الله عنه- بر مبنای تأویل و اجتهاد نظری بوده که هر کدام خود را بر حقیقت دانسته و دیگری را بر خطا. همانگونه که امام علی -علیه السلام- برای لشکریان خویش گفت : (جنگ ما با لشکر رو در رو یعنی لشکر معاویه نه به خاطر کافر دانستن آنهاست و نه به خاطر کافر دانستن ما بلکه بدین خاطر است که آنان

خود را برحق دانسته و ما نیز خود را بر حق می‌دانیم).^۱

باید به روش امامان اهل بیت (علیهم السلام) اقتدا کنیم و از لعن و نفرین و دشنام به اصحاب -رضی الله عنهم- کاملاً خودداری نموده و جزو مخاطبین این آیه قرار گیریم که می‌فرماید:

. (:) .

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

شیخ محمد باقر ناصری در تفسیر این آیه می‌گوید:

. یعنی پس از مهاجرین و انصار هر کس که تا روز قیامت به عرصه حیات می‌آید . یعنی برای پیشینیان و خودشان دعای خیر و طلب مغفرت می‌کنند و در دلهای ما حقد و کینه و دشمنی را نسبت به گذشتگان قرار مده. و علما در این مسئله اختلاف نظر ندارند که هر کس فرد مؤمنی را به دلیل ایمان او منفور بداند کافر است و اگر به دلیل دیگری از وی نفرت داشته باشد فاسق است).^۲

شیخ محمد سبزواری نجفی می‌فرماید :

یعنی کسانی که پس از آنان می‌آیند، منظور تابعین و پیروان آنان تا قیامت است، برای خود و گذشتگان مؤمن خویش دعای مغفرت و بخشش گناهان می‌کنند

۱- قرب الاسناد، ص ۴۵ و بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۴.

۲- تفسیر مختصر مجمع البیان، و نگا: تفسیر کاشف و المنیر، ذیل سوره حشر، آیه ۱۰.

یعنی : می‌گویند خداوند در دل‌های ما کینه و غل و غشی نسبت به آنان قرار مده و جز نیکی و خیرخواهی و محبت آنان را در دل ما جای مده
یعنی خداوند تو نسبت به خطاهای آنان بخشنده و دارای مغفرت و رحمت هستی).^۱

خداوند اجر و پاداش فراوان نصیب امام عابد و زاهد، زین العابدین علیه السلام- فرماید که سنت و روش مبارکی را برای دوستداران و پیروان خویش جاری فرمود، ایشان به هنگام دیدار افرادی که از عراق که نزد ایشان آمده بودند و در مورد ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم- سخنان زشتی بر زبان راندند، به آنان فرمود : به من بگویید که آیا شما از جمله کسانی هستید که خداوند در مورد آنها فرموده است :

(:).

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند».

در جواب گفتند : خیر ما جزو آنها نیستیم.

فرمود : پس آیا جزو این دسته هستید که خداوند در موردشان فرموده :

.

(:)

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و

۱- تفسیر الجدید، سوره حشر، آیه ۱۰.

ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس رغبت و نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند».

در جواب امام گفتند : خیر جزو این دسته نیز نیستیم.
 امام زین‌العابدین فرمود : شما با اعتراف خویش از هر دو گروه (مهاجرین و انصار) دوری جستید و خود را جزو آنان نمی‌دانید، پس من هم گواهی می‌دهم که شما از آن دسته نیز نستید که خداوند در موردشان فرمودند:

(:).

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند : پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند. بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

پس از نزد من بیرون بروید، خداوند شما را مجازات کند).^۱
 در اینجا فرموده خداوند را به یاد می‌آوریم که :

).

(:

«به هر حال، جنگ و جدل دربارهٔ آنان چرا؟! اینان امتی بودند که درگذشتند و رفتند، متعلق بخودشان است هر چه که کرده‌اند و آنچه شما کرده‌اید متعلق بخود

شما است و از کرده آنها از شما پرسیده نمی‌شود. (و هیچکس مسؤول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند).

محمد جواد مغینه درباره این آیه می‌گوید :

این آیه به یک قاعده عمومی اشاره دارد و آن اینست که نتایج و آثار اعمال فقط عاید خود شخص خواهد شد و اگر کاری نیک به شخصی نسبت داده شود که نقشی در آن نداشته هیچ فایده‌ای برای وی ندارد و اگر آن عمل ناپسند باشد نیز هیچ ضرری برای وی در پی نخواهد داشت. و این قاعده در اسلام به تعابیر و روشهای مختلف تصریح شده است، از جمله در آیه ۱۶۴ سوره انعام که می‌فرماید: «و هیچکس گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

و نیز آیه ۳۹ سوره نجم که می‌فرماید :

«و اینکه برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است».

و نیز جمله‌ای که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به فاطمه -علیها السلام- فرمود^۱ : (ای فاطمه از اعمال نیک برای خودت اندوخته فراهم کن و گمان نکن که چون دختر محمد، بزرگترین پیامبر خدا هستی، از خشم و غضاب وی نجات خواهی یافت). و احادیثی دیگر در این زمینه که به دلیل وضوح بسیار مسئله از ذکر آنها خودداری می‌کنیم و البته بسط دادن این قضیه نشانه این خواهد بود که گویا ما تا به امروز از روشن‌ترین قضایای دین خویش غافل بوده‌ایم^۲.

۱- تفسیر کاشف، سوره بقره، آیه ۱۳۴.

۲- تفسیر کاشف، سوره بقره، آیه ۱۳۴.

و تو خواننده گرامی اگر در صدد شناخت بیشتر و بهتر منهج اهل بیت (علیهم السلام) در اظهار محبت و ارادت نسبت به اصحاب و روابط نیکوی میان آنها هستی، مطالب زیر را به دقت بخوان :

بحث ششم

رواج اسامی اصحاب در میان اهل بیت و روابط خویشاوندی و ازدواج میان آنها

روابط خویشاوندی میان اصحاب -رضی الله عنهم- و اهل بیت به گونه‌ای قوی و گسترده بوده که حتی بسیاری از دشمنان نیز نتوانسته‌اند آن را انکار نمایند. واضح است که آن مردان پاک، نامگذاری فرزندان خود، و یا انتخاب همسر برای آنانرا را با هدف رسیدن به مطامع و خواسته‌های دنیایی و پُست و مقام و جمع‌آوری ثروت، انجام نداده‌اند. بلکه نام پیشگامان و رهبران اسوه خویش را بر فرزندان‌شان نهاده و دختران خویش را به مردانی تزویج می‌کردند که دارای صفات نیکو و پسندیده از جمله تدین واقعی به دین اسلام و پاک دلی بوده و خود نیز قصد رسیدن به چنان حالاتی را برای آنان داشتند. ناگفته نماند که این خصلت و علاقه به این کار در میان اهل بیت دارای سرچشمه و انگیزه بسیار قوی در آنان یعنی پیروی کردن از روش پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- بود. و به همین خاطر پیروان مخلص خویش را نیز به انجام آن توصیه می‌کردند.

در این رابطه از ابراهیم پسر محمد همدانی روایت است که : نامه‌ای به ابوجعفر نوشتم و از او درباره ازدواج راهنمایی خواستم، پس از مدتی نامه‌ای رابا خط خویش برایم فرستاد که از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- حدیثی را به این مضمون در آن نوشته بود : هرگاه مردی با اخلاق نیکو و متدین برای خواستگاری آمد، وی را جواب رد ندهید که «در این صورت، فتنه و فساد تمامی زمین را در بر خواهد گرفت. (انفال : ۷۳)».^۱

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۴۷ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۶ و وسائل شیعہ، ج ۲۰، ص ۷۷.

در فقه امام رضا - علیه السلام - نیز این مسئله اینگونه آمده است : (اگر مردی برای خواستگاری نزد شما آمد و دین و اخلاق وی مورد رضایت شما بود، فقر و نیاز مادی او باعث نشود که با درخواست او مخالفت کنید، خداوند نیز می‌فرماید :

(:) .

«و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و جز نفرت نيفزودند و کار بدانجا رسید که) از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و لطف گسترده خود بی‌نیاز می‌کند».

از ابو عبدالله - علیه السلام - روایت است که فرمود : (خداوند هر چه را که برای تکمیل برنامه عبودیت لازم بود بر پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - نازل فرمود و به وی تعلیم داده، از آن جمله؛ پیامبر - صلی الله علیه وسلم - روزی بالای منبر رفت و یکی از تعلیمات دین را بعد از شکر و ثناء بر خداوند، اینگونه بیان فرمود : ای مردم جبرئیل از طرف خداوند لطیف و خیر پیغام آورد که : دختران بکر مانند میوه روی درختان هستند که اگر رسیده شده اما چیده نشوند، خورشید آن را ضایع نموده و باد پراکنده‌اش می‌کند، آنان نیز اگر به سنی برسند که مسایل زنان را درک کنند، شوهر دادنشان بهترین راه حل و درمان برای تمام نیازهای روحی، روانی و ... است. در غیر اینصورت هیچ ضمانتی برای فاسد نشدن آنها نیست، زیرا آنها نیز بشر هستند. در این اثنا مردی پیا خواست و پرسید : ای رسول خدا! به چه کسانی زن بدهیم ؟ فرمود : به کُفء و همتا. پرسید : ای پیامبر خدا آنان

چه افرادی هستند؟ فرمود : مؤمنان کفو و همتای یکدیگرند.^۱

امام صادق می‌فرماید : (با کفو و همتای مناسب شخصی است که پاک دامن بوده و مقداری مال داشته باشد).^۲

اهل بیت -علیهم السلام- از ازدواج فرزندانشان با بدگویان اهل بیت (نواصب)، افراد مرتکب گناهان کبیره، مخصوصاً کافران، منافقین و مرتدین، نهی کرده‌اند).

از ابو عبدالله -علیه السلام- روایت است که : (انسان مؤمن با شخص مشهور به ناصبی ازدواج نمی‌کند).^۳

باز از ایشان روایت است که در جواب فضیل که از او پرسید : آیا با یک دختر ناصبی ازدواج کنم؟ فرمود : نه، و فضلی در آن برای تو نیست. گفتم : فدایت شوم، به خدا قسم قصدم این بود که نظر شما را بدانم، زیرا من در برابر خانه ای پر از درهم نیز این کار را نمی‌کنم.^۴ و نیز روایت است که فرمود : (ازدواج با زن یهودی و نصرانی بهتر از ازدواج با فرد ناصبی است).^۵

احمد پسر محمد روایت مرفوعی از ابو عبدالله -علیه السلام- آورده است که : (هر کس که دختر نیک کردار خویش را بامردی شراب خوار عقد کند همانا قطع

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۳۷ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۷ و وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۱.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۴.

۳- کافی، ج ۵، ص ۳۴۸ و الاستبصار، ج ۳، ص ۱۸۳ و وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۴۹.

۴- کافی، ج ۵، ص ۳۴۸.

۵- کافی، ج ۵، ص ۳۵۱.

صله رحم کرده است با دخترش).^۱

از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت است که : (هر کس دختر نیک کردار خویش را با مردی فاسق عقد کند هر روز هزار لعنت بر وی نازل شده و هیچ عمل نیک وی مقبول نشده، دعایش پذیرفته نیست نه توبه‌اش پذیرفته می‌شود و نه فدیة‌اش مقبول گردد).^۲

ابوعبدالله در جایی دیگر می‌فرماید : پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود که : با شارب خمر عقد بسته نمی‌شود.^۳ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید : هر کس که دختر نیک کردارش را به عقد شارب خمر درآورد، در حقیقت وی را به سوی زنا حرکت داده است).^۴

از حسین پسر بشار واسطی روایت است که گفت : (نامه‌ای به ابوالحسن رضا نوشتم که یکی از خویشان من که برخی رفتارهای نامناسب دارد، از دخترم خواستگاری کرده است، رأی شما چیست؟ فرمود : اگر در اخلاق وی امری ناپسند هست، درخواست وی را نپذیر).^۵

بعد از بیان این جمله از روایات از اهل بیت علیهم السلام در امر ازدواج و ایجاد روابط خویشاوندی، منهج و روش اهل بیت را در این زمینه شناختیم. حال

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۴۷ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۸ و وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۷۹ و عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۷۴ و مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۷۹.

۳- کافی، ج ۵، ص ۳۴۸ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۸ و وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۷۹ و عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۳۴۱.

۴- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۹۱ و عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۵- کافی، ج ۵، ص ۵۶۳ و من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۹ و وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۸۱ و مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۹۲ و بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۴.

با قضاوتی منصفانه در می‌یابیم که عقلاً و شرعاً محال است که ایشان دخترانشان را به عقد ازدواج کسانی در آورند که از لحاظ دینی یا اخلاقی اشکال و ایرادی داشته باشند.

از جمله دلایل اهمیت این مسئله نزد اهل بیت و روابط ناصحانه و خیراندیش میان آنها با اصحاب، اینست که می‌بینیم ابوبکر و عمر و عثمان برای عقد علی با فاطمه تلاش بسیار نمودند.

از ضحاک پسر مزاحم روایت است که می‌گوید: از علی بن ابی طالب شنیدم که می‌گفت: (ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند: کاش نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌رفتی و فاطمه را خواستگاری می‌کردی).^۱

این روایت نمونه‌ای است از خیرخواهی دو صحابی بزرگوار نسبت به امام علی که نشاندهنده علاقه آنها به ایجاد رابطه دامادی با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌باشد. و چون علی در تنگنا بوده و مال اندکی داشت، برادران صحابی او از جمله عثمان بن عفان به هنگام ازدواج ایشان از هیچ کمکی دریغ نکردند. امام علی روایتی نقل می‌کند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به ایشان فرمود: (ای ابوالحسن الان برو وزره خود را بفروش و پول آن را بیاور تا برای تو و فاطمه شیء مناسبی تهیه کنم. علی گفت: زره را برداشته و در بازار با ۴۰۰ درهم به عثمان بن عفان فروختم، او پول را به من داد و زره را گرفت و گفت: ای علی آیا کسی بهتر از من و تو برای این معامله وجود داشت؟ گفتم: خیر. آنگاه گفت: پس (اکنون که از معامله راضی هستی) من این زره را به تو هدیه می‌دهم! من هم قبول کرده و با پول و زره نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بازگشتم و وی را از جریان مطلع

۱- نگا: أمالی طوسی، ص ۳۹ و بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۳.

ساختم. ایشان نیز برای عثمان دعای خیر فرمود).^۱

این نکته هم مهم است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- جهت عروسی حضرت علی و فاطمه (سلام الله علیها) به برخی اصحاب دستور داد که با نظارت ابوبکر -رضی الله عنه- احتیاجات عروسی فاطمه (رضی الله عنها) را تهیه کنند).^۲

پس واضح است که اصحاب و مهمتر از همه خلفای سه گانه نقش بسیار مهم و فعالی، در انجام عروسی مبارک فاطمه و علی داشتند و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آن سه نفر را جزو شاهدان نکاح قرار داده بود.

انس از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت می کند که فرمود: (ای انس، بشتاب و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و تعدادی از انصار را فراخوان. انس می گوید: کار را انجام داده و با آنها به مجلس پیامبر -صلی الله علیه وسلم- رفتم. ایشان فرمود: شما را به شهادت می گیرم که من فاطمه را با مهریه چهارصد مثقال نقره به عقد علی درآوردم).^۳

پس با این مطالب بر توخواننده عزیز پوشیده نمانده است که اهل بیت علاقه شدیدی به ازدواج فرزندان شان با صالحان و اهل تقوی داشته و به همان میزان بیشترین نفرت را از رابطه با فاسقان و منافقان و نواصب و مرتدان داشتند و هر کس که غیر از این را ادعا کند، بزرگترین ظلم را در حق آنان روا داشته و آنها را به دوگانگی در افکار و اقوال با اعمالشان متهم ساخته و مرتکب گناهی دانسته که خداوند خشم خویش را در آیه زیر بر آن اعلام نموده است: (آیا مردم را به

۱- نگاه: کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۸ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۲- نگاه: امالی طوسی، ص ۴۰ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۴.

۳- کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۴۸ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۹.

نیکوکاری فرمان می‌دهید (و از ایشان می‌خواهید که بیشتر به اطاعت و نیکیها پردازند و از گناهان دست بردارند) و خود را فراموش می‌کنید (و به آنچه به دیگران می‌گوئید، خودتان عمل نمی‌کنید)؟ در حالی که شما کتاب می‌خوانید، آیا نمی‌فهمید و عقل ندارید، تا شما را از این کردار زشت باز دارد) (بقره : ۴۴).

پس فرد معتقد به کرامت و فضل اهل بیت با این ادعا مخالف بوده و باور دارد که آنان هرگز فرزند خویش را به عقد شخص غیرعادل و صالح در نیاورده‌اند. اکنون لازم است برای تبیین بیشتر قضیه برخی از اسامی فرزندان اهل بیت و روابط خویشاوندی آنان با اصحاب را ذکر کنیم تا خواننده گرامی به عمق رابطه و محبت میان آنان پی برده و روشن شود که اهل بیت به صلاحیت کامل اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- معتقد بودند و به همین دلیل با نامگذاری فرزندان خویش به اسم اصحاب و اقدام به ایجاد رابطه با آنها این باور را استحکام بخشیده‌اند.

۱- پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

از جمله همسران ایشان عایشه دختر ابوبکر صدیق، حفصه دختر عمر بن خطاب و زمله دختر ابوسفیان می‌باشد.

اسامی دامادهای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- : علی بن ابی طالب، که با فاطمه ازدواج کرده است.

عثمان بن عفان که با رقیه ازدواج کرد و پس از مرگ او، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- ام‌کلثوم را به عقد ایشان درآورد.

ابوالعاص پسر ربیع که با زینب ازدواج کرد.

۲- علی بن ابی طالب -علیه السلام-

از جمله همسران ایشان پس از وفات فاطمه، اسماء دختر عمیس (زن قبلی ابوبکر)، امامه که دختر ابوالعاص بن ربیع و زینب دختر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بود.

از جمله فرزندان ایشان : ابوبکر، عمر و عثمان.

اسامی دامادهای حضرت علی :

ام کلثوم را به عقد عمر بن خطاب درآورد.

خدیجه دختر دیگرش را به عقد عبدالرحمن بن عامر بن کریز اموی درآورد.

رمله را نیز به عقد معاویه بن مروان بن حکم در آورد.

فاطمه را به منذر بن عبیده بن زبیر بن عوام تزویج کرد.

۳- عقیل بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عثمان نام دارد.

۴- حسن بن علی بن ابی طالب

از جمله همسران ایشان :

- ام اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله تیمی.

- حفصه دختر عبدالرحمن بن ابوبکر.

از جمله فرزندان ایشان : ابوبکر، عمر و طلحه هستند.

اسامی دامادهای ایشان : عبدالله پسر زبیر بن عوام که با ام الحسن ازدواج کرد.

عمرو پسر زبیر بن عوام که با رقیه ازدواج کرد.

جعفر پسر مصعب بن زبیر که با ملیکه ازدواج کرد.

۵- حسین بن علی بن ابی طالب

از جمله همسران ایشان : لیلی دختر ابومره است که مادرش میمونه دختر

ابوسفیان است.

ام اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله تیمی نیز همسر او بود.^۱

از جمله فرزندان امام حسین : ابوبکر و عمر بودند.

اسامی دامادهای امام : عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان که با فاطمه ازدواج کرد.

مصعب پسر زبیر بن عوام که با سکینه ازدواج کرد.

۶- اسحاق پسر جعفر بن ابی طالب

از جمله همسران ایشان : ام حکیم است که دختر قاسم پسر محمد پسر ابوبکر صدیق است.

۷- عبدالله پسر جعفر بن ابی طالب

از فرزندان ایشان : ابوبکر و معاویه هستند.

داماد وی : عبدالملک بن مروان است که با ام ابیها ازدواج کرد.

۸- علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (مشهور به زین العابدین) که کنیه ایشان ابوبکر بود.^۲

یکی از همسرانش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر است.

از فرزندان ایشان : شخصی است به اسم عمر.

۹- زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب

داماد وی : ولید پسر عبدالملک بن مروان است که با نفیسه ازدواج کرد.

۱۰- حسین بن حسن بن علی بن ابی طالب

۱- ازدواج امام حسین با ام اسحاق به توصیه امام حسن صورت گرفت.

۲- نوبختی، فرق الشیعه، ص ۵۳.

از همسران ایشان : امینه دختر حمزه بن منذر بن زبیر بن عوام است.

۱۱- حسن مثنی (پسر حسن بن علی بن ابی طالب)

از همسران ایشان : رمله دختر سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی است.

داماد ایشان : ولید پسر عبدالملک بن مروان است که با زینب ازدواج کرد.

۱۲- محمد پسر عمر بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان خویش را عمر نام نهاده است.

۱۳- امام محمد باقر (پسر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب)

ایشان با ام فروه دختر قاسم پسر محمد پسر ابوبکر صدیق پس از شهادت امام

زین العابدین ازدواج کرد.

۱۴- موسی (الجون) پسر عبدالله محض پسر حسن بن علی بن ابی طالب

داماد ایشان : برادر زاده منصور عباسی است که با ام کلثوم ازدواج کرد.

۱۵- حسین اصغر پسر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان : خالده دختر حمزه پسر مصعب پسر زبیر بن عوام است.

۱۶- عبیدالله پسر محمد پسر عمر (الاطرف) بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان : عمه ابوجعفر منصور است.

۱۷- جعفر بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.

۱۸- حسین اصغر پسر علی زین العابدین بن حسین

از جمله همسران ایشان، خالده دختر حمزه پسر مصعب پسر زبیر بن عوام

است.

۱۹- حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.

۲۰- امام صادق پسر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

ایشان می‌فرماید : (ابوبکر دوبار مرا به دنیا آورد^۱) و بدین خاطر ایشان به عمود شرف مشهود بودند^۲). منظور کرامت و شرافت نسبی ایشان است.

۲۱- حسن (افطس) پسر علی بن علی زین العابدین بن حسین

از همسران ایشان : دختر خالد پسر ابوبکر بن عبدالله بن عمر بن خطاب است.

۲۲- محمد بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.

۲۳- موسی پسر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان : عبیده دختر زبیر بن هشام بن عروه بن زبیر بن عوام است.

۲۴- جعفر اکبر بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان : فاطمه دختر عروه بن زبیر بن عوام می‌باشد.

۲۵- عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان : ام عَمْرُو دختر عَمْرُو پسر زبیر بن عوام بن عمر بن زبیر می‌باشد.

۲۶- محمد بن عوف بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان صفیه دختر محمد بن مصعب بن زبیر می‌باشد.

۲۷- محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب

۱- منظور اینست که ام فروه مادر امام صادق و اسماء مادر بزرگ امام (و مادر ام فروه) هر دو از نسل ابوبکر صدیق هستند. زیرا اسماء دختر عبدالرحمن پسر ابوبکر صدیق است.

۲- سِرُّ السلسله العلویه : ص ۳۳ و عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۹۵.

از همسران ایشان : فاخته دختر فلیح بن محمد بن منذر بن زبیر می باشد.

۲۸- موسی الجون بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب

یکی از همسران ایشان ام سلمه دختر محمد بن طلحه بن عبدالله بن عبدالرحمن

بن ابوبکر صدیق است.

۲۹- جعفر بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

یکی از همسران ایشان فاطمه دختر عروه بن زبیر بن عوام می باشد.

۳۰- عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

یکی از همسران ایشان ام عمرو دختر عمرو بن زبیر بن عروه بن زبیر بن عوام

می باشد.

۳۱- محمد بن عوف بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان صفیه دختر محمد بن مصعب بن زبیر می باشد.

۳۲- حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.

۳۳- علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن ابی طالب

که یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.

۳۴- موسی کاظم پسر جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی

اسم دو تن از فرزندان ایشان «عمر» و «عایشه» است.

۳۵- علی بن حسن بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از جمله همسران ایشان : فاطمه دختر عثمان بن عروه بن زبیر بن عوام است.

۳۶- یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان او را عُمَر نام نهاده است .

۳۷- علی بن موسی بن جعفر صادق (امام رضا). کنیه ایشان ابوبکر^۱

یکی از همسران ایشان ام حبیب دختر مأمون عباسی است.

دارای پنج فرزند پسر و یک دختر هستند که اسم دختر را عایشه گذاشته‌اند.^۲

۳۸- جعفر بن موسی کاظم بن جعفر صادق

یکی از دختران خویش را عایشه نام نهاده‌اند.

۳۹- محمد بن علی بن موسی بن جعفر (امام جواد)

یکی از همسران ایشان : ام فضل دختر مأمون عباسی می‌باشد.^۳

۴۰- علی بن محمد بن علی بن موسی (امام هادی)

یکی از دختران خویش را عایشه نام نهاده‌اند.^۴

مواردی که تاکنون بیان شد دلیل بسیار روشنی است بر رابطه بسیار مستحکم و

۱- نوری طبرسی در کتاب «النجم الثاقب فی القاب و اسماء الحجه الغائب» می‌گوید : ابوبکر یکی از کنیه‌های امام رضا است و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آن را ذکر کرده است.

۲- کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳- شیخ محمد تقی تستری در کتاب خویش : (تواریخ النبی و آل) چاپ انتشارات اسلامی - قم - الحاقی قاموس الرجال می‌گوید : و اما همسران امام رضا بجز ام حبیب دختر مأمون را نیافتیم، همانگونه که در کتاب : (عیون اخبارالرضا - علیه السلام - ۱۴۵/۲، باب ۴۰، ح ۱۹) و اما امام جواد هم بجز ام فضل دختر مأمون را نیافتیم.

۴- منابعی که در این جهت استفاده شده و خواننده گرامی می‌تواند به آنها رجوع کند به شرح زیر است : (عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، اثر ابن عتبه و الاصلی فی انساب الطالبین، اثر طقطقی و سرالسلسله العلویه، اثر ابی نصر بخاری و ارشاد شیخ مفید و منتهی الامال شیخ عباس قمی و تراجم اعلام النساء، اثر محمد حسین اعلمی حائری و کشف الغمه فی معرفه الاثمه اثر اربلی و انوار نعمانیه، اثر نعمه الله جزائری و اعیان النساء، اثر شیخ محمدرضا حکیمی و تاریخ یعقوبی اثر احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح و بحار الانوار مجلسی و مقاتل الطالبین، اثر ابوالفرج اصفهانی و انساب الاشراف، اثر بلاذری و نسب قریش، اثر مصعب زبیری).

پایدار اهل بیت با صحابه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و حتی دیگران، که با ازدواج میان آنها و نامگذاری افراد به اسم یکدیگر شکل عملی و واقعی به خود گرفته است. و ایجاد روابط خویشاوندی از طریق ازدواج دلیلی منطقی و قوی است بر وجود مودت و دوستی میان آنها و یک جهت و یک مسیر بودن در دینداری و عقیده و در ظاهر و باطن، نه آنکه دشمنان و فتنه‌جویان رواج داده و می‌دهند. پس تو خواننده گرامی به هوش باش.

بحث هفتم

طرح برخی سؤالات و پاسخ به آنها

خواننده گرامی! اکنون به بررسی مجموعه‌ای از سؤالات و پرسشهایی می‌پردازیم که گاه گاهی از زبان شبهه انگیزان و دروغ‌پردازانی می‌شنویم که به این وسیله قصد اظهار کینه قلبی و نفرت خویش را داشته و با خرده‌گیریهای واهی و بی‌اساس قصد بی‌ارزش جلوه‌دادن روابط گرم و صمیمی میان مسلمین با صحابه و خصوصاً اهل بیت با صحابه را دارند. و از جهتی با بیان رفتارهای زشت و نسبت دادن آنها به اصحاب قصد توهین و استهزاء به مقام والای آنها را دارند، در حالیکه این ابلهان نمی‌فهمند که بهتان و دشنام آنها به خودشان بازگشته و بر ابر مردانی چون اصحاب -رضی الله عنهم- که همانند کوههای خیر و برکت در بستر تاریخ اسلام و بلکه بشریت با صلابت هر چه بیشتر استوار مانده‌اند کمترین اثری نخواهد داشت. رفتار این فرومایگان :

کناطح صخرة یوماً لیوهنها

فما ضرها و أوهی قرنه الوعل

مانند کار بز کوهی است که با شاخ زدن به صخره‌ای بزرگ قصد اظهار قدرت و تحقیر صخره را داشته باشد، اما نه تنها ضرری به آن نمی‌زند بلکه شاخ خودش را می‌شکند.

آنچه که پیش روی شما خواننده گرامی است مجموعه‌ای از شبهات این چنین است که دست آویز برخی افراد جاهل و کینه‌توز شده و قصد لکه‌دار کردن شخصیت افرادی را دارند که در پیروی کردن از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از همه افراد امت پیشی گرفته‌اند.

بنده برای وضوح و سهولت کار همه شبهه‌ها را به صورت سؤال درآورده
و پاسخ مناسب آن را بیان کرده‌ام تا با کمک و یاری پروردگار به حقیقت دست
یابیم.

سؤال اول

چگونه ممکن است که به عدالت همه اصحاب معتقد باشیم در حالیکه خداوند متعال ارتداد همه آنها را به جز سه نفر، پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اعلام کرده است و آیه زیر گواه این مطلب است :^۱

(:) .

«محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر او (در جنگ اُحُد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می‌زنید و به عقب برمی‌گردد (و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت پرستی بازگشت می‌کنید)؟! و هر کس به عقب بازگردد (و ایمان را رها کرده و کفر را برگزیند) هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند، (بلکه به خود ضرر می‌زند) و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

جواب :

اول : کسی که به مطالعه کتب تفسیر می‌پردازد لازم است که مفسرانی با عقاید صحیح و مورد تأیید مجتهدان دیگر از جهت علم و فضل و آگاه به اصول تفسیر و از جمله اسباب نزول، آیات ناسخ و منسوخ، خاص و عام را برگزیند، تا از روی جهل کلام خدا را تأویل و تفسیر نادرست دریافت نکند.

دوم : دانشمندان علم تاریخ و مفسران بیان کرده‌اند که این آیه در مورد یکی از وقایع صدر اسلام، یعنی شکست مسلمین در غزوه احد است، که این غزوه از جمله غزوه‌های اولیه اسلام است و آیه‌ای که در ابتدای هجرت و برای اتفاقی

۱- نگا : رجال کشی، ص ۱۱ و بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۹ و ج ۷۱، ص ۲۲۰ و الاختصاص، ص ۶.

مشخص نازل شده نمی‌تواند دلیل ارتداد اصحاب پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- باشد؟!۱

شیخ ناصر مکارم شیرازی در تفسیر خویش می‌نویسد: (سبب نزول این آیه ناظر به حادثه‌ای دیگر از حوادث غزوه احد یعنی شیوع خبر شهادت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- است که در هنگام اوج جنگ میان مسلمین و مشرکان شخصی فریاد برآورد که محمد کشته شد، محمد کشته شد).^۱

محمد جواد مغینه نیز در تفسیر کاشف می‌گوید: این آیه به قضیه‌ای مشخص یعنی غزوه احد اشاره دارد.^۲

سوم: سیاق آیه هیچ دلالتی بر ارتداد اصحاب ندارد بلکه صرفاً به سرزنش و راهنمایی عده‌ای از اصحاب نسبت به بی‌تابی و بی‌قراری آنان در جنگ احد با شنیدن خبر شهادت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌پردازد. خداوند به این عده می‌فرماید: محمد نیز همانند شما بشر است که خداوند برای رسالت خویش برگزیده است، مانند گذشته که پیامبران مبعوث شده و پیام خویش را به مردم رساندند و سپس از میان آنها رفته و به سرای باقی کوچ کرده و برخی نیز توسط اقوامشان کشته شده‌اند. محمد -صلی الله علیه وسلم- نیز همانند سایر پیامبران خدا خواهد مرد. مردن و حتی قتل او نیز امر بعیدی نیست. آنگاه خداوند مطلب را اینگونه تأکید می‌کند که:

(:).

«اگر او بمیرد و یا کشته شود به راه و روش گذشتگان گمراه خویش باز

۱- تفسیر الامثل: ج ۲، ص ۱۶۹.

۲- تفسیر کاشف، ج ۲، ص ۵۵۴.

می گردید».

و به کفر روی آورده و مرتد می شوید. در واقع ارتداد دگرگونی و تحول منفی است؛ زیرا ارتداد خروج از بهترین دین به بدترین آنهاست.

همزه‌ای که در کلمه «أفان مات» آمده است، در اصطلاح بلاغی، استفهام انکاری نام دارد، مانند آنچه که در آیه زیر آمده است :

(:) .

«و ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (تا برای تو جاودانگی قرار دهیم. بلکه هر کسی مرده و می میرد. وانگهی آنان که انتظار مرگ تو را دارند و با مرگ تو اسلام را خاتمه یافته می دانند) مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدانه می مانند؟!».

چهارم : چگونه شکست روحی برخی اصحاب در جنگ را، ارتداد می نامیم، در حالیکه خداوند این ضعف آنان را نیز مورد عفو قرار داده و می فرماید :

(:) .

«آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چراکه خداوند آمرزنده و شکیبا است».

پنجم : این آیه ما را به یاد موضع گیری صحیح، شجاعت، قدرت عقلانیت، ایمان والا به خدا، تسلط بر آیات قرآن و درک درست مفاهیم آن، که در وجود ابوبکر صدیق تجلی یافته بود می اندازد، زمانیکه خبر وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در مدینه شایع شد و برخی از اصحاب از جمله عمر بن خطاب به خاطر

شدت علاقه به ایشان مرگ وی را انکار می کردند و برخی هم ساکت مانده و در حیرت و شگفتی و ناباوری به مرگ ایشان می اندیشیدند، در چنین وضعیتی ابوبکر به میان جمع آمد و با صدایی رسا فریاد برآورد که هر کس محمد را می پرستید، بداند که محمد مرده است و هر کس که خدا را می پرستید، بداند که خدا همیشه زنده و باقی است. و سپس به تلاوت آیه ۱۴۴ آل عمران پرداخت. درک موضع گیری قاطعانه ابوبکر زمانی میسر است که دیدیم خبر وفات پیامبر - صلی الله علیه وسلم - چنان سنگین بود که حتی برخی از اعراب از دین اسلام برگشته و برخی نیز از دادن زکات پرهیز کردند و ابوبکر در آنجا نیز موضعی اساسی و قوی گرفت و آن فتنه ها را نیز ریشه کن کرد.

ششم : همانطور که در تعریف صحابی بیان کردیم، کسی که از اسلام برگشته و مرتد شده باشد جزو اصحاب به شمار نمی آید. زیرا گفتیم، صحابی کسی است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را دیده، به او ایمان آورده و مسلمان بمیرد.

سؤال دوم

چگونه ممکن است به عدالت و صداقت افرادی حکم دهیم که خداوند به ارتداد آنها در روز قیامت نیز اشاره دارد، مانند مطلبی که در حدیث حوض بیان شده که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید : (اصحابی اصحابی) و نگران آنان است. که از جانب خداوند ندا آید که آنان پس از تو پیوسته در ارتداد بودند، و اسلام را رها کرده بودند؟

جواب :

اول : مراد از اصحاب که در این حدیث آمده، منافقینی هستند که در زمان

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در ظاهر مسلمان شده بودند و خداوند نیز درباره آنان فرموده است:

(:) .

«هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، سوگند می خورند و می گویند : ما گواهی می دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی! - خداوند می داند که تو فرستاده خدا می باشی. ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند)».

اما پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز آنان را نمی شناخت و آنها را جزو اصحاب خویش می شمرد، زیرا نفاق آنان چنان پنهانی و سری بود که از حیطه قلب آنها خارج نشده و به اعمال و رفتار آنان بروز نیافته بود. که خداوند نیز صریحاً به آنان اشاره می فرماید:

(:) .

«در میان عرب های بادیه نشین اطراف (شهر) شما، و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده اند و در آن مهارت پیدا نموده اند. تو ایشان را نمی شناسی و بلکه ما آنان را می شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می دهیم (: یک بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایه درد و حسرت و خشم و کین آنان می گردد، و بار دوم با رسوا کردن ایشان به وسیله پرده برداری از نفاقشان). سپس روانه عذاب بزرگی می گردند».

پس آنهایی را که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در حدیث مذکور جزو اصحاب خود شمرده است همان منافقین اهل مدینه هستند که به گمان پیامبر -

صلی الله علیه وسلم- از جمله اصحاب بودند، زیرا ایشان نسبت به وضع درونی افراد و نسبت به غیب مطلع نبودند (مگر در مواردی که خداوند به ایشان خبری می‌داد) و شریعت اسلام هم بر قضاوت ظاهری افراد تکیه دارد.

دوم: شاید هم منظور کسانی باشد که پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مرتد شده و به خاطر نداشتن فهم و تربیت اسلامی کامل از اسلام دست کشیدند.

علامه مجلسی در بحارالانوار از سید بن طاوس روایت می‌کند که گفته است: عباس بن عبدالرحیم مروزی در کتاب تاریخ خویش روایت کرده که: خیمه اسلام پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- جز در میان مردم اهل مدینه و اهل مکه و اهل طائف پابرجا نماند و سایر طایفه‌های عرب مرتد شدند.

سپس می‌گوید: قبیله بنی تمیم و رباب مرتد شده و مالک پسر نویره یربوعی را به رهبری برگزیدند. قبیله ربیع که دارای سه شاخه نظامی بودند نیز کاملاً مرتد شدند، یکی از شاخه‌های آنها را مسیلمه کذاب در یمامه، دیگری را که شامل قبیله بنی شیبان و قبیله بکر پسر وایل بود، معرور شیبانی و آخری را حطیم عبدی رهبری می‌کردند. اهل یمن مرتد شدند. اشعث بن قیس در کنده، اهل مأرب به همراه اسود عنسی، و قبیله بنی عامر به جز علقه بن علاثه^۱، همگی مرتد شدند.

سوم: ممکن است منظور از کلمه (اصحابی) تمام کسانی باشند که اسلام می‌آورند و همراه ایشان می‌شوند افرادی که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آنها را ندیده است. روایت (امتی، امتی) و نیز روایت (انهم امتی) این مسئله را تأیید می‌کند.

و اینکه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در حدیث مذکور فرموده که من آنها را می‌شناسم، منظور شناختی است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از آثار وضو به امت در روز قیامت پیدا می‌کند.

خداوند از زبان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید :

. (:) .

«و پیغمبر (شکوه‌کنان از کیفیت برخورد مردمان با قرآن) عرض می‌کند، پروردگارا! قوم من این قرآن را (که وسیلهٔ سعادت دو جهان بود) رها و از آن دوری کرده‌اند».

منظور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از «قومی» در این آیه اصحاب نیست بلکه نسلهای پس از نسل اصحاب است که چنین رفتاری با قرآن خواهند داشت. پس مراد از کلمه «اصحابی» در حدیث اشاره به چنین افرادی دارد و به ایشان اعلام می‌شود : تو نمی‌دانی که پس از تو چه کردند ... یعنی : آنان پیوسته در نفاق و ارتداد به سر بردند.

سؤال سوم

چگونه می‌توان به عدالت صحابه معتقد بود، در حالیکه خداوند در تعدادی از آیات قرآن بعضی از اعمال آنها را نکوهش کرده است، از جمله در آیات زیر:
هنگامیکه برای رفتن به جهاد کاهلی و سنگینی کردند :

. (:) .

«ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به

جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ اوقاتی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟ تمتع و کالای این جهان در برابر تمتع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست».

و در آیه‌ای دیگر نیز خداوند به آنان هشدار داده و از آنان را بر حذر داشته :

(:) .

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در راه اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد)؛ خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است».

و یا در این آیه که به بیان عدم خشوع قلوب آنها به هنگام ذکر خدا می‌پردازد :

(:) .

«آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دل‌هایشان به هنگام یاد خدا، و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟ شما همچون

کسانی نشوید که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دل‌هایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و فاجر (از حدود دین خدا) گشته‌اند».

در آیه زیر نیز آنها را به خاطر رها کردن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در وقت خطبه نماز جمعه بخاطر بازگشت کاروان تجارتشان آنها را نکوهش می‌کند و می‌فرماید :

(:) .

«(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند! بگو : آنچه در پیش خدا (از فضل و ثواب) است، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است، و خدا بهترین روزی رسان است».

جواب :

اول : بر هر فرد مسلمانی لازم است که برای شناخت حقیقت، از تعصبات فکری، پرهیزد و به قول خویش در نماز عمل کند که می‌گوید :

و از عقاید باطل هم اگرچه از فردی عالم یا شیخی که از او تقلید می‌کند صادر می‌شود دروی جوید، زیرا خداوند افراد مقلد متعصب را نمی‌پسندد که می‌گویند:

(:) .

«ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت پرستی را بر همگان واجب کرده‌اند) و ما هم قطعاً بدنبال آنان می‌رویم».

دوم : باید بدانیم که اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از خطا و اشتباه

معصوم نبوده و اسلام بود که آنان را از رذایل اخلاقی رایج در دوران جاهلیت نجات داد.

و آنان نیز با شنیدن پیام پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که به توحید فرا می خواند و با دیدن افعال و اعمال نیکوی او، ایمان آورده و از مفسد و رذایل، آگاهانه و با اختیار کامل خویش دست کشیدند و خداوند نیز این صداقت و راستی آنان را پذیرفت و به سوی خیر و نیکی رهنمون ساخت و از محرمات و زشتیها نهی فرمود. و آنان را با عبارت زیبای :

در قرآن کریم خطاب می کرد.

در واقع خطاها و اشتباهات روی داده توسط بعضی از اصحاب راهی بود در جهت یادگیری دین و تربیت آنها بر منبع اسلام، زیرا عملاً به تجربه و اقییات و دستورات دین می پرداختند و مستقیماً آثار و نتایج التزام و عدم التزام ناشی از ناآگاهی یا تأثیر فرهنگ جاهلی را در می یافتند. همانگونه که از اصحاب اهل بیت مانند عباس، حمزه، جعفر طیار و دیگران نیز، این اشتباهات صادر شده است.

و هرگز طبق حکم عقل و منطق نباید این هشدارها، اوامر و نواهی را فقط مخصوص اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- دانسته و دیگران را از آن مبرا بدانیم، بلکه این موارد حجت و دلیل قاطع است بر تمام امتهای پیرو پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که اصحاب را نیز به عنوان مخاطبان اولیه، در برگرفته است.

و طبق بیان علمای علم الوصول : « و به

عبارتی دیگر، نصوص آیات و احادیث را نمی توان در شأن نزول آنها حصر کرد و به موارد مشابه آن نسبت نداد. بلکه معنی و مفهوم عمومی آیات و احادیث مبنای عمل قرار می گیرد.

سوم : خداوند متعال خطاب اهل ایمان را با کفار جدا ساخته است، لذا وقتی که مؤمنان را خطاب می کند می فرماید : «ای کسانی که ایمان آورده اید: و به کافران یا عموم مردم (چه مؤمن و چه کافر) خطاب (ای مردم) را به کار می گیرد.

چهارم : اگر فرض کنیم ما فهم و درک عمیقی از قرآن و تفسیر نداشته باشیم و با شخصی از مستشرقین کینه توز روبرو شده که با استدلال به آیه ۱ سوره احزاب:

ادعا کند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از کفار و منافقین اطاعت کرده است، چه جوابی خواهیم داشت. یا اگر با استدلال به آیه ۱ سوره تحریم :

ادعا کند، که ایشان برای رضایت همسران خویش حلال خدا را بر خود حرام کرده است و یا برای دلسوزی و ترحم نسبت به منافقین، قصد نماز خواندن بر جنازه های آنان را داشته و به آیه ۸۴ سوره توبه :

استدلال کند، چه جوابی خواهیم داشت.

آیا غیر از اینست که در جواب می گوئیم این آیات عصیان و نافرمانی پیامبر را بیان نمی کنند بلکه به راهنمایی خداوند و تربیت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اشاره دارد تا دین خدا کامل و ملموس باشد و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز با فهم و درک صحیح و واضح آیات، بتواند به تبلیغ آنها پردازد. زیرا خداوند پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را اینگونه می خواهد که

(:)

«ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم». و دستوراتی هم که در آیات مختلف قرآن به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- داده شده نیز همین مفهوم را دارند، مانند آیات زیر :

(:) .

«ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق بدور داری) و بر آنان سخت بگیر».

) .

(:

«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که ردهای خود را جمع و جور بر خویش فرو افکنند».

پنجم : یا اگر یکی از نواصب به قصد طعنه زدن به شخصیت علی بن ابی طالب -علیه السلام- و با استناد به ظاهر آیات قرآن و برخی روایات از جمله آنچه که از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت شده که می‌فرماید : (خداوند هر گاه فرموده است
علی رأس و امیر مخاطبین آن بوده است).^۱

یا به روایت وارده در صحیفه امام رضا -علیه السلام- استناد کند که فرموده است : (جمله در هر جای قرآن آمده باشد فقط ما را مدنظر دارد)^۲، چگونه وی را جواب دهیم؟ درحالیکه آیات و روایات را بر حسب آنچه که در سؤال سوم مطرح شد بپذیریم؟ لذا همانگونه که در جواب دشمن اصحاب

۱- نگا : الیقین فی إمره امیر المؤمنین، ص ۱۷۴ و ص ۱۷۷ و بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۱.

۲- المناقب، ج ۳، ص ۵۳ و تفسیر البرهان، ذیل سوره بقره، آیه ۱۵۳.

بیان شد برای دشمنان اهل بیت نیز که قصد دارند اینگونه القا کنند که آنان فقط خویش را مؤمن و مسلمان دانسته و دیگران را خارج از دایره ایمان می‌دانند، همان جواب داده شود.

سؤال چهارم

و باز چگونه به عدالت اصحاب معتقد باشیم در حالیکه در موضعی شدیدتر از آنچه بیان شد، یعنی در صلح حدیبیه، آشکارا به مخالفت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اقدام کرده و از ایشان در تراشیدن سرها و قربانی کردن حیوانات اطاعت نکردند؟ حتی عمر صریحاً به توافق پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با مشرکان و امضای پیمان نامه اعتراض کرده و گفت: (مگر شما نبی بر حق خدا نیستید؟ فرمودند: آری هستیم، عمر گفت: آیا غیر از اینست که ما بر حق و دشمنان ما بر باطل‌اند؟ فرمودند: آری. عمر گفت: پس در اینصورت چرا این ذلت و خواری را تحمل می‌کنیم؟

جواب:

اول: بر هر فرد مسلمانی لازم است که برای جستجوی حقیقت بدون تبیین و تحقیق نسبت به علل حوادث و بررسی ظروف آن اقدام به تهمت زدن و متهم کردن دیگران نکند، و منصف عادل باشد اگر خواهان حق است و قبل از آشکار شدن حقیقت بر کسی سخت نگیرد و نسبت زشتی ندهد مخصوصاً اگر طرف قضیه اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- باشند که بیشترین محبت را با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- داشته‌اند، کسانی که از ریختن چکیده آب وضوی ایشان جلوگیری کرده و آن را برای تبرک بر بدن خویش می‌مالیدند. و یا از آب دهان و گلوی ایشان همین استفاده را می‌بردند، حتی موهای بدن ایشان نیز برای برکت نگهداری

می‌شد. که تفصیل این مطالب در روایت عروه بن مسعود بیان شده است).^۱

دوم : آنچنانکه بیان می‌شود، صلح حدیبیه محل نافرمانی و عصیان اصحاب نبوده است. بلکه شدت اشتیاق آنان برای طواف کعبه، آنان را امیدوار کرده بود که بلکه با اندکی صبر و تأمل دستور تازه‌ای از خدا و رسول نازل شود و بتوانند به مکه وارد شده و خانه خدا را طواف کنند. لذا همگی بدون استثناء منتظر دریافت دستور تازه‌ای بودند و مدتی کوتاه منتظر ماندند، اما تقدیر خدا به گونه‌ای دیگر بود و خواست آنان تحقق نیافت و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با تراشیدن موی سر خویش و انجام قربانی به انتظار آنان پایان داد و صحابه نیز مطمئن شدند که دستور همان است که قبلاً نازل شده است، لذا آنان نیز با دیدن این صحنه بلافاصله دستور صادر شده قبلی را اطاعت کرده و به تراشیدن موی سر و انجام مراسم قربانی همت گماردند. خداوند نیز آیات زیر را پس از این حوادث نازل فرمود:

(:).

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد».

سوم : واضح است که عمر بن خطاب -رضی الله عنه- نیز قصد معارضه و رد نظر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را نداشته است، بلکه نظر خویش را به عنوان

مشوره با ایشان مطرح می‌کند و این کار عادت همیشگی اصحاب بود که از ارشاد قرآن و رفتار خود پیامبر -صلی الله علیه وسلم- کسب کرده بودند، پیامبر نیز طبق دستور خداوند با صحابه مخصوصاً بزرگان آنها همیشه مشوره می‌کرد. خداوند فرموده:

(:).

فیض کاشانی در تفسیر آیه ۱۵۹ آل عمران می‌گوید: منظور مشاوری دربارۀ جنگ و سایر کارهایی است که نیاز به شور دارد، تا رأی اصحاب نیز هویدا شود و ارزش و اعتبار خویش را دریابند و سنت مشاوری در میان امت جایگزین شده و استبداد و تک‌رأیی ریشه کن گردد. زیرا هیچ تنهایی بدتر از استبداد و هیچ حمایتی بهتر از مشاوری نیست. در نهج البلاغه آمده است که: (هر کس در رأی خویش مستبد باشد نابود شده و هر کس با دیگران مشوره کند از عقل و اندیشه آنان بهره برده است، نتیجه مشوره عین هدایت است و هر کس به رأی خویش اکتفا کند به خطر افتاده است). در الخصال شیخ طوسی از امام صادق روایت شده است که فرمود: (درامورات زندگی با افراد خداترس مشوره کن).^۱

جالب است بدانیم که در جریان صلح حدیبیه، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مشوره عمر را مبنی بر فرستادن عثمان بن عفان به مکه برای گفتگو با قریش پذیرفت.

شیخ طبرسی نیز در تفسیر مجمع‌البیان داستان صلح حدیبیه را به صورت مختصر بیان کرده و از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: (رسول خدا -صلی الله

۱- تفسیر صافی و نگا: تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر الجوهر الثمین و تفسیر معین و تفسیر شبر، ذیل آیه ۱۵۹، سوره آل عمران.

علیه وسلم - به همراه اصحاب به قصد رفتن به مکه حرکت کرد، هنگامیکه به حدیبیه رسیدند، شتر ایشان ایستاد، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- شتر را به ادامه راه تحریک کرد اما شتر زانو زد. اصحاب گفتند : شتر خسته شده است. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : چنین عادتی نداشته است بلکه کسی که فیله را بازداشت، آنرا از رفتن بازداشتی است. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- عمر بن خطاب را خواست تا به مکه بفرستد و با قریش گفتگو کند که راه را برای ورود به مکه باز کنند و مراسم عَمْرَه و قربانی را انجام دهند، عمر گفت : ای رسول خدا! در مکه دوست صمیمی ندارم و دشمنی شدیدم با آنها مرا بیمناک کرده است. اما شخصی را پیشنهاد می‌کنم که در مکه دارای قدرت و مقبول است و او عثمان بن عفان است! پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : راست گفتی.^۱

چهارم : چرا مشاوره عمر بن خطاب را با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- زشت دانسته و آن را مخالفت با دستور پیامبر قلمداد کرده و آن را مبنای ایراد و طعنه بر او قرار می‌دهیم. در حالیکه اگر کار وی نادرست بود، چرا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- وی را از این کار منع نکرده و کارش را ناپسند نشمارده است؟!

آیا ما خود را در تربیت کردن و چگونگی رفتار با اصحاب داناتر و فهیم‌تر از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌دانیم؟! یا اینکه به امری که بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- پوشیده بوده، آگاهی داریم؟! یا دلیلی دیگر برای خشم و کینه با عمر داریم؟

در حالیکه چنین مشاوره‌ای میان امام علی و پیروان ایشان از جمله حجر بن عدی در غزوه صفین روی داد، هنگامیکه امام علی لشکریانش را از لعن و

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۴ و بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۲۹.

ناسزاگفتن به معاویه و سربازانش نهی فرمود. و حجر بن عدی و افرادی دیگر با امام مناقشه کردند. اما با این وجود هیچ شخصی از جمله حضرت علی تا به امروز کار حجر بن عدی را ناپسند ندانسته و او را سرزنش نکرده‌اند. تفصیل داستان توسط عبدالله بن شریک روایت شده که قبلاً بیان کردیم.^۱

پنجم: اگر گفتار عمر -رضی الله عنه- را با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خلاف ادب و شرع بدانیم پس چه جوابی داریم اگر یک شخص ناصبی همین نسبت را به علی -علیه السلام- بدهد؟! که چون در صلح حدیبیه برای خروج از احرام درنگ کرد و امر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را در ابتدا امتثال نکرد، و او هم همانند سایر اصحاب خودداری نمود، پس سر دسته مخالفان است.

بلکه در مرحله کتابت و توافق قرارداد، میان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و قریش و اعتراض نماینده آنها به وجود اسم پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در ابتدای عهد نامه، عملی از علی سرزد که بسیار بدتر و شدیدتر از مخالفت عمر بود. زیرا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- علی را امر کرد که اسم ایشان را از نامه پاک کند، اما علی امتناع کرد و امر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را اطاعت ننمود.

تفصیل این داستان توسط ابی عبدالله در حدیثی طولانی بیان شده است. ایشان می‌فرماید: (امیر مؤمنان عهدنامه صلح را نوشت، که مضمون آن از قرار زیر است: (با نام تو خداوندان^۲، این پیمانی است که محمد رسول الله و سرانی از قریش بر آن حکم نموده‌اند، سهیل پسر عمرو (نماینده قریش) گفت: اگر باورداشتیم که تو رسول خدا هستی، با تو نمی‌جنگیدیم، پس بنویس: محمد پسر عبدالله، ای محمد

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۶ و بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و وقعه صفین، ص ۱۰۲.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۳۷.

تو که نَسَب خویش را انکار نمی کنی؟ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود :
 من رسول خدا هستم، اگرچه مرا تکذیب کنید، آنگاه به علی فرمود : ای علی
 نوشته قبلی را پاک کن و بنویس : محمد بن عبدالله، امیر مؤمنان گفت : هرگز اسـم
 شما را پاک نمی کنم، لذا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با دست خویش آن را پاک
 کرد...^۱.

با این وصف چگونه جواب دشمن اهل بیت را بدهیم اگر امتناع علی -علیه
 السلام- را حمل بر عصیان و نافرمانی کرده، بگویند : آیا علی از پیامبر -صلی الله
 علیه وسلم- با تقواتر و داناتر و بر نبوت ایشان حریصتر بوده است که اسم پیامبر -
 صلی الله علیه وسلم- را پاک نکرد؟ و مخالفت علی با امر پیامبر در جاهای دیگری
 نیز تکرار شده است ! مانند غزوه تبوک که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- وی را امر
 به ماندن در مدینه کرد و او امتناع کرده و پس از خروج لشکر به دنبال آنها رفت و
 مدینه را به قصد شرکت در جهاد ترک کرد، دوباره قصد مخالفت با پیامبر -صلی
 الله علیه وسلم- را داشته است؟ که روایت صحیح، خروج علی را از مدینه تأیید
 می کند. از عبدالله، از پدرش، از سعید، از سلیمان بن بلال از جعیر بن عبدالرحمن
 از عایشه بنت سعد و او از پدرش سعد روایت می کند که علی امر پیامبر -صلی الله
 علیه وسلم- را اطاعت نکرده و تا ثنیه الوداع همراه لشکر رفت، سپس به نزد پیامبر
 -صلی الله علیه وسلم- رفته و گریان به ایشان گفت : آیا مرا به همراه بازماندگان و
 معذوران می گذاری؟ و پیامبر فرمود : آیا خشنود نمی شوی که جایگاه تو را نسبت
 بمن مانند هارون نسبت به موسی باشد غیر از نبوت که هارون نبی بود و نبوتی بعد

از من نیست؟^۱.

پس چرا علی بن ابی طالب از امر و دستور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- راضی نبوده و در مدینه نماند؟ آیا نافرمانی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را قصد داشته است؟ و آیا به فضل و اهمیت این کار و اطاعت از دستور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آگاه بود یا خیر؟ که جاهلانه پنداشتن این کار علی مصیبتی است و عامدانه دانستن آن مصیبت بزرگتر.

واضح است، اگر نگرشی چون آنچه که نسبت به قضیه عمر -رضی الله عنه- از جانب دشمنان صحابه بیان شد، نسبت به قضیه علی -علیه السلام- نیز در میان باشد، همان جواب را که در دفاع از مقام امیر مؤمنان عمر بیان کردیم، در دفاع از امیر مؤمنان علی نیز بیان می کنیم. زیرا حقیقت واحد است، اگر چه صورتهای باطل بسیار.

سوال پنجم

در مقام دفاع از صحابه چه جوابی خواهی داشت راجع به آنچه که اصحاب، چهار روز قبل از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مرتکب شدند. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در بستر بیماری بود و از شدت درد به خود می پیچید. اصحاب او در اطراف وی با صدای بلند مشاجره کرده و درخواست پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را مبنی بر آوردن قلم و دوات نادیده می گرفتند، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می خواست مطلبی بنویسد که پس از او دچار گمراهی نشوند. اما اصحاب او را به «هجر» یعنی هزیان نسبت دادند، و عمر نیز گفت: (درد شدت یافته و بر وی غالب آمده است، کتاب خدا برای ما کافی است) پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

از مشاجره آنها ناراحت شده و دستور داد همه از خانه ایشان بیرون روند، ابن عباس این حادثه را مصیبت بزرگ نامیده است.

جواب :

اول : قبل از هر چیز باید بدانیم که وضعیت جسمانی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در واقع چگونه بوده و علت اختلاف اصحاب نزد ایشان چه بوده است؟ می دانیم که این حادثه چهار روز قبل از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روی داده است، زمانیکه ایشان در بستر بیماری بوده و به شدت بیمار بودند به حدی که گاهی دچار اغماء و بیهوشی می شدند، در این هنگام به اصحاب فرمود : برایم وسایل نوشتن بیاورید تا مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. با این درخواست پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اصحاب دو دسته شدند : گروهی برای به زحمت و مشقت نیافتادن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به هنگام بیماری از انجام فوری امر خودداری کرده و معتقد بودند که درخواست پیامبر -صلی الله علیه وسلم- جنبه حتمی و فوری ندارد و می توان آن را به وقت دیگری پس از بهبود بیماری پیامبر -صلی الله علیه وسلم- موکول نمایند. گروهی دیگر نیز معتقد بودند که هر چه زودتر باید قلم و کاغذ آماده شود، تا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مطلب خویش را بیان کنند.

دوم : باید پذیرفت که هیچ شخصی غیر از افراد حاضر در آن جلسه نمی توانند به حقیقت امر پی برده و آن را درک کند. زیرا حضور در جلسه، مشاهده حالات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و قرار گرفتن در وضعیتی که تا حال برای اصحاب نیز سابقه نداشته، امری مختص به آن حالت و ظروف بود. و اختلافات اصحاب نیز ناشی از این است که قبلاً چنین حالتی را از پیامبر الصلاه والسلام ندیده بودند .

سوم : وقوع این حادثه را دست‌آویزی برای طعنه و ایراد بر اصحاب قرار دادن، کاری است که تاکنون سابقه نداشته و هیچ کس جز عده‌ای قلیل مخصوصاً معاصرین چنین برداشتی از آن نداشته‌اند. و سایر اصحاب و تابعین با کرامت و فهم قرآنی خویش با این قضیه برخورد کرده و در آن هیچ شبهه‌ای دال بر اینکه اصحاب همدیگر را به نفاق، کفر و یا اطاعت نکردن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- متهم کرده باشند نیافته‌اند پس آیا باور معاصرین و شبهه‌ها و ایرادهای آنها معتبر خواهد بود، در حالیکه کمترین تماسی با واقعه نداشته و هیچ تجربه‌ای از آن دریافت نکرده‌اند. آیا معاصرین از علم و بینش بیشتری نسبت به مسئله، از آن گروه حاضر در جلسه و سایر صحابه برخوردارند؟

چهارم : می‌توان نکات ایراد و خدشه بر اصحاب را در موارد زیر خلاصه کرد :

الف - اطاعت نکردن اصحاب از دستور پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

ب - اختلاف و منازعه در حضور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و بلند کردن صدا نزد ایشان که نشانه بی‌احترامی به ایشان است.

ت - اجرا نکردن درخواست ایشان به دلیل در برداشتن نام علی به عنوان جانشین پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

ج - بی‌ادبی برخی اصحاب، نسبت به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و وصف ایشان به هذیان‌گویی.

د - عمر بن خطاب برای تمرد از فرمان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- زمینه‌سازی کرد.

حال به پاسخ و رد این شبهه‌ها می‌پردازیم :

□ اطاعت نکردن اصحاب از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- :

اصحاب قصد عصیان و نافرانی نداشتند آنان در مراحل بسیار سخت و ناگوار همه مشقتها و سختیها را با جان و دل خریده بودند، اکنون چگونه اجازه نافرمانی به خود می دهند، آنان از جهتی نسبت به شدت درد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نگران بوده و از طرفی می دانستند که دین تکمیل شده و دیگر منتظر دستور و تشریع جدیدی نبودند، لذا ترس این داشتند که مبادا به دلیل شدت درد و عدم تسلط کامل پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بر وجود مبارک خویش مطلبی از زبان ایشان به صورت نامفهوم ادا شود و آنان مقصود آنرا در نیابند. و گمان می بردند که مرض ایشان بهبود خواهد یافت و در آینده مطلب را از ایشان خواهند پرسید.

□ اختلاف اصحاب و بالا بردن صدا نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- :

هیچ دلیل صریحی بر اینکه آنان صدای خویش را بالا برده و به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بی ادبی کرده باشند وجود ندارد که در این صورت آیه ای برای توبیخ آنان نازل می شد. از طرفی دیگر قبلاً در سوره حجرات این ادب به آنها آموزش داده شده بود.

و اگر این ادعا را هم بپذیریم رفع صوت آنان نه بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم-، بلکه در میان خودشان بوده است، زیرا عده ای مخالف و عده ای موافق اجرای دستور بوده و کنجکاو بودند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- چه مطلبی را بیان خواهد کرد. و چرا قلم و کاغذ خواسته اند، در حالیکه ایشان امی بوده و نوشتن نمی دانستند.^۱

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با شدت گرفتن اختلاف آنها، دستور ترک خانه را

۱- نگا : علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۶ و بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۲.

داد تا به اختلاف آنان پایان دهد و اگر از آنان امری خدا ناپسند صادر می شد یقیناً در تأدیب آنها آیه ای نازل می شد.

□ دستور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- حاوی بیان جانشینی علی بود :

بسیار تعجب آمیز است که افرادی پس از چندین قرن از وقوع حادثه چنین ادعایی می کنند در حالیکه هیچ شخص دیگر و نه خود علی -علیه السلام- هرگز به آن اشاره نداشته اند. اساساً چنین ادعایی باطل است، زیرا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز کوچکترین اشاره ای به آن نداشته است و اگر امر خلافت پس از خود را مدنظر داشت، از مدتها قبل به آن می پرداخت و به چنین لحظه ای موکول نمی کرد.

البته اگر چنین ادعایی را بپذیریم، بسیاری از صحابه را می توان مشمول آن دانست زیرا قراین و شواهد بسیاری برای هر کدام از اصحاب وجود داشت که به آن تمسک جویند. مانند اسامه بن زید، ابوذر، ابوعبیده و

□ صدور جمله «أَهْجَرَ النَّبِيُّ...» از زبان برخی اصحاب

باید بدانیم که در هیچ روایتی، این جمله به شخص معینی نسبت داده نشده است، چه بسا یکی از منافقین حاضر در خانه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آن را گفته باشد و چه بسا کسی از اصحاب پس از شنیدن درخواست پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از روی جهل پرسیده باشد، آیا او نیز همانند ما دچار هزیان می شود؟ یا شخصی دیگر گفته باشد : چگونه امر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را اطاعت نمی کنید؟ آیا گمان می برید که ایشان هم مانند ما از شدت بیماری دچار هزیان می شود؟ و شاید هم به دلیل گرفتگی صدای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که تمام سیره نویسان بر آن اتفاق نظر دارند، درخواست ایشان را دقیقاً متوجه نشده و گمان

برده باشد که هزریان می‌گویند.

در هر حال راههای توجیه این جمله بسیارند و با اندکی آشنایی با زبان عربی در می‌یابیم هیچ جمله و دلیلی وجود ندارد که پی ببریم چه کسانی نزد ایشان حضور داشته‌اند، فقط می‌دانیم که عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب و ابن عباس حضور داشتند اما آیا کسی دیگر بوده یا خیر مشخص نیست. اما در هر حال بیان این جمله اگر حقیقت داشته و با بار و معنی منفی و زشت آن صادر شده باشد، چگونه این سه نفر صحابی بزرگوار و شجاع در قبال آن هیچ واکنشی نشان نداده‌اند و یا خداوند متعال که از همه اسرار آگاه است، هیچ دفاعی از محبوب برگزیده خویش نکرده است؟

□ جملاتی که عمر -رضی الله عنه- بر زبان آورد :

ممکن نیست بپذیریم که عمر قصد مخالفت با پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را داشته و برای کاری چنین ساده از پذیرش دستور ایشان امتناع ورزد، در حالیکه در طول عمر با تمام توان خویش در اجرای دستورات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- کوشیده است.

اما جمله [قد غلب علیه الوجد وعندکم القرآن حسبنا کتاب الله] یعنی: (درد بر وی غالب شده و کتاب خدا برای ما کافی است) که از جانب عمر -رضی الله عنه- بیان شده بدین خاطر بوده که اصرار و پریشانی حاضرین را کنترل کرده و یادآور شود که حتی اگر جمله‌ای هم از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- صادر نشود، برای هدایت آنها مشکلی پیش نمی‌آید، لذا با این جمله از صحابه خواست که با سخن بسیار و سؤالات پی در پی، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را آزار ندهند. و آنچه که از ظاهر قضیه پیداست اینست که پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

قصد راهنمایی و نصیحت و یادآوری را داشته و مطلب جدید و مهمی که لازم به بیان حتمی داشته و بدون آن در دین خلل و نقصی ایجاد شود نبوده است، زیرا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مأمور بود که همه دستورات را ابلاغ کرده و از کتمان آنها خودداری کند و خداوند نیز به طور یقین آن را قبل از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به ایشان وحی می کرد. پس انصراف پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از درخواست خویش، با وجودیکه چهار روز دیگر نیز در قید حیات بوده، اما قضیه را پی گیری نکردند نشان می دهد که مسئله صرفاً جنبه راهنمایی و یادآوری داشته است.

پنجم: باید هر مسلمانی قلب خویش را از کینه و بغض نسبت به یاران و تربیت شدگان مکتب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- پاک کرده و از روش زیبای ائمه پیروی کند و اگر مسئله درمورد اصحاب برایش غیر قابل حل بود و در عدالت آنها شبهه ایجاد می کرد، به دنبال یافتن توجیه منطقی باشد تا در محبت او با یاران پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خللی ایجاد نشود. ائمه جملات بسیار زیبایی دارند که باید دست آویز ما قرار گیرد، از جمله حدیث زیر: (برای برادر مؤمن خویش هفتاد توجیه نیکو داشته باش) و (چشم و گوش خود را اگر بر ضد برادر مؤمن شهادت داد، تکذیب کن) و یا روایت کافی که از حسین بن مختار از ابی عبدالله بیان کرده که فرمود: امیر مؤمنان فرمودند: (همیشه کار برادران ایمانی را به نیکو تأویل و توجیه کن و حسن ظن داشته باش، مگر دلایل فراوان داشته باشی و هرگز یک کلمه را از گفتار او نیز بد مپندار اگر توجیه برای آن سراغ داری).^۱

از ابی بن کعب روایت شده است: اگر یکی از برادرانتان را بر خصلت زشتی

دیدید برای او هفتاد تأویل ذکر کنید .

پس به طریق اولی چنین رفتاری شایسته اصحاب پیامبر می باشد، مخصوصاً که آنها در موقعیتی دردآور و حیرت‌زا قرار گرفته و پیامبر از جان محبوبتر خویش را در بستر بیماری و شدت درد مشاهده می کردند.

چگونه آنان را با دید دشمنان دین بنگریم در حالیکه خالق هستی درباره آنان چنین فرموده :

)

(:

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

و چرا باید بر آنان ایراد بگیریم، آنهم پس از گذشت صدها سال؟ و چنین حادثه‌ای را مبنای تهمت قرار دهیم؟ و چه هدفی از اینکار داریم؟!

آیا ما نسبت به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بیشتر از یاران از جان گذشته‌اش که تمام صفحات تاریخ و تمام شبه جزیره عربستان و لحظه به لحظه زمان بر اخلاص و صداقت بی‌نظیر آنان گواهی می‌دهد، مشتاقتر و داناتریم؟!

آیا ما بیشتر از آنان که در عرصه گیتی راهی برای اثبات و اظهار محبت به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- وجود نداشته، مگر اینکه آن را انجام داده‌اند، مهربانتر هستیم؟

یا اینکه با ایراد و طعنه به ساحت پاک آنان اثبات می‌کنیم که اهل هوی و هوس و انحراف و گمراهی و حقه و کینه هستیم؟

ششم : اگر شخصی برای اثبات این ادعای بی‌دلیل به جمله ابن عباس که فرمود : «این حادثه مصیبتی بزرگ است» استدلال کند، در جواب باید گفت : ابن

عباس این جمله را سالها پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بیان کرده و هرگاه از وفات ایشان سخن می‌گفت و تألم فراق را یاد می‌کرد آن را بر زبان می‌آورد. و تمام روایات وارده این مسئله را تأیید می‌کنند.

هفتم: اگر از این طریق بخواهیم بر اصحاب ایراد بگیریم، اولین کسی که بیشتر از سایرین زیر سؤال نواصب و دشمنان دین قرار خواهد گرفت، علی -علیه السلام- می‌باشد و بسیار آسان است که ریشه قضیه را به ایشان بازگردانند، زیرا ایشان هم در جلسه حضور داشت و از برآوردن خواست پیامبر -صلی الله علیه وسلم- امتناع کرد و البته قبلاً هم در صلح حدیبیه با فرمان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مبنی بر پاک کردن اسم ایشان مخالفت کرد، و نیز از تراشیدن سر و ذبح قربانی همانند سایرین امتناع کرد. و یک بار دیگر نیز آشکارا با دستور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مخالفت نمود، یعنی در غزوه تبوک که امر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را مبنی بر وقوف در مدینه رعایت ننموده و به لشکر پیوست. و اگر باز هم در حیات علی -علیه السلام- دقت کنیم می‌بینیم که حکم شریعت را نیز تغییر داده است و آن زمانی بود که در قصاص غالیان (افراط‌کنندگان در مقام علی) بجای حدود شرعی، آنان را سوزانید، کاری که تا به حال در اسلام سابقه نداشته است).^۱

و البته واضح است که علی و اقدامات او را اینگونه وصف کردن هیچ تفاوتی

۱- نگا: بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۴۱۴. واضح است که تمام اقدامات ذکر شده علی ریشه اعتقادی داشته و بر دلایل محکم کتاب و سنت استوار است و جز دشمنان دین و اهل بیت چنین فهمی از اقدامات ایشان نخواهند داشت و واضح‌تر آنکه اقدامات عمر نیز دقیقاً بر همین منوال بوده و جای هیچ گونه تردید نسبت به ایشان نیست. در واقع اگر اصحاب را در تیررس تهمت و دشمنی قرار دهیم در وهله اول اهل بیت را خدشه‌دار می‌کند. (مترجم).

با وصف عمر -رضی الله عنه- و اقدامات او بدین شیوه ندارد و این کار نیز جز از دست سیاهکاران پلید برنمی آید.

سوال ششم

اگر شخصی پرسد : چگونه از ابوبکر صدیق دفاع می کنید در حالیکه حق ارث فاطمه از فدک را پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نپرداخت و فاطمه تا هنگام مرگ با وی سخن نگفت؟ آیا ابوبکر مخالفت قانون خدا را نکرده که در آیات زیر تصریح شده است:

(:).

«خداوند درباره ارث بردن فرزندان (و پدر و مادران) به شما فرمان می دهد و بر شما واجب می گرداند که (چون مردید و دخترانی و پسرانی از خود بجای گذاشتید) بهره یک مرد به اندازه بهره دو زن است».

و قانون میان انبیا گشته است :

*

(- :).

«(پروردگارا!) من از بستگانم بعد از خود بیمناکم (چرا که در ایشان شایستگی و بایستگی بدست گرفتن کار و بار دین را نمی بینم) و همسر هم از اول نازا بوده است؛ پس از فضل خویش جانشینی به من ببخش از من (دین و دانش) و از یعقوب (ثروت و قدرت) ارث ببر، و او را پروردگارا (در گفتار و کردار) مورد رضایت گردان».

و بیان فرموده که سلیمان از داود ارث برده است :

(:).

و می‌دانیم که عمل ابوبکر سبب ناخشنودی فاطمه شده است و به تبع آن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را نیز رنجانده است، زیرا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: (فاطمه پاره تن من است کسی که وی را خشمگین سازد مرا رنجانده است).

جواب:

اول: همواره بر ما لازم است که جایگاه رفیع و بلند فاطمه و علی را نزد اصحاب و از جمله ابوبکر به یاد داشته باشیم. ابوبکر -رضی الله عنه- بود که پیشنهاد کرد به علی علیه السلام که به خواستگاری فاطمه زهراء علیها السلام برود و همین امر بود که ابوبکر را واداشت بیشترین تلاش را برای ازدواج آنها انجام دهد^۱ و از طرف پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز مأمور انجام امورات ازدواج آن دو گردد^۲. حتی همسر ابوبکر، اسماء بنت عمیس در روز عروسی همواره ملازم و همنشین و یاور فاطمه بود^۳. و در روز وفات او نیز کار غسل و کفن وی را انجام داد^۴.

دوم: ممکن است بسیاری از مسلمانان مطلع نباشند که باغ فدک جزو اموال نیست (فیء) است که از اهل خبیر گرفته شد [فیء: اموالی الست از غنیمت که بدون جنگ از دشمن گرفته می‌شود] و به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- تعلق گرفت که داستان آن به طور تفصیل در سوره حشر آمده است، خداوند متعال می‌فرماید:

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۳ و ج ۱۹، ص ۱۱۲.

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۴ و امالی طوسی، ص ۴۰.

۳- بخار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۸.

۴- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵.

(:).

«چیزهای را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد و نیازمندان از آن محروم نشوند). چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد».

و آنچه را که خداوند برای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فیء قرار داده است، مخصوص خود ایشان است که آنرا مخصوص تأمین مخارج خود و خانواده قرار داد. ایشان بر آن باغ نظارت داشته و سرپرستی می‌کردند، اما آن را میراث هیچ یک از اهل بیت خویش قرار ندادند، که در کتابهای تاریخی نیز اشاره شده است. در زمان خلافت ابوبکر نیز تحت نظارت خلیفه بود، اما با پایان یافتن خلافت ابوبکر -رضی الله عنه- به درخواست علی -رضی الله عنه- در اختیار ایشان قرار گرفت و تا زمان خلافت خویش آن را اداره می‌کرد. پس از حضرت علی، امام حسن و از آن پس به ترتیب تحت اشراف و سرپرستی امام حسین، حسن مثنی و علی بن حسین و در نهایت زید بن حسن بود و به این شیوه در تملک هیچ کس نبوده است.

سوم : اما راجع به قضیه ارث باید دانست که پیامبر اسلام فرموده‌اند که پیامبران اموال دنیا را پس از مرگ به ارث نمی‌گذارند و اموالیکه در اختیار آنان بوده به عنوان صدقه جزو اموال عمومی قرار می‌گیرد. ائمه نیز به بیان این مطلب

پرداخته‌اند.

ابوعبدالله از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کند که فرمود: هر کس که راهی برای کسب علم در پیش گیرد، خداوند راهی برای ورود او به بهشت ایجاد می‌کند و ملائکه خداوند در مسیر او بالهای خویش را گسترانیده و اهل آسمان و زمین حتی ماهیان دریا برایش طلب مغفرت می‌کنند. بدانید که برتری عالم بر عابد همانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است. علما میراث بران انبیاء هستند و چون انبیاء دینار و درهمی را به ارث نگذاشته‌اند، بلکه علم و دانش را یارث گذاشته‌اند. پس هر کس که سهم بیشتری از دانش برده باشد ارث بیشتری از انبیا برده است).^۱

ابو عبدالله در جایی دیگر می‌فرماید (علما میراث بر پیامبرانند، از این جهت که درهم و دینار به ارث نمی‌گذارند، بلکه احادیث انبیاء ارث آنان است و هر عالمی سهم بیشتری از دانش حدیث برده باشد، ارث او از انبیا بیشتر است).^۲

امام جعفر از پدرشان روایت می‌کنند که: (پیامبر -صلی الله علیه وسلم- دینار و درهم، برده و کنیز، گوسفند و شتر را به ارث نمی‌گذارد. به هنگام وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- زره ایشان نزد یک یهودی از اهالی مدینه در ازای بیست پیمانه جو برای تهیه نفقه اهل بیت در گرو گذاشته شده بود).^۳

حال اگر کسی باغ فدک و سهم خیر را دارا باشد در ازای بیست پیمانه جو زره اش را گرو می‌گذارد؟!

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴ و بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۴ و امالی صندوق، ص ۶۰ و بصائر الدرجات، ص ۳

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲ و وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۸ و مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۹ و الاختصاص، ص ۴ و بصائر الدرجات، ص ۱۰.

۳- قرب الدسناد، ص ۴۴ و بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

امیرمؤمنان علی - علیه السلام - می‌فرماید : (علم و دانش از هفت جهت بر مال و ثروت برتری دارد) :

- ۱- دانش میراث پیامبران است و مال میراث فرعونیان.
- ۲- انفاق دانش از مقدار آن نمی‌کاهد، اما ثروت با خرج کردن کاسته می‌شود.
- ۳- مال و ثروت نیاز به نگه‌داری دارد، اما علم و دانش خود سبب حفظ انسان است.

- ۴- دانش در گور نیز به همراه انسان است، اما ثروت او تنهانش می‌گذارد.
- ۵- کافر و مؤمن به ثروت می‌رسند، در حالی که علم و دانش مخصوص مؤمنان است.

- ۶- همه مردم برای امور دین به دانشمند نیاز دارند، اما همه مردم نیازمند مالدار نیستند.

- ۷- دانش در عبور انسان از پل صراط یاری‌گر است، اما ثروت عبور او را مشکل می‌کند.^۱

چهارم : اگر کسی فاطمه (سلام الله علیها) را با استدلال به آیات

*

(: -) .

و نیز آیه؛

(:) .

در گرفتن میراث پدر مستحق بداند، استدلال وی باطل و بی‌اساس است و بیانگر ضعف دانش و سطحی نگری اوست زیرا وراثتی که در آیات مذکور بیان

شده است در نبوت و علم و حکمت است، نه مال و ثروت دنیا، که دلایل نقلی و عقلی این گفته را تأیید می کنند.

دلایل نقلی این موضوع را در روایات اول این بحث بیان کردیم و دلایل عقلی در موارد زیر بیان می شود؛

۱- سید محمد حسین فضل الله در تفسیر آیه

می فرماید : این ارث راهی برای امتداد خط رسالت برای داعیان و تلاش گران و مجاهدان راه خدا می باشد، تا رسالت آنها در روح و روان و عمل پیروان همیشه در تپش و حیات باشد.^۱

۲- آیا معقول است که پیامبری بزرگ که نعمت های جاودانه بهشت خداوند، در انتظار اوست از خداوند بخشنده، دنیای فانی را برای فرزندان خویش طلب کرده وارث آنان قرار دهد؟! چنین درخواستی برای یک مرد مسلمان عادی نیز شایسته نیست تا چه رسد به پیامبری خاتم.

۳- پیامبران خدا در توصیه مردم به نیکی و کردار نیک بهترین الگو می باشند، حال چگونه شایسته است که آنان به انفاق و بخشش اموال دنیا توصیه نموده، اما متاع قلیل دنیا نزد آنان تا پس از مرگ نیز باقی بماند. (آیا مردم را به نیک کرداری توصیه نموده و خود را فراموش می کنید) (بقره : ۴۴).

۴- تفسیر آیه

(:) .

برای ما به وضوح روشن می سازد که ارث حضرت زکریا علیه السلام- مال و ثروت دنیا نبوده بلکه علم و نبوت است، شما را به خدا سوگوند چه کسی می تواند

۱- تفسیر «من وحی القرآن»، ذیل آیه ۶، سوره مریم.

به ما بگوید، ثروتی را که حضرت زکریا از خداوند طلب کرده برای چه کسی مصرف می‌کرد و چند مرد در خانه آل یعقوب بود؟ و سهم یحیی در میان آل یعقوب چه مقدار بود؟

با نگاهی منصفانه به کتب تاریخ در می‌یابیم که تمامی پیامبران بنی اسرائیل جزء آل یعقوب هستند و لفظ اسرائیل، پیامبر خدا یعقوب را در برمی‌گیرد، و البته در میان فرزندان اسرائیل افراد غیر نبی نیز وجود داشته‌اند. حال حضرت یحیی در میان این تعداد زیاد از فرزندان یعقوب و آل او چه مقدار ارث داشت؟ پس با تفکری عالمانه در این آیه و با استفاده از تفاسیر معتبر و روایات تاریخی در می‌یابیم که ارث مذکور در مال و ثروت نبوده است، زیرا حضرت یعقوب و زکریا هر دو پیامبر بودند و ارث میان پیامبران نیز جز نبوت و علم و حکمت چیز دیگری نیست، علاوه بر این زکریا، نجاری ساده و فقیر بوده است و مالی برای ارث یحیی نداشت.

اما اگر شخصی برای اثبات اینکه پیامبران نیز ارث می‌برند به آیه
(:) .

استدلال کند، باز به اشتباه رفته است، زیرا آنچنان که بیان می‌کنیم در اینجا نیز هدف میراث، نبوت، حکمت و علم است.

شیخ محمد سبزواری نجفی در این رابطه می‌گوید: این آیه بدان معنی است که حضرت سلیمان حکومت و نبوت را به ارث برده تا بجای نوزده فرزند دیگر حضرت داوود جانشین وی باشد^۱ و می‌دانیم که طبق روایات تاریخی حضرت داوود همسران و کنیزان و فرزندان بسیار زیادی داشته است، پس آیا ممکن است

۱- تفسیر الجدید و تفسیر معین زیر آیه ۱۶ سوره نمل.

در میان همه آنان فقط سلیمان ارث برده باشد و در حالی که برادران نیز از پدر ارث می‌برند، تخصیص یک شخص به ارث کاری حکیمانه است؟

اگر فرض کنیم که ارث مذکور جنبه مادی داشته باشد، ذکر آن در کتاب جاودانه خدا و با وجود بیانات متعدد دیگر در زمینه توارث فرزندان از والدین چه حکمت و فایده‌ای خواهد داشت؟

پنجم : شخص دوستدار حقیقت با اندکی تأمل از خویش می‌پرسد :

آیا فاطمه زهرا فدک را به عنوان ارث از ابوبکر طلب می‌کرد یا اینکه هدیه و بخششی از جانب پدر گرامیش می‌دانست که پس از فتح خیبر به وی بخشیده بود؟

پاسخ به این سوال ما را در شناخت بهتر مسئله یاری می‌دهد. زیرا همه دانشمندان و علمای اسلام بر این باورند که فاطمه (علیها السلام) پس از طرح درخواست خویش با ابوبکر و پاسخ ابوبکر به ایشان، بدون اعتراض و سخنی دیگر وی را ترک کرد، و اگر فدک را ارث فاطمه بدانیم منع ابوبکر بجاست زیرا همه می‌دانند و در روایات هم ذکر شد که انبیاء حتی یک دینار را هم به عنوان ارث به جای نمی‌گذارند، تا چه رسد به یک باغ. و اگر هم آن را هدیه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به فاطمه بدانیم ذکر نکات زیر الزامی است :

۱- روشن است که فتح خیبر در اوایل سال هفتم هجری اتفاق افتاد. و حضرت زینب در سال هشتم و ام‌کلثوم در سال نهم وفات یافته‌اند. حال اگر قرار باشد که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فدک را به حضرت فاطمه هدیه کرده باشد، چگونه دو دختر عزیز دیگرش را از این بخشش محروم ساخته است. در واقع پذیرش این قضیه توهین مستقیم به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌باشد که میان فرزندان خویش فرق قایل شده است. »

«.

۲- اگر فرض کنیم که فدک بخشش پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به

فاطمه است، دو حالت دارد یا اینکه آن را در اختیار گرفته است یا خیر!

اگر در تملک ایشان بوده، چرا نزد ابوبکر آمده و باغ را طلب می‌کند؟ و اگر در تملک ایشان نبوده پس باید به صورت ارث به ورثه برسد، زیرا مال هبه شده اگر دریافت نشود و شخصی آن را در تملک و اختیار نگیرد، ملغی تلقی می‌شود. و پس از مرگ شخص بخشنده به ورثه تعلق می‌گیرد.

ششم: در فقه جعفری تصریح شده که زمینهای کشاورزی را نمی‌توان به صورت ارث به زنان داد بلکه باید قیمت آن تعیین شده و وجه آن پرداخت شود. و این قضیه از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است:

از یزید صائغ روایت شده که از اباعبدالله پرسیدم، آیا زنان می‌توانند زمین را به ارث برند؟ فرمود: خیر، اما قیمت آن را دریافت می‌کنند، گفتم: ولی مردم به این کار راضی نمی‌شوند، فرمود: اگر حکم را به دست گیریم و مردم به آن تن در ندهند با شلاق این حکم را اجرا می‌کنیم و اگر باز هم به اجرای آن راضی نشوند، با شمشیر آنان را به تسلیم وا می‌داریم^۱.

از ابان بن احمر نیز روایت شده که: (در روایتی که فقط از طریق بیاع زطی شنیده‌ام آمده است: از اباعبدالله پرسیدم: آیا زنان ارث نمی‌برند؟ فرمود: آری، قیمت و بهای خشتها، و نیاها و چوبهای به کار رفته و کل بناء به آنها داده می‌شود و اما از زمین و مستغلات ارث نمی‌برند. گفتم: پس آیا از لباس ارث می‌برند؟ فرمود: سهم خویش را آری، گفتم: چگونه ممکن است برای مستغلات و زمین قیمت تعیین شود اما برای لباس، عین آن را به ارث می‌برند و این تفاوت بر چه

۱- کافی، ج ۷، ص ۱۲۹ و نگا: وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۷۰ و تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۲۹۹.

مبنایی است؟ فرمود: زیرا انساب خانواده از طریق زن ثابت نمی‌شود، همانند شخص بیگانه‌ای است که به خانواده‌ای دیگر پیوسته است و اگر به هر علت دوباره از آن خانواده جدا شود و با شخصی دیگر ازدواج کرده و بچه‌دار شود، ممکن است شوهر جدید یا بچه‌های جدید او، ادعای زمین و مستغلات را کرده و برای خانواده قبلی او مزاحمت ایجاد کنند.^۱

هفتم: تفسیر و توضیح شفاف آنچه که میان حضرت زهراء (علیها السلام) و ابوبکر -رضی الله عنه- روی داد بدین گونه است که فاطمه سرور بانوان بهشتی هرگز ادعای مالی را که به وی تعلق نداشته نکرده است، بلکه حقی را طلب کرده که به گمان خویش به وی تعلق دارد. اما پس از بیانات ابوبکر به قناعت رسیده و از مطالبه خواست خویش منصرف شده و دیگر بار، آن را تکرار نکرد.

صحت این توجیه هم زمانی روشن می‌شود که می‌بینم امام علی -علیه السلام- هم به هنگام تصدی امر خلافت به فرزندان خویش هیچ سهمی از فدک را نداده است و حتی در جواب سوال شخصی که چرا فدک را به تصرف خود و خانواده در نمی‌آوری، گفت: (من از خدا شرم دارم که چیزی را به خانواده خویش اختصاص دهم که ابوبکر آن را منع کرده و عمر نیز بر آن منهج بوده است^۲). حال اگر کار ابوبکر را ظالمانه بدانیم، آیا تأیید این کار را توسط علی نیز ظالمانه نمی‌دانیم که میراث مادر بچه‌هایش را به آنها باز نگرداند؟ بسیار واضح است که دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) و مسلمین همه اصحاب را از این ادعا مبرا دانسته و نسبت به ابوبکر نیز سوء ظن نخواهد داشت.

۱- کافی، ج ۷، ص ۱۳۰.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۵۲.

در اینجا دو نکته دیگر را نیز در موارد هشتم و نهم متذکر می‌شویم.

هشتم : اگر ابوبکر -رضی الله عنه- از تصرف فدک قصد سوئی داشت و آزار فاطمه (علیها السلام) را نیت کرده بود، پس چرا آن را به عایشه (رضی الله عنها) یا هیچ کدام از امهات مؤمنین نبخشید؟ روشن است که به دلیل عمومیت تحریم میراث بر همه اهل بیت است^۱ زیرا زنان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز جزو اهل بیت هستند، پس آنان نیز حق تملک آن را نداشته‌اند و ابوبکر با این کار قصد عمل به سفارش پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را داشته است. آیا عمل به وصیت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اشتباه است؟

نهم : دلیل دیگر برای تبرئه ابوبکر از دشمنی و کینه با فاطمه این است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز درخواست فاطمه را برای در اختیار گرفتن خدمتگذار برای خانه رد کرد. در حالیکه کاری مشروع و مباح است. آیا منع پیامبر -صلی الله علیه وسلم- دلیل بی‌عدالتی ایشان است؟! امام علی -علیه السلام- در حدیثی طولانی به بیان این داستان می‌پردازد : (... آنگاه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- درخواست، فاطمه به ایشان گفت : ای پدر توان انجام کار خانه را ندارم. پس برایم خدمتگذار و یاوری تعیین کن که مرا یاری دهد، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به او فرمود : آیا بهتر از خدمتگذار نمی‌خواهی؟ علی به فاطمه اشاره کرد که بگو : آری، فاطمه گفت : بله پدر بهتر از خدمتگذار می‌خواهم؟ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : پس هر روز ۳۳ بار خداوند را تسبیح گو و ۳۳ بار حمد بگو و ۳۴ بار تکبیر بگو، که صدبار با زبان خدا را یاد کرده باشی و هزار نیکی

برای تو در کفه حسنات باشد).^۱

دهم : اینکه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با خشم فاطمه، خشمگین می شود. گفتاری صحیح و بدون اختلاف است که هیچ کس در آن تردید ندارد. اما باید دانست که هدف ابوبکر -رضی الله عنه- خشمگین ساختن فاطمه نبوده است زیرا وصیت پدر گرامی او را اجرا کرده است که ایرادی بر او یا هر شخصی دیگر که آن را انجام می داد نیست.

و نیز این گفته پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نه به این معنی است که فاطمه هر گاه و به هر دلیل که خشمگین شود، پیامبر نیز از آن متأثر شده و خشمگین شود و مورد رضایت ایشان هم نباشد. و بسیاری موارد در زندگی زناشویی علی و فاطمه -رضی الله عنهما- وجود داشته است که علی فاطمه را ناراحت و غمگین ساخته است اما پیامبر -صلی الله علیه وسلم- علی را محکوم نکرده و بر او عصبانی و خشمناک نشده است. البته مواردی هم بوده که حق را به فاطمه داده و با علی با خشم و عصبانیت برخورد کرده است. در واقع پیامبر -صلی الله علیه وسلم- میان پسر عموی و دختر خویش که سرور زنان بهشتی است، موضعی عادلانه و منصفانه داشته است نه موضعی عاطفی و تحت تأثیر محبت پدرانه که سبب ضیاع حق شود!

ابوذر -رضی الله عنه- روایت زیبایی را بیان می کند: (زمانیکه با جعفر پسر ابوطالب به عنوان مهاجر در حبشه به سر می بردیم، کنیزی را به مبلغ چهار هزار درهم به او دادم، که در بازگشت به مدینه او نیز کنیز را به علی هدیه داد، علی نیز او را خدمتگذار فاطمه (علیها السلام) قرار داد تا در انجام امورات منزل یاریش

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۲ و بحار الانوار، جل ۴۳، ص ۱۳۴.

دهد. در یکی از روزها که فاطمه به اتاق داخل می‌شود، علی را در حالیکه سرش را بر روی دامن کنیز گذاشته بود، مشاهده می‌کند. فاطمه (علیها السلام) می‌پرسد: ای ابوالحسن با او چه کار کردی؟ علی -علیه السلام- گفت: به خدا قسم، ای دختر محمد! هیچ کاری با کنیز نکردم، حال تو بگو، کاری داشتی؟ فاطمه (علیها السلام) گفت: آیا اجازه می‌دهی تا منزل پدرم بروم؟ علی -علیه السلام- گفت: آری می‌توانی بروی. فاطمه نیز روسری بر سر کرده و برقع را پوشیده و به راه افتاد. هنوز به منزل پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نرسیده بود که جبرئیل بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نازل شد و به او گفت: خداوند بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید اکنون فاطمه به نزد تو می‌آید که از علی شکایت کند اما تو چیزی از او نپذیر!! فاطمه به خانه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- رسید، اما قبل از آنکه چیزی بگوید پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: آیا می‌خواهی از علی شکایت کنی؟ فرمود: بله، به خدای کعبه قسم! پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: برگرد و به علی بگو، برای خشنودی تو رویم زمین خورد).^۱

از جعفر بن محمد -علیه السلام- روایت است که: (یک بار فاطمه نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از علی شکایت کرد و گفت: ای رسول خدا! هیچ وقت درآمد و روزیش را در خانه نگه نمی‌دارد بلکه به مساکین می‌بخشد! پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: ای فاطمه آیا مرا نسبت به پسر عمویم که حکم برادر را برایم دارد خشمگین می‌کنی!

در حالیکه خشم او خشم من و خشم من خشم خدا را در پی دارد).^۲

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۳ و المناقب، ج ۳، ص ۳۴۲ و بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۰۸.

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳ و نگا: کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۳.

یازدهم : نباید از یاد برد که مهمترین هدف دشمنان اسلام نابودی وحدت مسلمانان از طریق ترویج داستانهای بی اساس و اخبار دروغی است که بر وجود بغض و کینه میان نسل اول اسلام دلالت دارد. و اگر از خویش پرسم که تشکیل سالیانه مجالس یاد بود، برای یادآوری داستانهایی که نتیجه آن تحریک احساسات و عواطف مردم بر علیه اصحاب و اهل بیت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و ایجاد خشم و نفرت نسبت به آنها چیز دیگری نیست، آیا جز ایجاد تفرقه و شکستن صف وحدت مسلمین نتیجه ای خواهد داشت.

داستانی از جمله قضیه فدک که ابوبکر -رضی الله عنه- جز با استناد به دلیل شرعی و توصیه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به آن اقدام نکرد و برخورد او با فاطمه فقط بر مبنای انجام دستور شریعت و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بود، کسی که به تأویل و تفسیر نادرست این قضیه می پردازد چه جوابی برای طعنه دشمنان اهل بیت خواهد داشت اگر آنان اینگونه قضاوت کنند که :

کار فاطمه بسیار تعجب آمیز است! بر علیه مسلمین خشمگین شده و با آنها مخالفت می کند و خصومت و دشمنی را به جایی می رساند که اسلام از آن نهی کرده است، این کار او جز از روی هوی و هوس و اشتیاق به مال دنیا نیست. مانند آنچه که او با ابوبکر خلیفه مسلمین کرد و از او میراث طلبید، و سفارش پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را نادیده گرفت. البته، او در دوران حیات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز بسیار موجبات خشم او را فراهم می آورد که در روایات بسیاری ذکر شده که او از فقر و تنگدستی علی به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- شکایت می برد، مانند روایتی که ابواسحاق سبیعی از حارث و او هم از علی روایت کرده است که : (علی گفت : روزی فاطمه برای شکایت از من نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

وسلم- رفت، من گفتم ای فاطمه آیا این کافی نیست که من اولین مسلمان، صبورترین و داناترین آنان هستم؟ و تو سرور بانوان بهشت هستی و بر همه زنان جز مریم دختر عمران برتری و دو فرزند تو نیز سرور جوانان بهشتی هستند).^۱

و ابوصالح نیز از ابن عباس روایت می‌کند که فاطمه به دلیل گرسنگی و کمبود لباس گریه می‌کرد. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: ای فاطمه به شوهرت قناعت کن. به خدا قسم او در دنیا و آخرت سید است. و بدین وسیله پیامبر -صلی الله علیه وسلم- میان آنها را آشتی داد (...).^۲

پس ای دوستدار اهل بیت آیا چنین فکری را در مورد آنان می‌پسندی و به خود اجازه می‌دهی در جمله کینه‌ورزان و دشمنان آنان باشی؟ یا اینکه از حیطة آنان با تمسک به روش صحیح و مبارک پیامبر -صلی الله علیه وسلم-، ائمه و سایر اصحاب، دفاع می‌کنی و یاران پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را در دایره محبت و سیادت خویش قرار می‌دهی؟ آیا کدام گروه را می‌پسندی؟

سوال هفتم

کسی که از اصحاب دفاع می‌کند راجع به عمل ابوبکر و عمر و خالد بن ولید که پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به خانه حضرت علی هجوم برده، او را بسته و همسر او را به حدی زدند که پهلویش شکست و جنینش را سقط کرد و آنگاه خانه را آتش زدند و روایات تاریخی نیز به آن شاه دارند، چه توضیحی دارد؟

۱- امالی طوسی، ص ۲۴۸.

۲- المناقب، ج ۳، ص ۳۱۹، و بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹۹.

جواب :

اول : لازم است بیان کنیم، منطقی نیست که شخصی با شنیدن چند روایت تاریخی محبت خویش را نسبت به دوستان و محبوبانش از دست داده در حالیکه درجه اعتبار و صحت و سقم آن روایت برایش روشن نیست. تا چه رسد به کسی که صحیح و غلط روایت را می‌تواند از هم تفکیک کند، اما فقط به دلیل تعصب جاهلی حاضر به تسلیم در برابر حقیقت نیست و با بیان باورهای باطل مبتنی بر آن دسته از روایات در میان مردم سبب ایجاد فتنه و بغض و کینه نسبت به افرادی مانند اصحاب گردد.

بلکه باید به تحقیق در مورد روایات پرداخته و کوشش و سعی دقیقی برای دریافت روایات صحیح داشته باشد. قواعد و شروط پذیرش حدیث صحیح را بداند و انتشار فراوان روایت باطل وی را نفریبد.

دوم : باید بگوییم که این داستان از اساس دروغ بوده و از زبان سیه رویان فتنه‌انگیزی بیان شده که دریدن جامه سفید وحدت مسلمین آرزوی پلیدشان بوده است. و ما در اینجا به صورت تحدی اعلام می‌کنیم، اگر تمام علما تلاش کنند که در این مورد حتی یک روایت صحیح، که از لحاظ سلسله اسناد و وجود راویان عادل امامی مذهب ضابط و دقیق خالی از اشکال باشد را بیابند هرگز نخواهند توانست.

اما با کمال تأسف، بسیاری کسانی که با این وجود باز هم به این داستان دروغ و بی‌اساس ایمان داشته و بسیار عاطفی و احساسی با قضیه برخورد می‌کنند و به خود زحمت نمی‌دهند که روایاتی را که از زبان برخی افراد بیان می‌شوند، از لحاظ صحت و ضعف بررسی کنند.

سید هاشم معروف حسنی پس از بیان روایات وارده در مورد حادثه بیان شده برای حضرت زهرا (علیها السلام) می گوید : این گونه روایات از آن دسته هستند که بسیاری از آنها را با نقد عادلانه و بی تعصب، نمی توان از حیث سند به اثبات رساند.^۱

در جایی دیگر می گوید : بهر صورت حدیث در مورد فدک و میراث زهرا (علیها السلام) از پدرش و موضع گیری او در برابر دستگاه خلافت بسیار زیاد است و بدون هیچ شک و تردیدی هم دوستان و هم دشمنان، بسیاری از این روایات را خود ساخته و پرداخته اند، زیرا با تحقیق و نقدی عالمانه، جز تعداد بسیار کمی از این روایات را نمی توان پذیرفت.^۲

علامه کاشف الغطاء نیز می گوید : اما داستان زدن زهرا و آسیب دیدن گونه او از آن مواردی است که نه وجدان، نه عقل و نه احساسات من توان پذیرفتن آن را ندارد. نه به خاطر اینکه آن قوم نمی توانستند آن را انجام دهند، بلکه به این دلیل که خو و سرشت عرب و عادات و تقالید نیکی جاهلیت قبل از اسلام که شریعت اسلام نیز آن را مورد تأیید قرارداد ، همانند غیرت و تعصب نسبت به زنان هرگز به یک مرد عرب اجازه نمی داد که زنی را آن هم در برابر شوی او مورد ضرب و شتم قرار دهد.^۳

از آیه الله خوئی پرسیده شد : که آیا روایت پهلوی شکستن زهرا (علیها السلام) صحیح است؟ در پاسخ گفت : طبق رأی مشهور میان علماء صحیح نیست.^۴

۱- نگا : سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- نگا : جنه المأوی، ص ۱۳۵.

۴- نگا : صراط النجاه، ج ۳، ص ۳۱۴.

سوم : اگر شخصی پرسد که علی -علیه السلام- چگونه پذیرفت، چنین اهانتی بر خانواده‌اش انجام گیرد. این گونه جواب می‌دهند که : علی از جانب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به صبر در برابر صحابه و انفعال در قبال اعمال آنان امر شده بود، تا پرچم اسلام به دلیل اختلافات داخلی آسیب نبیند و دولت مرکزی از داخل دچار تفرقه نگردد.

اکنون ما می‌گوییم :

که این قضیه هم جزو مطالب بی‌اساس و دروغ است و به فرض قبول آن هم، عملکرد امام علی -علیه السلام- در طول ایام خلافت کاملاً آن را باطل می‌کند، چراکه اگر ایشان از جانب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مأمور به محافظه‌کاری و صبر در قبال هر حرکت درست و نادرست اصحاب بود به حدی که (معاذالله) مرتکب بی‌توجهی به هتک حرمت ناموس خویش نیز شود، پس چرا در جنگ جمل با سپاه عایشه و طلحه و زبیر درگیر شد و پس از آن به جنگ صفین پرداخت و با مبارزه با معاویه اسباب ریخته شدن خون هزاران صحابی و غیرصحابی را فراهم آورد؟ آیا این اقدامات او مخالف با وصیت (مفروض) پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نبود؟

پس واضح است که اساساً چنین وصیتی از جانب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به ایشان نشده بود که در مقابل ظلم و تجاوز به حرمت‌های خدا و خلق خدا آرام بنشینند و خود نیز تسلیم شود و آن ظلم و تجاوز بزرگ را که هتک حرمت خانه و خانواده‌اش را در پی داشت، بپذیرد. حقیقتاً بر هر فرد مسلمانی واجب است که قبل از به زبان راندن چنین رسوایی و نسبت دادن آن به حیدر کرار و شیر خدا، غیرت، شهامت و شجاعت وی را در عرصه‌های مختلف زندگی، که نسبت به دین

خدا و اهل بیت داشت، به یاد آورد که تا چه حد حساس و پایدار بود. او همان شخصی است که ائمه و از جمله امام صادق از وی آموخته‌اند که: (هر کس که بدون زن مظلومش کشته شود، شهید است^۱). آیا کسی که منشأ چنین آموزه‌هایی است، این ذلت و بی‌غیرتی را می‌پذیرد؟!

چهارم: هر فتنه‌جویی که تقیدی به روایات صحیح نداشته باشد و بدون سند صحیح آنها را بپذیرد و به صرف انتشار آنها در کتب حدیث، مبنای اعتقادش قرار دهد، می‌تواند چنین داستان‌پردازی کند که ضربه خوردن زهرا (علیها السلام) و سقط جنین او و سوزاندن خانه، توطئه‌ای مشترک میان ابوبکر و عمر با علی بود، که زهرا را از میان بردارند و به اهداف خویش دست یابند. آنگاه به دلایل حدیثی زیر نیز استناد کرده، بگوید:

۱- علی برای توطئه مشترک خویش با ابوبکر و عمر، نمایشنامه‌ای دقیق طراحی کرده بود که براساس آن رواج داده بود، وی به دستور پیغمبر از مبارزه با اصحاب، منع شده و قربانی توطئه‌های ابوبکر و عمر است. اما ما می‌دانیم که در آن هنگام، ابوبکر بیشتر از ۶۰ سال و عمر نیز ۵۳ سال سن داشتند و علی که به حیدر کرار مشهور بود، به راحتی می‌توانست با آنان مبارزه کرده و از خانه خویش بیرون راند. اما این کار را نکرد تا طرح مشترک خویش را با آنان اجرا کند. در واقع دست خود علی در کار بود.

۲- علی گفته بود که برای حفظ خون مسلمین نباید با صحابه مقابله کند. در حالیکه ما می‌دانیم، دفاع نکردن او از زهرا (علیها السلام) به این بهانه نیز باطل بود، زیرا طبق بسیاری روایات، همه اصحاب به غیر از سه نفر، مرتد شده بودند و شرعاً

۱- نگا: کافی، ج ۵، ص ۵۲ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۶۷ و وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۱.

قتال با آنان واجب است و ابوبکر و عمر نیز جزو مرتدین بودند. پس اگر علی - علیه السلام - زهرا را دوست داشت چرا با آنان نجنگید.

پس توطئه با هماهنگی خود علی بوده است.

۳- دلیل واضح تر آنکه با گذشت ۹ شبانه روز از وفات فاطمه زهرا علی با زنی از طایفه بنی حنیفه ازدواج کرد و فرزند او را به «ابن حنیفه» لقب داد. و جالبتر اینکه پس از آن هم با ازدواج دختر خویش ام کلثوم با عمر که یکی از اعضای توطئه چین بود موافقت کرد. پس علی - علیه السلام - خود به انجام توطئه قتل زهرا کمک کرده است و الا چگونه راضی می شود که دخترش با قاتل زهرا ازدواج کند.

۴- علی به هنگام خلافت ابوبکر و عمر نقش قضاوت و وزارت را داشت و به آنها در موارد مختلف مشوره می داد و راهنمایی می کرد و نقش عمده ای در تثبیت جایگاه و قدرت آن دو نفر داشت و این نشان می دهد که طبق توافق قبلی، علی قول همکاری داده به شرط که آنان نیز وی را در انجام این توطئه همکاری کنند. و دیدیم که همینگونه شد.

۵- علی در همین راستا اشتیاق شدیدی به نامگذاری فرزندانش به اسم ابوبکر و عمر عثمان دارد و حتی با زن اول ابوبکر نیز ازدواج کرد و این خود دلالت بر رابطه قوی میان آنها و جاودانه کردن یاد و رسم آنان دارد هر چند که بر علیه زهرا تمام شود.

۶- علی به اولاد فاطمه میراث و حقوقشان را که از مادر به آنها می رسید نپرداخت، حتی زمانیکه خلافت را به عهده گرفت و قدرت اعطای آن حق را داشت. و نیز تراویح را که ابداع عمر بود منع نکرد و مُتعه را که عمر حرام کرده

بود، دوباره رواج نداد. پس او با آنها همدست بوده است.

فرضیات زندیقان را در اینجا پایان می‌دهیم.

من نویسنده که از گفتن و نوشتن چنین مطالبی شرم دارم. قلم و کاغذ من نیز به خود می‌لرزد و به خدا سوگند اگر جز برای تبیین حقیقت نبود و اگر لازم نمی‌دانستم چنین اباطیلی را هرگز به عرصه نوشتار نمی‌آوردم.

و تو ... ای دوستدار اهل بیت آیا می‌پذیری که علی چنین کرده باشد. قبلاً بیان کردم و دوباره به یاد می‌آورم که تمام این استدلالها بر مبنای احادیث و روایات مجهول و مکتوبی است که در کتب حدیث وارد شده و بدون تحقیق پذیرفته شده است. من ایمان دارم که هیچ مسلمانی، نگاهی چنین را نمی‌خواهد. پس هر آنچه را که بر علیه اصحاب و در روایات آمده و بیان می‌شود، هر چند که زیاد باشد، می‌پذیر.

سوال هشتم

چه جوابی برای موضع‌گیری ابوبکر صدیق وجود دارد که در اوایل خلافتش تعدادی از اصحاب را به فرماندهی خالد بن ولید به جنگ و قتال مسلمانان فرستاد و خون آنان را مباح دانست، فقط به دلیل عدم اعطای زکات، آن هم به دلیل جهل و ناآگاهی آنها. مانند آنچه که در مورد طایفه مالک بن نویره و کشته شدن او توسط خالد اتفاق افتاد که در همان شب با همسرش نیز ازدواج کرد؟

جواب :

اول : زکات یکی مهمترین ارکان اسلام است که پس از شهادتین و نماز مطرح شده است، و پلی برای راهیابی مال و ثروت ثروتمندان و سایرین به خانه فقراء و

مساکین و سایر مستحقین زکات می‌باشد، به همین دلیل خداوند نیز در کتاب عزیز خویش در بسیاری از موارد زکات را به همراه نماز مطرح نموده است، از جمله :

(:) .

(:) .

(

از ابوجعفر علیه السلام- روایت است که : (خداوند زکات را با نماز با هم بیان کرده است، پس اگر کسی نماز بخواند، اما زکات نپردازد، نمازش مقبول نیست).^۱

از محمد بن مسلم و ابوبصیر و برید و فضیل، چند روایت از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام- روایت شده که فرموده‌اند : (خداوند زکات را همراه نماز فرض کرده است).^۲

به همین خاطر حکم تارک زکات، مانند حکم تارک نماز می‌باشد یعنی، قتل او، و این مطلب در قرآن و عترت ثابت است : خداوند می‌فرماید :

(:) .

«هنگامی که ماههای حرام پایان گرفت، مشرکان (عهد شکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همهٔ کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمرهٔ شما نیستند و) ایشان را رها سازید و) راه را برای آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت

۱- کافی، ج ۳، ص ۵۰۶، و من لایخصره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰ و وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۲.

۲- کافی، ج ۳، ص ۴۹۷ و وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۳.

فراوان (برای توبه کنندگان (از گناهان)، و رحمت گسترده است».

از ابان بن تغلب روایت است که ابو عبدالله -علیه السلام- به من گفت : (خون دو کس در اسلام حلال اعلام شده و تا زمانی که خداوند، قائم اهل بیت را مبعوث می کند، کسی در مورد آنها قضاوت نمی کند، اما با ظهور قائم اهل بیت، طبق کتاب خدا با آنان رفتار خواهد کرد و برای اجرای حکم در مورد آنها بینه و دلیلی نمی خواهد : فرد زنا کار همسردار که رجم می شود و کسی که از پرداخت زکات خودداری می کند که گردنش زده می شود).^۱

از علی بن ابراهیم از پدرش و او هم از اسماعیل بن مراد و او از یونس و او از ابن مسکان روایت مرفوعی را از مردی که از ابوجعفر -علیه السلام- روایت می کند، بیان می دارد که : (نزد سول خدا -صلی الله علیه وسلم- در مسجد نشسته بودیم که با اشاره به پنج نفر فرمود : بپا خیزید و آنها را از مجلس بیرون کرد، آنگاه فرمود : از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید در حالیکه زکات نمی دهید).^۲

دوم : طبق روایات تاریخی که بزرگان علما روایت کرده اند، بسیاری از اعراب پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مرتد شده و برخی از آنها از دادن زکات خودداری کردند.

طوسی در امالی از ابراهیم بن مهاجر از ابراهیم روایت کرده که : اشعث بن قیس و عده ای دیگر از اعراب پس از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مرتد

۱- کافی، ج ۳، ص ۵۰۳ و من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲ و وسایل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳ و مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۵ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵.

۲- کافی، ج ۳، ص ۵۰۳ و من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲ و وسایل الشیعه، ج ۹، ص ۲۴ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۱.

شدند، و می گفتند، نماز می خوانیم اما زکات نمی پردازیم، که ابوبکر با آنان مخالفت کرد و گفت : پیمانی را که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بسته است نخواهم گسست. و از اموالی که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از شما به عنوان زکات می گرفت کم نخواهم کرد و با شما جهاد می کنم حتی اگر برای گرفتن پابند شتر باشد، آنگاه آیه زیر را تلاوت کرد

. (:)^۱

«حمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته اند».

پس اقدام ابوبکر -رضی الله عنه- که سپاه مسلمین را به رهبری خالد بن ولید برای مبارزه با مرتدین فرستاد از پشتمانه ای چنین محکم و قرانی برخوردار است. و از جمله کسانی که خالد با آنان مبارزه کرد، قوم مالک بن نویره^۲ بود که زکات را به ابوبکر و غیره او نمی پرداختند.

سوم : بسیاری از اهل فتنه فرستادن خالد توسط ابوبکر -رضی الله عنه- را به غزوه ها و جنگها برای کشتار مردم و خونریزی آنها عیبی بزرگ بر ابوبکر جلوه داده و آن را مبنای تهمت قرار داده اند، اما حقیقت این است که نه تنها ابوبکر، بلکه خود پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مأموریت های زیادی را به خالد واگذار کرده است، از جمله اینکه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- او را به طائف، یمن، عزی، بحرین، دومه الجندل و چند مکان دیگر نیز فرستاد.

اما با این وجود و توجه خاصی که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و خلفاء نسبت به او داشتند، باز افرادی یافت می شوند که با کنجکاوی در صفحات تاریخ

۱- امالی طوسی، ص ۲۶۲ و بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۱.

۲- نگا : همین کتاب، ص ۱۰۲.

به دنبال یافتن اشتباه و خطایی از وی هستند که بر وی دروغ بسته، نیکیهایش را پنهان کرده و شخصیت و مقام او را زیر سوال برند.

چهارم : خداوند متعال می‌فرماید :

(:) .

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد آنان را قطعاً جایگزین خواهد کرد همانگونه که پیشینیان را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود کرده است، همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد (به گونه‌ای که با اطمینان) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون‌شوندگان از دایره ایمان و اسلام شمرده می‌شوند».

این آیه به وضوح سه شرط استخلاف و جانشین ساختن مؤمنان را بیان می‌کند و ما می‌بینیم که در اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- هر سه شرط تحقق یافت و اقدامات ابوبکر -رضی الله عنه- بعد از وفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیز نتیجه جایگزین شدن این سه شرط در وجود اوست. و آن سه شرط عبارتند از : جانشینی، قدرت بخشیدن به دین و فراهم نمودن شرایط اجرای آن و از میان بردن خوف و ترس و تبدیل آن به امنیت و آرامش. و ابوبکر به هنگام ارتداد مردم هم در همین راستا گام برداشت.

پنجم : در مور کشته شدن مالک بن نویره توسط خالد بن ولید -رضی الله عنه- سه روایت وجود دارد : روایت اول بیان می‌دارد که خالد -رضی الله عنه- نزد

مالک بن نویره و قوم او رفت و به آنان گفت : زکات اموال شما کجاست؟ و چرا بین نماز و زکات فرق قایل شده‌اید؟

مالک بن نویره گفت : ما زکات خویش را به پیامبر شما در قید حیاتش می‌دادیم، حال که وفات کرده، ابوبکر چه می‌خواهد؟ خالد از این گفته خشمگین شد و گفت : آیا او (حضرت محمد) پیامبر ماست و پیامبر شما نیست (واین را دلیل کفر مالک بن نویره دانست)؟ سپس به ضرار بن ازور دستور داد که گردنش را بزند.

روایت دوم با استناد به قول ضعیفی بیان می‌دارد که مالک بن نویره از سجاح دختر حارث که ادعای نبوت می‌کرد پیروی کرده است.

در روایت سوم آمده است که : پس از اینکه خالد از قوم مالک بن نویره خواست که زکات پردازند و نسبت به امتناع آنان تهدید کرد، عده‌ای از آنان را نیز اسارت گرفت. و چون شب سردی بود به یکی از نگهبانان خویش گفت : «إدفعوا اسراکم» یعنی اسیران را گرم نگه دارید اما آن نگهبان که از قبیله ثقیف بود و در زبان آنان لفظ «ادفعوا» به معنی کشتن می‌باشد، با برداشت اشتباه خویش به کشتن آنان اقدام کرد.

در هر حال اگر هر کدام از این روایات را بپذیریم و اقدام خالد را کاری اشتباه بدانیم باز معذور است، چه به دلیل امتناع زکات یا پیروی از سجاح یا تاویل نادرست نگهبان باشد. در هر حال هیچکدام مجوزی برای اجرای حد و قصاص بر خالد نیست.

و مشابه این واقعه در زمان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- برای اسامه بن زید (رضی الله عنهما) نیز اتفاق افتاد هنگامیکه در تعقیب مردی مشرک بود و او خود را

تسلیم کرد و گفت : من ایمان آوردم و لفظ شهادتین را بر زبان آورد، اما اسامه گمان کرد که چون از روی ترس این جمله را گفته، پس ایمانش اعتبار ندارد و او را کشت، اما پیامبر -صلی الله علیه وسلم- هیچ گونه دیه و یا كفاره‌ای را برای وی مقرر نکرد.

شیخ عباس قمی در تفسیر آیه :

(:) .

می‌فرماید : این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از جنگ خیبر بازگشت و اسامه بن زید را به همراه گروهی فرستاد تا برخی روستاهای یهودی‌نشین را در ناحیه فدک به اسلام دعوت دهد. مردی یهودی به اسم مرداس بن نهیک فدکی با شنیدن این خبر خانه و خانواده‌اش را با خود به کوه برد. گروه اسامه وی را دیده به نزدش رفتند او شروع به گفتن شهادتین نمود، اسامه که احساس می‌کرد از روی ترس چنان می‌گوید و (بعداً قصد فتنه‌انگیزی دارد) نیزه‌ای بر او زد و او را کشت. اسامه پس از بازگشت به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- گزارش داد، ایشان با عصبانیت فرمودند : آیا مردی را کشتی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده بود؟! اسامه گفت : ای رسول خدا او از روی ترس و برای فرار از مردن چنان گفت! پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : آیا سینه‌اش را شکافتی و درون قلب او را دیدی، نه آنچه را که با زبان گفته پذیرفتی و نه آنچه را که در درونش بود دانستی. اسامه سوگند خورد که از آن پس کسی را که شهادتین بر

۱- (ترجمه آیه ۹۴ نساء یعنی (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید که با چه کسانی می‌جنگید. آیا مسلمانند یا کافر) و به کسی که به شما سلام کرد و سلام نشانه پذیرش اسلام است) مگوئید تو مؤمن نیستی و جویای مال دنیای او باشید.

زبان جاری سازد نکشد).^۱

ششم : اما این ادعا که خالد مالک را کشته و در همان شب با زن او ازدواج کرده است داستانی دروغ، باطل و بی اساس است و هیچ روایت صحیحی آن را بیان نکرده است و چنان بی ارزش است که صرف قلم حقیقت برای ابطال آن مناسب نیست. لذا به مطلب زیر اکتفا می کنیم که : با چه دلیل و استناد به کدام روایت صحیح پذیریم که خالد چنان کاری کرده است؟ و آیا غیر این است که فتنه انگیزان هوی پرست در جهت خدشه دار کردن اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از هیچ کوششی دریغ نمی کنند و به آسانی به داستان پردازی، دروغ، جعل و تحریف روایات و هر کار دیگری دست می یازند تا به اهداف پلید خویش برسند. اکنون نیز خالد -رضی الله عنه- را هدف خویش قرار داده و او را متهم می کنند که به قصد دست یافتن به زن مالک، همسرش را کشته است. استناد به روایات ضعیف و مجهول کار هر نابخرد دشمن دوستی است که هدفی جز داستان پردازی و یاوه گویی ندارند. به همین سبب مستشرقان نیز با استناد به همین روایات مجهول توانسته اند تهمتها و اباطیلی را جمع آوری کرده و به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نسبت دهند. از جمله این مزخرفات و یاوه سرائها اینکه: پیامبر هم زن زید بن حارثه را در حال استحمام مشاهده کرد و او را پسندید، آنگاه او را از همسرش گرفت و برای خویش نکاح کرد. و به روایت زیر استناد می کنند که :

امام رضا -علیه السلام- می فرماید : رسول خدا به خاطر انجام کاری به نزد زید بن حارثه بن شراحیل کلبی رفت که دید زن او در حال استحمام است، با دیدن او گفت : پاک و منزّه است خدایی که تو را آفریده است! البته پیامبر -صلی

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۸ و بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۱ و مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۷۹.

الله علیه وسلم- از این گفته فقط قصد تسبیح خدا و تنزیه او از دختر قرار دادن ملائکه برای او بود، که خداوند نیز فرموده است :

(:) .

«ای کسانی که می گوئید : فرشتگان دختران خدایندا! آیا پروردگارتان (شما را بر خود ترجیح داده و) پسران را ویژه شما کرده است که به گمان شما نسل اعلی بشمارند) و از فرشتگان دخترانی را خاص خود کرده است (که به عقیده پوچ شما بی ارج و از نسل ادنی محسوبند؟)».

واقعاً شما سخن بسیار (بزرگ کفرآمیزی و بهتان) عظیمی بیان می دارید).

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با دیدن او گفت : « خداوند پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد که نیازمند طهارت و شستشو باشد. هنگامیکه زید به خانه اش بازگشت، همسر او قضیه را برای شوهرش تعریف کرد. زید منظور پیامبر را از آن جمله اینگونه تاویل کرد که زیبایی زن او پیامبر را شگفت زده کرده و او را پسندیده است، لذا به قصد شادکردن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نزد ایشان رفت و عرض کرد : ای رسول خدا زن من دارای اخلاق ناپسندی است و من قصد دارم او را طلاق دهم. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : از خدا بترس و او را نگه دار. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- قبلاً توسط خداوند از تعداد همسران خویش مطلع شده بود و می دانست آن زن نیز همسر او خواهد شد، اما به دلیل ترس از گفتار مردم به زید چیزی نگفت. پس خداوند آیات زیر را نازل فرمود:

«هنگامیکه به شخصی که خداوند نعمت اسلام را عنایت کرده».

«و تو نیز نعمت آزادی را به او داده‌ای»،

می‌گویی

. (احزاب: ۳۷)

«همسرت را نگاهدار و از خدا بترس تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد، و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی».

پس از آن زید زن خویش را طلاق داد و با سپری شدن دوران عده او، خداوند به عقد پیغمبرش در آورد و آیه زیر را نازل کرد.^۱

. (:)

«هنگامی که زید نیاز خود را از او به پایان برد او بر اثر سنگدلی و ناسازگاری زینب، مجبور به طلاق شد و وی را رها کرد) ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند (و طلاقشان دهند) فرمان خدا باید انجام شود».

انسان کافر و کینه‌توز با شنیدن چنین ترهات و مزخرفاتی بال گشوده و از خوشحالی پر در می‌آورد. اما دوستدار و محبوب اهل بیت، هرگز نسبت چنین اباطیلی را به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نمی‌پذیرد و اگر برای اصحاب هم خطا و اشتباهی قایل باشد، هرگز به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نسبت خطا هم نمی‌دهد، زیرا ایشان را معصوم می‌داند و البته اگر خطا و لغزشی از اصحاب نیز با

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۳ و الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۱ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۱۶.

روایات صحیح ثابت شد، آن را با دیده اغماض نگریسته و از آن چشم می‌پوشد و در دریای نیکیهای آنان فرو ریخته و هرگز زبان به آن نمی‌گشاید، چرا که عفو و گذشت و بخشش نشانه محبت و دوستی است.

و روایات باطل هم اینگونه است که خداوند می‌فرماید :

(:).

«اما کفها، بیسوده و بیهوده بوده دور انداخته می‌شود».

بیانات نهایی و یقین بخش

تا کنون با دلایل عقلی و نقلی فراوان دریافتیم که اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- ارزنده ترین نسل بشریت اند که تاریخ انبیاء و پیامبران به خود دیده است و بهترین ایام حیات فردی و اجتماعی انسان را آنان ساخته اند که خالق هستی نیز بر این ادعا گواهی داده است :

).

(:

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و به خدا ایمان دارید».

با این وصف اعتقاد به ارتداد چنین افرادی را، مسلمانان خردمند نپذیرفته و با چند پرسش ساده می توانند ریشه چنین معتقدات باطلی را از اساس بر کنند، پرسشهایی که به ذهن هر حقیقت طلب منصفی خطور کرده، عقل کنجکاو او برایش پاسخ صحیح می جوید، از جمله :

۱- اگر اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از دین برگشته و کافر هستند، چگونه خداوند متعال در قرآن و پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- و اهل بیت مبارکش در روایات صحیح به توصیف نیکیهای آنان پرداخته و بر راستی و پاکی ظاهر و باطن اعمالشان گواهی داده اند؟^۱

۲- منشأ ارتداد از دین یا شبهات است یا شهوات، دو عاملی که در اوایل ظهور اسلام، دارای حداکثر قدرت و کارایی بودند و اصحاب که تازه ایمان آورده بودند، می بایست از یک (طرف با آنها مبارزه درونی و جهاد اکبر داشته و از طرفی

دیگر با کل دشمنان آن دین تازه پا گرفته در داخل و خارج عربستان مبارزه می کردند و در برابر توطئه ها، فتنه انگیزیها، شکنجه و آزارهای گوناگون از طرف خویشاوندان نزدیک و سران و حاکمان عرب مقاومت می کردند. و دیدیم که چگونه در هر دو جبهه با سرافرازی و با کفایتی مثال زدنی پیروز میدان گشته و تمامی موانع پذیرش اسلام و استقامت در راه دین را از میان بردارند. آنان تمام بلایا و مصایب را تحمل کردند. خانه و کاشانه و دارائیهایشان را به همراه عزیزترین افراد رها کرده و محبت خدا و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را بر آنان ترجیح داده و هجرت کردند. آنان این ایثار و از خود گذشتن را نه با اجبار و زور که با اختیار و اندیشه انجام دادند و توانستند با تمامی مشکلات دست و پنجه نرم کرده و پرچم اسلام را بالا نگه دارند، آیا در دوران قدرت و شوکت و رفاه اسلام که خود آن را فراهم کرده بودند و دست آوردهای شیرین زحمات خویش را با چشم سر دیده و لمس می کردند، با آن مبارزه کرده و رهایش می کنند و به مخالفت با دستور رهبر خویش پرداخته و علی را (به فرض وصیت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به جانشین کردن او) از حق خویش منع کرده و آن را از او غصب می کنند؟ در حالیکه می دانند مخالفت با خدا و رسول کفر است و ارتداد؟ آیا همه مهاجران و انصار بر کفر ابوبکر سرپوش نهاده و از وی پیروی می کنند؟

و هیچ تلاشی برای بازگرداندن حق غصب شده علی انجام نمی دهند؟
 آنان که قبلاً همه هستی خویش را در راه یاری پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نثار کرده بودند، اکنون به احدی اجازه می دادند که فرمان او را زمین نهد و به رأی خویش حکم کند؟

۳- چگونه می توانیم بپذیریم که صحابه کافر و مرتد شده اند اما حضرت

علی -علیه السلام- حتی یک نفر از شرکت کنندگان جنگ جمل و صفین را کافر ندانسته و به طرفداران آنان ناسزا نگفته و یا اموالشان را به غنیمت نبرده است، در حالی که خود می‌فرمود: (قبل از اینکه از میان شما بروم از من پرسید، تا حقایق را برایتان روشن کنم). حال که با اهل جمل و صفین که با وی جنگیده‌اند این چنین بوده، با کسانی مانند ابوبکر و عمر و عثمان چگونه رفتاری داشته است (که هرگز جمله‌ای در اعتراض به آنان بیان نداشته است). و حاشا که آنان را مرتد شمرده باشد. ایشان اگر شخصی را مرتد می‌دانستند. در حکم ارتداد او مسامحه نمی‌کردند، همان گونه که همراه با ابوبکر و سایر صحابه قبیله بنی حنیفه و سایر مانعین زکات را مرتد شمرد.^۱

امام علی در جنگ جمل به سپاهیان خویش اعلام کرد: (دلیل جنگیدن ما با اهل جمل کافر دانستن آنان نیست، همان گونه که آنان ما را کافر نمی‌دانند، بلکه ما خویش را بر حق دانسته و آنان نیز خود را بر حق می‌دانند و این دلیل جنگ میان ماست).^۲

۴- پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- ما را به هم‌نشینی با افراد صالح و دوری کردن از افراد ناصالح امر می‌کند، حال چگونه ممکن است که خود ایشان با افرادی مرتد و منافق هم‌نشین شده و آنان را در مجالس خصوصی و عمومی مورد رحمت و مهربانی قرار دهد و از میانشان مرحم اسرار برگزیند، خداوند که می‌دانست آنان در حیات او و یا پس از مرگ او مرتد و از دین خارج می‌شوند، چگونه پیامبر خویش را از آنان برحذر نداشت؟!

۱- نگا: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۵۲ و بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۵۲.

۲- قرب الاسناد، ص ۴۵ و بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۴.

۵- و چگونه ایشان ما را به انتخاب افراد متدین و نیک‌خو برای

ازدواج امر می‌کند، اما خود در عمل با این گفته مخالفت کرده و از خانواده مرتدان همسر گزیده و یا دختران محبوب و پاک خویش را به نکاح آنان در می‌آورد؟ آیا ایشان دچار اشتباه شده‌اند که با ابوبکر و عمر و عثمان و ابوسفیان و دیگران رابطه خویشاوندی برقرار کرده‌اند.

۶- اگر اهل بیت (علیهم السلام) صحابه را غاصبان حق علی و خلافت و از دین خارج می‌دانستند، چرا اسامی سردمداران کفر و ارتداد را برای نامگذاری فرزندان خویش بر می‌گزیدند؟

و اگر جایز است نام مرتدانی (معاذالله) چون ابوبکر و عمر و عثمان بر فرزندان اهل بیت نهاده شود پس چرا از نام فرعون و قارون و دیگران پرهیز می‌کنیم در حالیکه کفر یک ریشه دارد و کافر نیز یک حکم را دارد و اگر ما خود را پیروان واقعی اهل بیت می‌دانیم، برای اثبات ادعای خویش، آیا راهی جزو پیروی در عمل داریم، و اگر آنان اسامی ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب را شایسته نام‌گذاری فرزندان خویش می‌دانستند ما چرا از آن دوری می‌جوئیم.

۷- چگونه به خود اجازه می‌دهیم که مخالفان امام علی را لعن و نفرین کرده در حالی که ایشان پیروان خویش را حتی از لعن معاویه نهی کرده است و فرموده : نمی‌پسندم که شما نفرین کننده و ناسزاگو باشید.^۱

۸- در هیچ کجای تاریخ گزارشی را که مبنی بر تلاش اصحاب برای نشر افکار باطل و ضد دین یا تضعیف ارکان دولت تازه تأسیس اسلام باشد نمی‌بینیم بلکه هر چه هست بیان ایثار و تلاش و از خود گذشتگی برای نسل جدید است حال اگر

۱- نگا : مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۶ و بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و وقعه الصفین، ص ۱۰۲.

آنان منافق بودند آیا چنین ایثاری را از خود نشان می‌دادند و یا کمترین فرصتی را برای دستیابی به اهداف خویش از دست می‌دادند.

۹- آیا پیروزی‌ها و حماسه آفرینی‌های اصحاب، دلیل صداقت و پایداری آنان در پیروی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نیست و آیا خداوند نصرت و یاری خویش را شامل حال منافقان خواهد کرد.

۱۰- پایه‌گذاران دولت‌های معاصر، برای تثبیت ارکان حکومت خویش از رجال با کفایت و شایسته و صادق یاری می‌گیرند. آیا نماینده خدا بر روی زمین و بزرگترین دولت حاکم که نه تنها سرزمین‌ها را بلکه قلب‌ها را نیز تسخیر کرده است، مشتی منافق و مزور را برای نشر دین خویش و تمکین دولت اسلامی که دولت مهر و محبت و راستی است، بر می‌گزیند و آیا خالق هستی که الهام کننده این دین مبارک است، به منافقان اجازه می‌دهد که پادرجای پای نبوت گذاشته و جانشینی پیامبر محبوبش را بر عهده گیرند.

۱۱- هر مسلمان عادی نیز حق دارد که پرسد، اگر صحابه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مرتد و منافق بودند و دشمن دین خدا، پس پل ارتباطی میان بشریت و پیامبر از پای بست ویران بوده و دینی تحریف شده و باطل به دست ما رسیده است. در این صورت مبنای عبادت خدا، کدام شریعت است؟!

و چگونه قرآن را وحی الهی بدانیم در حالی که همان گروه بودند که آن را برای نسل‌های پس از خویش حفظ و نقل کرده‌اند؟!

پس ای خواننده هوشیار و گرامی! لازم است بدانیم که طعنه در اصحاب پیامبر نقش دشمنان اسلام بوده و با این کار ریشه‌کن کردن مبانی دین اسلام را هدف گرفته‌اند. چرا که قرآن و سیرت پیامبر را آنان به ما رسانده‌اند و در میان تمام ادیان

آسمانی و غیر آن هیچ دینی به اندازه اسلام دارای اسناد متواتر و روایات معتبر نقل شده نمی‌باشد.

در واقع افرادی چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی و پیروان نیکوکار آنان بوده‌اند که قرآن و سنت را به ما رسانده‌اند و هر گونه خدشه و ایراد بر آن افراد به همان اندازه اساس دین را زیر سوال می‌برد. لذا این نقشه شوم و پلید که نابودی دین و اسلام را هدف گرفته و مسلمین را برای پیروی و تقلید از یهود و نصارا می‌خواهد همچنان ادامه دارد. و خداوند خود فرموده است که :

(:) .

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد. مگر اینکه از آیین آنها پیروی کنی».

ما نیز در پایان دعای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را تکرار می‌کنیم که فرمود :
(بار الها، ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای خالق آسمانها و زمین و ای آگاه به پنهان و پیدا، فقط تو هستی که به قضاوت نیکو در اختلافات میان بندگان شایسته‌ای، پس ما را به لطف خویش در این گمراهی دار به حقیقت رهنمون ساز، که تویی راهنما به سوی هدایت و راه راست).

آمین آمین آمین

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- الاحتجاج - أبو منصور احمد بن علی طبرسی - نشر مرتضی مشهد مقدس (۱۴۱۳ هـ).
- ۳- الاختصاص - محمد بن محمد نعمان، ملقب به (مفید) - انتشارات کنگره جهانی - قم - (۱۴۱۳ هـ).
- ۴- إرشاد القلوب - حسن بن أبي الحسن ديلمی - انتشارات شریف رضا (۱۴۱۲ هـ).
- ۵- آراء حول القرآن - سید فانی اصفهانی - نشر دارالهادی - بیروت.
- ۶- إعلام الوری - أمين الدين فضل بن حسن طبرسی - نشر دارالکتب الإسلامیه - تهران.
- ۷- أمالی الصدوق ازأبی جعفر محمد بن بابویه قمی معروف به (صدوق) - انتشارات کتابخانه اسلامیة (۱۳۶۲ هـ).
- ۸- أمالی الطوسی تألیف شیخ الطائفة أبی جعفر محمد بن حسن طوسی - انتشارات دارالثقافه قم (۱۴۱۴ هـ).
- ۹- بحار الانوار - تألیف شیخ محمد باقر مجلسی - مؤسسه وفاء بیروت - لبنان (۱۴۰۴ هـ).
- ۱۰- بصائر الدرجات - محمد بن حسن بن فروخ صفار - کتابخانه آیت الله مرعشی - قم (۱۴۰۴ هـ).
- ۱۱- تأویل الآیات الظاهره - سید شرف الدین حسین استرآبادی - انتشارات جامعه مدرسین - قم (۱۴۰۹ هـ).
- ۱۲- تهذیب الأحکام - أبوجعفر محمد عبدالحسن طوسی - انتشارات دارالکتب

الاسلاميه - تهران ۱۳۶۵ هـ).

۱۳- تفسير الأمثل - ناصر مكارم شيرازي - چاپ اول، مؤسسه چاپ و نشر بعثت - بيروت.

۱۴- تفسير بيان السعاده - حاج سلطان محمد جنابذی، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران.

۱۵- تفسير التبيان - أبو جعفر بن حسن طوسی، چاپ اول، تحقيق : احمد حبيب عاملی - قم مكتب الإعلام اسلامي.

۱۶- تفسير ت قريب القرآن - سيد محمد حسيني شيرازي، چاپ اول مؤسسه وفاء - بيروت.

۱۷- تفسير جامع الجوامع - امين الدين ابو علي فضل طبرسي، چاپ سوم، مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه تهران.

۱۸- تفسير الجديد - شيخ محمد سبزواري نجفی - چاپ اول - نشر دارالتعارف للمطبوعات بيروت.

۱۹- تفسير الجوهر الثمين - سيد عبدالله شبر، چاپ اول، نشر مكتبه الألفين - كويت.

۲۰- تفسير شبر سيد عبدالله شبر، چاپ اول، نشر دارالبلاغه للطباعة و النشر بيروت.

۲۱- تفسير الصافي - ملا محسن مشهور و ملقب به فيض كاشاني، چاپ اول، نشر دارالمرتضى - مشهد.

۲۲- تفسير العياشي - ابو نضر محمد بن مسعود بن عياش، تهران - نشر المكتبه العلميه الإسلاميه.

۲۳- تفسير القمي - علي بن ابراهيم قمي - چاپ سوم - قم، مؤسسه دارالكتاب

للطباعة و النشر.

۲۴- تفسير الكاشف - محمد جواد مغنيه - چاپ سوم - نشر دارالعلم للملایین.

۲۵- تفسير مجمع البيان - امين الدين ابو على فضل طبرسی - بیروت : نشر دار احیاء التراث العربی، (۱۳۷۹ هـ).

۲۶- تفسير مختصر مجمع البيان - شيخ محمد باقر ناصری - چاپ دوم - قم : مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.

۲۷- تفسير المعین - مولی نورالدین محمد بن مرتضی کاشانی، چاپ اول - قم : کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

۲۸- تفسير مقتنیات الدرر - میرسید علی حائری تهرانی، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه.

۲۹- تفسير من هدی القرآن - سید محمد تقی مدرسی، چاپ اول، نشر دارالهدی.

۳۰- تفسير المنیر - محمد کرمی - قم، المطبعة العلمیه (۱۴۲۰ هـ).

۳۱- تفسير من وحی القرآن (سید محمد حسین فضل الله، چاپ سوم) بیروت، نشر دارالزهراء للطباعة و النشر.

۳۲- تفسير المیزان - سید محمد حسین طباطبائی، چاپ سوم، تهران : نشر دارالکتب الاسلامیه.

۳۳- تفسير نورالثقلین - شيخ عبد علی بن جمعه حویزی، چاپ سوم، قم : المطبعة العلمیه.

۳۴- تفسير الوجیز - علی بن حسن بن ابی جامع عاملی - نشر دارالقرآن الکریم - قم - چاپ اول.

۳۵- ثواب الأعمال - ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی - انتشارات شریف

رضا - قم - (۱۳۴۶ هـ).

۳۶- الحدائق الناضرة - محقق بحرانی - ناشر - جامعه مدرسین - قم.

۳۷- الخصال - ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق) - انتشارات جامعه مدرسین - قم - (۱۴۰۳ هـ).

۳۸- الدعوات - قطب الدین راوندی - مدرسه امام مهدی (عج) - قم (۱۴۰۷ هـ).

۳۹- رجال ابن داود ابن داود حلی - مؤسسه نشر دانشگاه تهران - (۱۳۸۳ هـ).

۴۰- رجال طوسی - ابو جعفر محمد بن حسن طوسی - انتشارات رحمان - قم، ایران.

۴۱- رجال الکشی، تألیف محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی - انتشارات دانشکار - مشهد (۱۳۴۸ هـ).

۴۲- سرالسلسله العلویه - ابن نصر بخاری.

۴۳- سیره الأئمه الاثنی عشر - سید هاشم معروف الحسینی - چاپ و نشر دارالمعارف - چاپ ششم.

۴۴- شرح أصول الکافی - ملا محمد صالح مازندرانی.

۴۵- شرح نهج البلاغه - عبدالحمید بن أبی الحدید معتزلی - کتابخانه آیت الله مرعشی - قم (۱۴۰۴ هـ).

۴۶- الصحيح من سیره النبی الأعظم - صلی الله علیه وسلم - علامه محقق سید جعفر مرتضی عاملی - نشر دارالهادی - بیروت - چاپ چهارم.

۴۷- الصحیفه السجادیه - امام علی بن حسین (علیهما السلام) - نشر هادی - قم - (۱۳۷۶ هـ).

۴۸- صراط النجاه فی أجوبه الاستفتاءات - آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی

- نشر دارالمحجّج البیضاء دارالرسول الأکرم – صلی الله علیه وسلم – چاپ اول.
- ۴۹– علل الشرائع – ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق) – انتشارات مکتبه الداوری – قم.
- ۵۰– العمده : ابن بطریق یحیی بن حسن حلی انتشارات جامعه مدرّسین – قم – (۱۴۰۷ هـ).
- ۵۱– عمده الطالب فی أنساب آل ابی طالب – ابن عنبه.
- ۵۲– عوالی الآلی – ابن ابی جمهور احسائی – انتشارات سید الشهداء علیه السلام – قم – (۱۴۰۵ هـ).
- ۵۳– عیون أخبار الرضا – علیه السلام – ابی جعفر محمد بن علی (صدوق) – انتشارات جهان – (۱۳۷۸ هـ).
- ۵۴– فرق الشیعہ – از شیخ حسن بن موسوی نوبختی، چاپ دوم (۱۴۰۴ هـ).
- ۵۵– فقه الرضا – علیه السلام – نشر المؤتمر للإمام الرضا – علیه السلام – (۱۴۰۶ هـ).
- ۵۶– قرب الأسناد – عبدالله بن جعفر حمیری – کتابخانه نینوی – تهران.
- ۵۷– الکافی – محمد بن یعقوب کلینی – نشر دارالکتب الإسلامیه – (۱۳۶۵ هـ).
- ۵۸– کشف الغمه فی معرفه الأئمه : ابی حسن علی بن عیسی اربلی – چاپ مکتبه بنی هاشم تبریز (۱۳۸۱ هـ).
- ۵۹– لسان العرب – علامه أبی فضل جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور – نشر دارالفکر چاپ اول.
- ۶۰– مجموعه ورام – اثر ورام بن أبی فراس – انتشارات مکتبه الفقیه – قم.
- ۶۱– مجمع الرجال – علی قهبایی – مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیاتی.

- ۶۲- مدینه المعاجز - سید هاشم بحرانی - مؤسسه معارف اسلامی - قم چاپ اول.
- ۶۳- مستدرک الوسائل - حسین نوری طبرسی - مؤسسه اهل بیت - علیهم السلام - قم - (۱۴۰۸ هـ).
- ۶۴- المقالات و الفرق - سعد بن عبدالله اشعری - نشر مؤسسه مطبوعاتی عطانی تهران (۱۹۶۳ هـ).
- ۶۵- من لایحضره الفقیه - شیخ صدوق - مؤسسه نشر اسلامی - قم - (۱۴۱۳ هـ).
- ۶۶- مناقب آل ابی طالب (ع) - ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی - مؤسسه انتشارات علامه - قم - (۱۳۷۹ هـ).
- ۶۷- منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه : علامه میرزا حبیب الله خوئی - مؤسسه دارالوفاء، بیروت.
- ۶۸- نهج البلاغه - از کلام امیرمؤمنان ابی الحسن علی بن ابی طالب (علیه السلام) که شریف رضی آن را برگزیده است - انتشارات دارالهجره - قم.
- ۶۹- النوادر - سید فضل الله راوندی - مؤسسه دارالکتاب - قم.
- ۷۰- وقعه صفین - نصر بن مزاحم بن سیار منقری - کتابخانه آیت الله مرعشی - قم - (۱۴۰۳ هـ).
- ۷۱- وسائل الشیعه - محمد بن حسن حرعاملی - مؤسسه اهل بیت - قم - (۱۴۰۹ هـ).